م
ع
545

عبقات الانوار

فی امامه الائمة الاطهار (ع)

جلد ثانی از مجلدات خمسه

حامد حسین

اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا

لله الحمد والمنة كه جلد ثانى از مجلدات خمسه

عبقات الانوار في امامة الايمة الاطهار ع

تصنيف فاضل معجب التقرير مبهر التحرير المحامي عن ذمار الايمة المعصومين الذاب عن
حريم السادة الطاهرين قاصم ظهور الجاحدين خافض رؤس المعاندين المحلى بكل زين
المبرا عن كل شين السيد حامد حسين لا زالت اقمار افاداته طالعة
وشموس تحقيقاته لامعة كه مشتمل بر رد باب هفتم تحفهٔ اثنا عشريه تاليف امام
الجماعة السنية رئيس تلك الفرقة السنية افخر علمائهم العظام اشرف
فضلائهم الفخام شاه عبد العزيز صاحب دهلوى حشره الله مع
من تولاه وولاه ما تولاه حسب فرمايش جناب مستطاب
حاوى الفضائل الوضية جامع المناقب العلية مولوى سيد
شريف حسين خان صاحب دام
مجدهم الشريف وعزهم المنيف محض
بعنايت پروردگار ولطف ائمهٔ
اطهار عليهم الصلوة والسلام
ما تتابع الليل والنهار در سنه ١٣٠٣
در شهر لكهنو محلهٔ
شيخ اسمعيل
در مطبع اشرف الاخبار باهتمام سيد واجد على بلگرامى حليهٔ انطباع پوشيد

٣٤٧٧٨٠

بسم الله الرحمن الرحیم

قال الفاضل المحدث المحقق واما احادیث که بآن درین مدعا تمسک کرده اند پس یکی دوازده روایت
است اول حدیث غدیر خم که بطرق بسیار در کتب ایشان مذکور میشود وآنرا نص قطعی درین مدعا
انگارند حاصلش آنکه بریدة بن الحصیب الاسلمی روایت کند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غدیر خم که بهنگام
مراجعت از حجة الوداع میان مکه ومدینه است موضع رسید جماعه مسلمین را که در رکاب آنجناب بودند حاضر فرموده
خطاب کرد که یا معشر المسلمین الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی قال من کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وگویند که مولی بمعنی اولی بتصرف است واولی
بتصرف بودن عین امامت است اول غلط درین استدلال آنست که اهل عربیت قاطبة انکار کرده اند که
مولی بمعنی اولی آمده باشد بلکه گفته اند که مفعل بمعنی افعل هیچ جا در هیچ ماده نیامده چه جای این ماده علی الخصوص
الا ابو زید لغوی که این را تجویز نموده وتمسک او قول ابو عبیده است در تفسیر هی مولیکم ای اولی بکم
لیکن جمهور اهل عربیت درین تجویز وتمسک تخطیه کرده اند وگفته اند که اگر این قول صحیح باشد لازم آید که
بجای فلان اولی منک مولی منک گویند وهو باطل منکر بالاجماع ونیز گفته اند که تفسیر ابو عبیده بیان
حاصل معنی است یعنی النار مقرکم ومصیرکم والموضع اللائق بکم نه آنکه لفظ مولی بمعنی

المطلب الرابع فی ابطال استدلال الرافضة علی ان الامام
بعد النبی صلی الله علیه وسلم باحادیث اهل السنة وهی اثنا عشر الاول
ما رواه بریدة بن الحصیب وغیره ان النبی صلی الله علیه وسلم خطب الناس
فی غدیر خم وقال للجمع کلهم یا ایها الناس الست اولی بکم
من انفسکم قالوا بلی قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه والمولی الاولی بالتصرف
والاولویة بالتصرف هی الامامة وهو باطل لان المولی لم

بمعنی اولی است دوم آنکه اگر مولی بمعنی اولی هم باشد صله او را بالتصرف قرار دادن از کدام لغت منقول خواهد شد
چه احتمال است که اولی بالمحبة واولی بالتعظیم مراد باشد وچه لازم که هر جا لفظ اولی بشنویم مراد اولی بالتصرف
گیریم قوله تعالی ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی والذین امنوا پیداست
که اتباع حضرت ابراهیم اولی بتصرف در آن جناب نبوده اند سیوم آنکه قرینه مابعد صریح دلالت میکند که مراد
از ولایت که از لفظ مولی یا اولی هر چه باشد فهمیده میشود بمعنی محبت است وهو قوله اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه واگر مولی بمعنی متصرف فی الامر یا مراد از اولی اولی بتصرف میشد توقع این بود که میفرمودند که بار
خدایا دوست دار کسی را که در تصرف او باشد ودشمن دار کسی را که در تصرف او نباشد دوستی ودشمنی او را ذکر کردن
دلیل صریح است بر آنکه مقصود ایجاب دوستی او وتحذیر از دشمنی اوست نه تصرف وعدم تصرف وظاهر است
که پیغمبر علیه الصلوة والسلام اولی وجهات را بلکه سنن بلکه اداب قیام وقعود واکل وشرب را بوجهی ارشاد فرموده که
آن معانی مقصوده از الفاظ او در فهم هر کس از حاضر وغائب بعد از معرفت لغت عرب بی تکلف حاصل میشود
ودر حقیقت کمال بلاغت هم درین است ومقتضای منصب ارشاد وهدایت نیز همین درین مقدمه پس عمده اگر بر
مثل این کلام اکتفا فرماید که اصلا موافق قاعده لغت عرب آن معنی از وبر نتوان داشت در حق نبی قصور گویائی و
بلاغت بلکه سلامت در تبلیغ وهدایت ثابت کردن است والعیاذ بالله پس معلوم شد که منظور آنجناب افاده همین
معنی بود که بی تکلف ازین کلام فهمیده میشود یعنی محبت علی فرض است مثل محبت پیغمبر ودشمنی او حرام است
مثل دشمنی پیغمبر وهمین است مذهب اهل سنت وجماعت ومطابق است فهم اهل بیت را ابو نعیم از حسن مثنی ابن
حسن سبط رضی الله عنهما آورده که از وی پرسیدند که حدیث من کنت مولاه آیا نص است بر خلافت علی رض گفت اگر
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ازان خلافت را اراده میکرد هر آینه برای مسلمانان واضح میگفت چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
افصح الناس وواضح گوترین مردم بود هر آینه میگفت یا ایها الناس هذا والی امری والقائم علیکم بعدی
فاسمعوا له واطیعوا بعد ازان گفت قسم خداست اگر خدا ورسولش علی را جهت این کار اختیار میکردند وعلی امتثال
امر خدا ورسول نمیکرد واقدام برین امر کار نمیفرمود هر آینه بسبب ترک امتثال فرموده حق تعالی وحضرت سید الوری اعظم
الناس از روی خطایا میبود شخصی گفت آیا نگفته است رسول خدا صلی الله علیه وسلم من کنت مولاه فعلی مولاه
حسن گفت آگاه باش قسم خداست اگر اراده میکرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم خلافت را هر آینه واضح میگفت وتصریح
میکرد چنانچه بر صلوة وزکوة تصریح کرده است ومیفرمود یا ایها الناس ان علیا والی امرکم من بعدی والقائم

فی الناس بامری ونیز در حدیث دلیل صریح است بر اجتماع ولایتین در زمان واحد زیرا که تقیید بلفظ بعد واقع نیست
بلکه سوق کلام برای تسویه ولایتین است فی جمیع الاوقات ومن جمیع الوجوه چنانچه بر ظاهر است وپیدا است که
شرکت امیر با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تصرف در حین حیات آنحضرت ممتنع بود پس این ادل دلیل است بر آنکه
مراد وجوب محبت اوست زیرا که در اجتماع محبتین محذوری نیست بلکه یکی مستلزم دیگری است ودر اجتماع تصرفین
محذورات بسیار است وان قیدناه بما یدل علی امامته فی المآل دون الحال فمرحبا بالوفاق لان اهل السنة
قائلون بذلک فی حین امامته ووجه تخصیص حضرت مرتضی این خواهد بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بوحی معلوم
شد که در زمان امامت حضرت مرتضی بغی وفساد خواهد شد وبعضی مردم انکار امامت او خواهند نمود وطرفه آنست که بعضی
از علمای ایشان در اثبات آنکه مراد از مولی اولی بتصرف است تمسک کرده اند بلفظیکه در صدر حدیث واقع است وهو
قوله الست اولی بالمؤمنین من انفسهم باز همان سخن است که هر جا لفظ اولی می شنوند اولی بتصرف مراد میگیرند
چه ضرور است که این لفظ را هم بر اولی بتصرف حمل نمایند بلکه درینجا هم مراد همین است که الست اولی بالمؤمنین
من انفسهم فی المحبة بلکه اولی درینجا مشتق از ولایت است که بمعنی محبت است یعنی الست احب
الی المؤمنین من انفسهم تا تلائم اجزای کلام وتناسب جمل متسقة النظام حاصل شود وحاصل معنی این خطبه چنین باشد
که ای گروه مسلمانان مقرر است که مرا از جان خود دوستتر میدارید پس هر که مرا دوست دارد علی را دوست دارد بار خدایا دوست
دار کسی را که دوست دارد او را ودشمن دار کسی را که دشمن دارد او را وعاقل را باید که درین کلام مربوط غور کند وحسن انتظام
او را دریابد واین لفظ پیغمبر که الست اولی بالمؤمنین من انفسهم ماخوذ از آیت قرآنی است واز همین راه او را از
مسلمات اهل اسلام قرار داده بروی تفریع حکم نموده فرموده ودر قرآن این لفظ جایی واقع شده که معنی اولی بالتصرف
درینجا اصلا مناسبت ندارد وهو قوله تعالی النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم واولو
الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله پس سوق این کلام برای نفی نسبت متبنی به متبنی است وبیان آنست
که زید بن حارثه را زید بن محمد نباید گفت زیرا که نسبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجمیع مسلمانان نسبت پدر شفیق بلکه زیاده
بر آنست وزنان پیغمبر همه مادران اهل اسلام اند واهل قرابت در نسبت احق واولی می باشند از غیر ایشان اگرچه شفقت
وتعظیم دیگران زیاده تر باشد پس مدار نسبت بر قرابت است که در متبنی ومتبنی مفقود است نه بر شفقت وتعظیم و
همین است کتاب الله یعنی حکم خدا ومعنی اولی بتصرف درین مقصود اصلا دخلی ندارد پس درینجا هم مراد همان معنی است
که در حدیث اراده کرده باشد واگر بالفرض صدر حدیث را بمعنی اولی بتصرف گردانیم نیز حمل مولی بر اولی بتصرف

بتصرف مناسبت ندارد زیرا که در آنصورت این عبارت برای تنبیه مخاطبین است تا بکمال توجه استماع کلام آینده
نمایند واطاعت این امر ارشادی را واجب دانند مانند آنکه پدر در مقام وعظ ونصیحت به پسر خود بگوید که آیا من پدر تو
نیستم وچون پسر اقرار کند او را بانچه منظور دارد بفرماید تا بحکم پدری وپسری قبول نماید وبر طبق آن عمل کند پس الست
اولی بالمؤمنین درین مقام مثل الست رسول الله الیکم یا الست نبیکم واقع شده مناسبت یک لفظ
از کلام آینده برای این عبارت جستن ودر خواستن بکمال سفاهت است تمام کلام را با این عبارت ربطی که هست
کافیست واز این طرفه تر آنکه بعضی از محققین ایشان بر نفی معنی محبت ودوستی دلیل آورده اند که افاده دوستی
حضرت امیر امری است که در ضمن آیه والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء ثابت شده بود پس این حدیث نیز اگر
افاده همین معنی نماید لغو باشد ونفهمیده اند که افاده دوستی شخصی در ضمن عموم چیزی دیگر است وایجاب دوستی
همان شخص بالخصوص امری دیگر اگر شخصی بجمیع انبیاء الله ورسل الله ایمان آرد وبالخصوص نام محمد رسول الله منکر بود اسلام او
معتبر نیست اینجا دوستی ذات حضرت امیر بشخصه منظور افاده بود ودر آیت دوستی بوصف ایمان که عام است مفاد
شده بود وبر تقدیر اتحاد مضمون آیت وحدیث باز چه قباحت شد کار پیغمبر خود همین است که تاکید مضامین قرآن وتذکیر
آنها میکرده باشد خصوصا هرگاه و[illegible] دوستی از مکلفین وعمل بموجب قرآن در باب قوله تعالی وذکر فان الذکری
تنفع المؤمنین وهیچ مضمون در قرآن نیامده الا همان مضمون را در چند آیت تاکید فرموده اند باز از زبان پیغمبر تاکید
وتقریر آن کنانیده اند تا الزام حجت واتمام نعمت کرده باشند وهر که قرآن وحدیث را دیده باشد مثل این کلام هیچ
نخواهد گفت والا تاکیدات وتقریرات پیغمبر در باب روزه ونماز وزکوة وتلاوت قران همه لغو خواهد شد ونزد خود
شیعه نص امامت حضرت امیر را بار بار گفتن وتاکید کردن همه لغو وبیهوده خواهد بود معاذ الله من ذلک وسبب
فرمودن این خطبه چنانچه مورخین واهل سیر آورده اند صریح دلالت میکند که منظور افاده محبت ودوستی حضرت
امیر بود زیرا که جماعه از صحابه که در مهم ملک یمن با آنجناب متعین شده بودند مثل بریدة الاسلمی وخالد بن الولید ودیگر نامداران
هنگام مراجعت از آن سفر شکایتها وگلها از حضرت امیر بحضور عرض نمودند چون جناب رسالت پناه دید که این قسم
حرفها مردم را بر زبان رسیده است واگر من یک دو کس را ازین شکایتها منع خواهم نمود محمول بر پاس علاقه نازکی که حضرت
امیر را با جناب او بود خواهند داشت وممتنع نخواهند شد لهذا خطبه عام فرمود واین نصیحت را مصدر ساخت بکلامیکه مضمون
است در قرآن الست اولی بالمؤمنین من انفسهم یعنی هرچه میگویم از راه شفقت وخیرخواهی میگویم معمول
بر پاسداری کسی نه نمایند وعلاقه کسی با من در نظر نیارند محمد بن اسحاق ودیگر اهل سیر تفصیل این قصه را آورده اند

حديث غدير خم

اقول واستعين بلطف المسدد الموفق بر ناقدان بصير ومتتبعان خبير مثل شيد وصبح نير لائح ومستنير است كه آنچه شاه صاحب باوصف مرجعيت خواص وعوام وادعاي كمال حذاقت ومهارت در مقابله خصام حصر احاديث حضرت خير الانام عليه وآله الاف التحية والسلام كه اهل حق بآن استدلال بر خلافت وصي مطلق مي نمايند در دوازده فرموده اند از اكاذيب بارده ودعاوي فاسده است وچنين دعوي باطل باوصف اين همه لاف وگزاف هوش از سر مي ربايد وهر چند امعان نظر واِنعام فكر در آن بكار مي رود جز حيرت بر حيرت نمي افزايد بار خدايا اين كدام حصرست عقلي يا استقرائي عقل را خود در امثال اين امور دخلي نيست واما استقرا پس حال آن هم از استقرا ظاهر كه آنچه از احاديث اين مطلب شريف در كتب متداوله اهل حق مسطور ست بلا شبهه اضعاف مضاعفه اين عدد است خصوصا نظر باينكه در جمله آن احاديث هم داخل كه از آن افضليت جناب امير عليه السلام ثابت ميشود كه آن مستلزم امامت است واين قسم احاديث خارج از حد واحصا وبيرون از حيطه استقصا است واحدي از علماء اعلام وفضلاء فخام اهل حق لا تصريحا ولا تلميحا اين حصر باطل را ذكر نفرموده واز مخالفين هم كسانيكه از كذب وافترا استحيا دارند چنين جسارت كه مفضي بخسارت است بكار نبرده واينك كتب اهل حق حاضر ودر اكناف واطراف دائر وسائر خدا را الحتي متوجه گرديده ملاحظه آن فرمايند وببيد ماغي نمايند كه علماي اخيار واعلام ابرار درين مقام احاديث اين مرام چه قدر ايراد نموده اند باوصفيكه بطور مشتي نمونه از خرواري واندكي از بسياري ذكر كرده اند واز انجاست كه خواجه كابلي از افتضاح ودار وگير اهل حق انديشيده از تصريح صريح باين حصر باطل اعراض ورزيده ليكن از ايهام واشعار كانهم عند الامتحان بمنزله تصريح است خود را باز نميدارد وميگويد المطلب الرابع في ابطال استدلال الرافضة على ان الامام بعد النبي علي باحاديث اهل السنة وهي اثنا عشر الخ مگر شاه صاحب پرده از روي كار كرفته حيا را بر طاق گذاشته زيادة للفرع على الاصل بكلمه حصر دوازده است تصريح صريح بر حصر فرموده واز ارتكاب دروغ فضيح مينديشيد مذبذب حال شاه صاحب در بسي امور واضح وبين كه صدق وكذب ان بادني التفات ظاهر ميشود پس غور بايد نمود كه در امور يكه محل التباس واشتباه ميباشد چه قسم اكاذيب وافترادات را تدسيس فرموده باشند وچها دغل وتلبيس در آن بكار برده والعجب كل العجب كه شاه صاحب تقرير شيعه را در استدلال باين حديث بعنواني عجيب وطرزي غريب نقل كرده اند كه چنين حديث متواتر را فقط به بريده اسلمي منسوب ساخته اند واز اشعار بتواتر آن لااقل بتكثر طرق آن اعراض كرده خواجه كابلي لفظ غيره را بعد بريده از خدا شرم كرده افزوده بود ودل شاه صاحب نداد كه بذكر آن هم پردازند حالانكه بر ارباب تتبع وبحث واصحاب تفحص واستقرا در حيز حجاب استتار واختفا نيست كه اين حديث بطرق متعدده واسانيد متكثره در كتب فريقين از جمعي كثير از صحابه عظام مروي گرديده واضعاف مضاعفه شرط تواتر در آن متحقق گشته احصاي جميع طرق آن

از درين وجيزه متعسر لهذا بذكر اقوال ناصه بر تعدد طرق آن مي پردازم پس بدانكه ابو الحسن مغازلي كه جلالت قدرش از مطالعه انساب سمعاني وتراجم الحفاظ ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشاني ظاهر است در كتاب المناقب على ما نقل عنه بعد روايت حديث غدير بطرق عديده گفته قال ابو القاسم الفضل بن محمد هذا حديث صحيح من رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد روى حديث غدير خم عن رسول الله صلى الله عليه وسلم نحو مائة نفس منهم العشرة وهو حديث ثابت لا اعرف له علة تفرد علي بهذه الفضيلة لم يشركه فيها احد انتهى واين كلام قطع نظر از دلالت بر كمال تواتر و استفاضه حديث غدير كه صد صحابه كه از جمله شان عشره مبشره اهل سنت اند آن را روايت كرده اند دال است بر آنكه اين حديث بر امامت يا افضليت آنجناب كه مستلزم امامت است دلالت دارد زيرا كه عدم شراكت ديگري جناب امير عليه السلام را درين فضيلت دليل صريحيت بر اختصاص آنجناب باين فضيلت پس اگر اين فضيلت امامت است فذاك المطلوب واگر غير امامت است پس باز هم چون ديگران از آن بهره ندارند جناب امير عليه السلام افضل از ايشان باشد وابن عقده كه از اعاظم حفاظ معتمدين ومشاهير محدثين معتبرين اهل سنت است وحفظ واتقان او بجائي رسيده كه علي ما صرح به الدارقطني باجماع اهل كوفه حافظ تري از او از عهد ابن مسعود تا زمانش ديده نشده كتابي مستقل در جمع طرق اين حديث واسماء رواة اين حديث از صحابه تصنيف فرموده جسارت اجر جميل نموده وقريب صد كس صحابه را نام برده وجمله طرق آن از ذكر ساخته چنانچه علماي اعلام را رضوان الله عليهم اجمعين بآن تصريح نموده اند واگر متعصب عنيدي را وساوس ظلمانيه وهواجس نفسانيه درگرو عدم تيسر كتاب ابن عقده را درين بلاد غنيمت شمرده بانكار وجود واصل آن برخيزد اينك بحمد الله تعالى مهر سكوت برلب هرزه واري او زنم وتصريحات اعلام اهل سنت متضمن ذكر كتابش ذكر كنم ابن تيميه كه فضائل جليله ومناقب جميله او بر ناظر در كامنه ابن حجر عسقلاني وفوات الوفيات صلاح الدين وغير آن مخفي نيست در منهاج السنه كه از امز جواب كتاب منهاج الكرامه علامه حلي عليه الرحمه گمان ساخته در ذكر اين حديث گفته وقد صنف ابو العباس بن عقدة مصنفا في جمع طرقه وحافظ ابن حجر عسقلاني كه حضرات اهل سنت را نازش وفخار بر تبحر وتحقيق اوست تصريح فرموده باينكه اكثر اسانيد ابن عقده صحاح وحسان است چنانچه نور الدين سمهودي كه مناقب عاليه ومحامد غاليه او از ضوء لامع سخاوي وجذب القلوب شيخ عبد الحق دهلوي لمعان ظهور دارد در جواهر العقدين نقل كرده حيث قال قال الحافظ ابن حجر حديث من كنت مولاه فعلي مولاه اخرجه الترمذي والنسائي وهو كثير الطرق جدا وقد استوعبها ابن عقدة في كتاب مفرد وكثير من اسانيدها صحاح وحسان وچون باصل فتح الباري شرح صحيح بخاري كه بعنايت باري نزد حقير موجود بود رجوع كردم در آن يافتم كه او در مناقب جناب امير عليه السلام

و اما حديث من كنت مولاه فعلي مولاه اخرجه الترمذي والنسائي وهو كثير الطرق جدا وقد استوعبها ابن عقدة في كتاب مفرد وكثير من اسانيدها صحاح وحسان انتهى و مسعود سجستاني که از اکابر و اعیان اهل سنت است چنانچه بر متتبع خبیر پوشیده نیست نیز کتابی مفرد در بیان حدیث غدیر تصنیف کرده و ابن عقده نیز کتابی مفرد در طرق این حدیث شریف تصنیف نموده که زیاده از صد صحابه این حدیث شریف در آن روایت نموده و آنرا به کتاب الدرایة فی حدیث الولایة مسمی ساخته چنانچه سید علی ابن طاوس در اقبال ارشاد فرموده اعلم ان نص النبي على مولانا علي بن ابيطالب صلوات الله عليه يوم الغدير بالامامة ما يحتاج الى كشف و بيان لاهل العلم و الامانة و الدراية و انما نذكر تنبيها على بعض من رواه ليقصد من شاء و يقف على معناه و من ذلك ما صنفه ابو سعد مسعود بن ناصر السجستاني المخالف لاهل البيت في عقيدته المتفق عند اهل المعرفة على صحة ما يرويه لاهل البيت و امانته صنف كتابا سماه كتاب الدراية في حديث الولاية و هو سبعة عشر جزءا روى فيه حديث نص النبي بتلك المناقب و المراتب على مولانا علي بن ابيطالب عن مائة و عشرين نفسا من الصحابة انتهى و محمد بن جرير طبري که از اکابر محدثین و ائمه مجتهدین اهل سنت است نیز کتابی در طرق این حدیث تصنیف کرده چنانچه صاحب عمده علیه الرحمة فرموده و قد ذكر محمد بن جرير الطبري صاحب التاريخ خبر يوم الغدير و طرقه من خمسة و سبعين طريقا و افرد له كتابا سماه كتاب الولاية انتهى و ابن کثیر شامی علی ما نقل در ذکر محمد بن جریر الطبری گفته انی رأیت کتابا جمع فیه احادیث غدیر خم فی مجلدین ضخمین و کتابا جمع فیه طرق حدیث الطیر بعد تحریر این مقام کتاب معجم الادباء یاقوت حموی که نسخهٔ صحیحه آن که از نظر سیوطی گذشته بعنایت سرمدی بدست این هیچمیرز افتاد و از ملاحظه آن ظاهر گردید که وجه تصنیف طبری کتاب طرق حدیث غدیر آن بود که بعض مشایخ بغداد روی خود را بتکذیب حدیث غدیر سیاه کرده بودند و از راه مزید جسارتی که خزانشان نصیب اعدای اهل اسلام مباد این تکذیب را منظوم کرده و عیاذا بالله حدیث غدیر را کذب عظیم و زور جسیم نامیده و چون این بیباکی او بطبری رسید او این کتاب را تصنیف فرمود و قال فی المعجم و کان قد قال بعض الشیوخ ببغداد بتکذیب غدیر خم و قال ان علی ابن ابیطالب کان بالیمن فی الوقت الذی کان رسول الله بغدیر خم و قال هذا الانسان فی قصیدة مزدوجة یصف فیها بلدا بلدا و منزلا منزلا ابیاتا یلوح فیها الی معنی حدیث غدیر خم فقال ثم مررنا بغدیر خم * کم قائل فیه بزور جم * علی علی و النبی الامی و بلغ ابا جعفر ذلک فابتدأ بالکلام فی فضائل علی و ذکر طریق حدیث خم انتهی و لنعم ما کتب بعض ناظری هذا المقام من هذا الکتاب لعنة الله علی الکاذبین و المعاندین و المنکرین و کتب آخر جزاء الله خیرا

٨

خبر اقف و انظر بنظر الانصاف و الاعتبار على حد العداوة و الانكار انتهى و کلام ذهبی در تذکرة الحفاظ که در ما بعد منقول می شود در باره این حدیث شریف امعان نظر را میخواهد باید که چون بر کتابیکه طبری در آن طرق این حدیث جمع کرده واقف شدم پس بملاحظه کثرت طرق آن مبهوش گردیدم و ازین جاست که ذهبی با وصف آنهمه تعصب و عناد که در بسیاری از احادیث صحیحه قدح کرده تا آنکه حدیث طیر را هم بهواجس و وساوس ظلمانیه که بطلانش از کلام خودش ظاهر است موضوع دانسته تصریح بکثرت طرق این حدیث شریف نموده و کتابی مفرد در آن تصنیف فرموده کما فی مفتاح کنز الدرایه و غیره و ابن کثیر شامی از ابو المعالی جوینی علی ما نقل نقل کرده اند کان یتعجب و یقول شاهدت مجلدا ببغداد فی ید صحاف فیه روایات هذا الخبر مکتوبا علیه المجلدة الثامنة و العشرون من طرق من کنت مولاه فعلی مولاه و یتلوه المجلد التاسع و العشرون انتهی و ازین تواتر و استفاضه بخیال نمیگنجد که صرف در نقل طرق آن بست و هشت جلد یا زیاده تصنیف شده هرگز خبری در اهل اسلام چنین تواتر و استفاضه متعارف نیست که زیاده از صد صحابه روایت آن کرده باشند و اکثر اسانید آن صحاح و حسان باشند و علمای اعلام اهلسنت در جمع طرق آن کتب تصنیف کرده باشند تا آنکه بعضی بست و هشت مجلد محض در طرق آن نوشته اند و از همین جاست که اکابر محدثین اهل سنت که حظی از انصاف داشتند تصریح بتواتر آن کرده اند چنانچه شیخ حافظ محمد بن الجزری الشافعی در رساله اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابیطالب علی ما نقل عنه اثبات تواتر این حدیث از طرق کثیره نموده و منکر آنرا بعصبیت و جهل منسوب ساخته و شیخ جلال الدین سیوطی نیز که از اکابر محدثین متاخرین اهلسنت است در رساله قطف الازهار علی ما نقل صاحب الحجج الباهره نص بر تواتر این حدیث فرموده و نیز سیوطی در رساله الازهار المتناثرة فی الاخبار المتواتره که در خطبه آن این عبارت نوشته و بعد فانی جمعت کتابا سمیته الفوائد المتکاثرة فی الاخبار المتواترة اوردنا فیه ما رواه من الصحابة عشرة فصاعدا مستوعبا طرق کل حدیث و الفاظه فجاء کتابا حافلا لم اسبق الی مثله الا انه لکثرة ما فیه من الاسانید انما یرغب فیه من له عنایة بعلم الحدیث و اهتمام عالی و تعلیل ما هم فرأیت تجرید مقاصده فی هذه الکراسة لیعم نفعه بان اذکر الحدیث و عدة من رواه من الصحابة مقرونا بالعزو الی من خرجه من الائمة المشهورین و فی ذلک مقنع للمستفیدین و سمیته الازهار المتناثرة فی الاخبار المتواترة حدیث غدیر را از متواترات شمرده چنانچه در احادیث مناقب جناب امیر عم فرموده حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه اخرجه الترمذی عن زید بن ارقم و احمد عن علی و ابی ایوب الانصاری و البزار عن ابی هریرة و طلحة و عمارة و ابن عباس و بریدة و الطبرانی عن ابن عمر و مالک بن الحویرث و حبشی بن جنادة و جریر و سعد بن ابی وقاص و ابی سعید الخدری و انس و ابو نعیم عن جندع الانصاری و اخرجه ابن عساکر عن عمر بن عبد العزیز قال حدثنی عدة

انهم سمعوا رسول الله ﷺ يقول من كنت مولاه فعلي مولاه واخرج ابن عقدة في كتاب الموالاة عن زر بن جيش قال قال
علي من ههنا من اصحاب محمد فقام اثنا عشر رجلا منهم قيس بن ثابت وحبيب بن بديل بن ورقا فشهدوا انهم سمعوا
رسول الله ﷺ يقول من كنت مولاه فعلي مولاه واخرج ايضا عن يعلى بن مرة قال لما قدم علي الكوفة نشد الناس من
سمع رسول الله ﷺ يقول من كنت مولاه فعلي مولاه فانتدب له بضعة عشر رجلا منهم يزيد او زيد بن شرحبيل
الانصاري انتهى بلفظه وقول سيوطي بتواتر حديث وديگر علماي اهل سنت هم نقل كرده اند در شرح جامع صغير عزيزي مذكور است
من كنت مولاه فعلي مولاه حم عن البراء بن عازب حم عن بريدة بن الحصيب ت ن والضياء عن زيد بن ارقم
قال المؤلف حديث متواتر ومحمد بن اسمعيل در روضه نديه شرح تحفه علويه گفته وحديث الغدير متواتر عند اكثر
ائمة الحديث قال الحافظ الذهبي في تذكرة الحفاظ في ترجمة من كنت مولاه الف محمد بن جرير فيه كتابا قال
الذهبي وقفت عليه فاندهشت لكثرة طرقه انتهى وقال الذهبي في ترجمة الحاكم ابي عبد الله بن البيع واما
حديث من كنت مولاه فعلي مولاه فله طرق جيدة وقد افردتها بمصنف قلت عده الشيخ المجتهد نزيل حرم الله
ضياء الدين صالح بن مهدي المقبلي في الاحاديث المتواترة التي جمعها في ابحاثه عني لفظ من كنت مولاه فعلي
وهو من ائمة العلم والتقوى والانصاف انتهى وملا علي قاري نيز با وصف آنكه در مقام مقابله شيعه ابطال
تواتر اين حديث شريف خواسته بل از غايت بي باكي كلام در صحت آن نموده ليكن در مقام ديگر آنرا صحيح قطعي دانسته
از بعض حفاظ تواتر اين حديث شريف نقل كرده كما سيجي وانكاري بر آن نكرده بلكه دليل آن وارد نموده وجمال الدين محدث
هم در اربعين خود تصريح بتواتر اين حديث شريف نموده كما سيجي وثناء الله پاني پتي تلميذ جناب شاه صاحب داد انصاف
داده كه آبي در ديده آورده نتوانسته كه بمسلك جناب شان در اخفاي تعدد طرق حديث غدير وتواترش برود ورونق دين
وايمان بانهماك در تعصب برد ناچار بتكثر وتعدد طرق آن تصريح نموده وگفته كه سي كس از صحابه روايت آن كرده اند
وبدرجه صحت رسيده وجمهور محدثين آنرا در صحاح وسنن ومسانيد روايت كرده اند بلكه تنصيص بر تواتر آن [illegible]
چنانچه در سيف مسلول براي مغرقين دين جناب سيد المرسلين وجاحدين ومنكرين ارشادات جناب ختم النبيين شمشير
ابدار از غلاف بر مي آرد واين عبارت مي نگارد اول حديث بريده بن حصيب وغيره جماعتي از صحابه روايت كرده اند كه
آنحضرت صلى الله عليه وسلم در غدير خم كه جائيست ميان مكه ومدينه خطبه خواند وگفت يا ايها الناس ان الله مولاي
وانا مولى المؤمنين وانا اولى بهم من انفسهم فمن كنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه وعاد
من عاداه يعني علي را اين حديث بدرجه صحت بلكه بدرجه تواتر رسيده وسي كس از اصحاب منهم علي بن ابي طالب وابو ايوب

ايوب وزيد بن ارقم وبراء بن عازب وعمرو بن مرة وابو هريرة وابن عباس وعمارة بن بريدة وسعد بن ابي وقاص وابن عمر
انس وجرير بن مالك بن حويرث وابو سعيد خدري وطلحة وابو الطفيل وحذيفة بن اسيد وغيره مروي گشته وجمهور محدثين
اين حديث را در صحاح وسنن ومسانيد روايت كرده اند ودر بعضي روايات آمده من كنت اولى به من نفسه فعلي
وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وروافض انحديث را نص جلي بر استخلاف علي ميگويند وميگويند كه مولى بمعنى
اولى بالتصرف است فهو الامام ورد وقدح بر الفاظ اين حديث متواتر زياده روايت ميكنند وهو الخليفة من بعدي
وهو وليكم بعدي واين زياده منكر وموضوع است الخ وبعد چنين تواتر واستفاضه كه مخالفين هم معترف آنند
كسيكه منكر تواتر وثبوت صحت آن باشد در حق او چه بايد گفت نميدانم كه اين حضرات باصحاب سفسطه ومباهتين ميل كرده ديده و
دانسته از عقل دست بردار شده اند يا تعصب قلب وسمع ايشان را مطبوع ساخته لا يعقلون شيئا ولا يهتدون حيرتم مي آيد
كه اثبات معجزات خاتم الانبياء بچه طور خواهند كرد سبحان الله بر نصارى تواتر اهل اسلام كه در آن اوشان شريك نيستند
وباجمعهم بتكذيب آن مي پردازند حجت باشد وبراين گروه نصفت پژوه هيچ حديثي متواتر حجت نباشد كه در نقل وروايت
آن خود هم شريك اند بلكه بتواترش معترف ولنعم ما قال السيد المرتضى اما الدلالة على صحة الخبر فما يطالب بها الا
متعنت لظهوره وانتشاره وحصول العلم لكل من سمع الاخبار به وما المطالب بتصحيح خبر الغدير والدلالة
عليه الا كالمطالب بتصحيح غزوات النبي الظاهرة المنشورة واحواله المعروفة وحجة الوداع نفسها لان ظهور الجميع
وعموم العلم به بمنزلة واحدة وبعد فان الشيعة قاطبة تنقله وتتواتر به واكثر رواة اصحاب الحديث ترويه
بالاسانيد المتصلة وجميع اصحاب السير ينقلونه عن اسلافهم خلفا عن سلف نقلا بغير اسناد مخصوص كما نقلوا
الوقائع والحوادث الظاهرة وقد اورده مصنفو الحديث في جملة الصحيح وقد استبد هذا الخبر بما لا يشركه فيه سائر
الاخبار لان الاخبار على ضربين احدهما لا يعتبر في نقله الاسانيد المتصلة كالخبر عن وقعة بدر وخيبر والجمل والصفين
وما جرى مجرى ذلك من الامور الظاهرة التي يعلمها الناس قرنا بعد قرن بغير اسناد وطريق مخصوص والضرب
الآخر يعتبر فيه اتصال الاسانيد كاخبار الشريعة وقد اجتمع في خبر الغدير الطريقان مع ما تفرق فيهما في غيره من الاخبار
على ان ما اعتبر في نقله في اخبار الشريعة اتصال الاسانيد لو فتشت عن جميعه لم تجد رواته الا الآحاد وخبر الغدير
قد رواه بالاسانيد الكثيرة المتصلة الجمع الكثير فمزيته ظاهرة واگر ناظر غير متتبع از قول فقير متحير شود ودر نسبت انكار
تواتر اين حديث شريف بحضرات اهل سنت تكذيب من نمايد اينك شواهد اينمعني ذكر ميكنم واثبات ميرسانم كه انكار تواتر
در چه حساب اين حضرات قناع حيا را برگرفته بانكار صحت آن پرداخته اند وتكذيب وتغليط آن ساخته فخر رازي در نهاية العقول

که بحقیقت نهایة العقول است غایت ذهول رکا رشید شده سیفرمایند اما دعواهم العلم الضروری بصحتها فهی مکابرة
لانا نعلم انه لیس العلم بصحته کالعلم بوجود محمد علیه السلام وغزواته مع الکفار وفتح مکة وغیر ذلك من المتواترات
بل العلم بصحة الاحادیث الواردة فی فضائل الصحابة اقوی من العلم بصحة هذا الحدیث مع انهم یقدحون فیها واذا
کان کذلك فکیف یمکنهم القطع بصحة هذا الحدیث وایضا فلان کثیرا من اصحاب الحدیث لم ینقلوا هذا الحدیث
کالبخاری ومسلم والواقدی وابن اسحاق بل الجاحظ وابن ابی داود والسجستانی وابو حاتم الرازی وغیره من ائمة الحدیث
قدحوا فیه واستدلوا علی فساده بقوله علیه السلام قریش والانصار وجهینة ومزینة واسلم وغفار موالی دون
الناس کلهم لیس لهم موالی دون الله ورسوله والثانی وهو ان الشیعة یزعمون انه علیه السلام انما قال هذا الکلام
بغدیر خم فی منصرفه من الحج ولم یکن علی مع النبی فی ذلك الوقت فانه کان بالیمن انتهی پس تعصب این حضرات بنظر انصاف
ملاحظه فرمودنی است که مثل این حدیث متواتر و مشهور که زیاده از صد کس صحابه روایت آن کرده اند واکثر طرق آن صحیح و ثابت و حسن
در صحاح قوم مروی و کتب عدیده در تعدد طرق آن تصنیف شده در معرض مقابله اهل حق از معرض اعتبار ساقط سازند و قدح
آن می پردازند و جمیع احادیث وارده در فضائل صحابه که بندی از آن باعتراف ثقات ایشان موضوع است اقوی ازین حدیث
گویند چه الف و لام که بر احادیث در کلام رازی داخل است مشعر است بر آنکه جمیع احادیث فضائل صحابه اقوی ازین حدیث باشد
علی ما افاده الرشید ولو تنزلنا فلا اقل من کون اکثرها اقوی وبطلانه ایضا لا یخفی علی اولی النهی حالانکه کذب
اینحدیث نمیرسد و بمپایهٔ آن نیست چه جا که جمیع آن خرافات یا اکثر آن قوی تر ازین حدیث باشد و بر مدعی لازم است که جمیع
احادیث فضایل صحابه نقل نماید و بعد آن مروی شدن آن از اکثر ازین صحابه که حدیث غدیر را روایت کرده اند ثابت سازد و بعد آن
ثابت فرماید که اکثر اسانید آن مثل اسانید حدیث غدیر بلکه زیاده از آن صحیح و حسن است و با اینهمه حدیث کلفت و معارضت وادعای
اقوی بودنش وقتی تمام شود که جمیع احادیث فضائل صحابه یا اکثر آن از طرق شیعه بچنین اسانید قویه کثیره بلکه زائد از آن ثابت
نماید و باز چنانچه نزد شیعه حدیث غدیر متواتر است و مروی از طرق بسیار همچنان تواتر آن احادیث را از طرق خویش
و کثرت اسانید آن ثابت فرماید و با اینهمه از راه تبرع بر رازی و اولیای او که در نصرت باطل کذب را علی الاطلاق حلال
بلکه مستحسن شمرده اند تنگ گیری نمیکنیم و مجال را بر ایشان دشوار نمی نمائیم و طریقهٔ مجاملت و مسامحت و مساهلت می پیمائیم
و میگوئیم که تصدیق دعوای خود را در اکثر یا کل احادیث فضائل صحابه گذاشته مساوات بعض احادیث فضائل صحابه را اگر چه
ده یا پانزده بلکه پنج یا شش باشد با حدیث غدیر در قوت ثابت فرمایند فضلا از اینکه اقوی بودن آن را از اینحدیث شریف بمنصه

حدیث غدیر خم

بمنصه ظهور رسانند و اما ادعای این معنی که دعوی علم ضروری بصحت اینحدیث مکابره است پس مکابره بیش نیست چه امری که
سنیه ادعای تواترش و علم ضروری بصحت آن کنند با شبه حدیث غدیر در وصف قوت و صحت مثل آن یا بهتر از آن خواهد
بود و مجرد منع و امثال این امور غیر کافی و الا میرسد که مانعی منع وجود مکه و مدینه و وجود جناب رسالتمآب هم بکند و بر محض منع
اکتفا نماید آری اگر فارقی لائق قبول در اینحدیث شریف و دیگر متواترات بیان کنند توجه بجواب آن کرده شود و لنعم ما افاد
مولانا الهمام فی عماد الاسلام حیث قال لا شك فی ان کل من تامل وانصف فی کثرة طرق الحدیث واشتهاره
بین الخاصة والعامة مع وفور الدواعی الی الکتمان وکثرة الصوارف عن النقل یحصل له العلم الضروری
بصحة هذا الحدیث کیف وقد یحصل للمسلمین القطع والیقین فی کثیر من الامور الدینیة التی هی
ادون مرتبة فی باب التواتر من هذا الحدیث کآیات التحدی والتحدی بها علی رؤس الاشهاد من الکفار
واعداء الدین مع وجود الدواعی الی المعارضة وعدم وجود الموانع وهکذا صدور المعجزات ونحو ذلك مع
ان الکفار کافة ینکرون ذلك کله ویدعون ان اهل الاسلام کلهم تواطؤا علی الکذب واختراع هذه الاخبار
لان کلهم من ارباب الاغراض والدواعی الی وضع تلك الاخبار کما ان اهل الاسلام یدعون کذلك فی باب الاخبار
المخصوصة باهل المذاهب الفاسدة من الیهود والنصاری والصابئین وعبدة النیران والاوثان وسائر
المشرکین فکیف یسوغ لمسلم منصف ان ینکر التفاوت بین العلمین فعلی تقدیر التسلیم یکون حاله کحال
التفاوت بین البدیهیین فانه قد یکون احدهما اجلی من الآخر کیف ولو لم یکن الامر کذلك یلزم اهمال کثیر
من المتواترات انتهی و حیرتها از افادات تازه امام رازی بر می دارم که قول او وایضا فلان الخ چه کلام بی مغز است مگر آنکه قول
فاضل رشید در شوکت عمریه راست باشد و جناب او را در علم حدیث مهارتی بلکه اصلا خبری از آن نبوده باشد و بمختصرات علم
درایت هم بر نخورده فکیف التبحر زیرا که این چه قدح است که بخاری و مسلم و واقدی آنرا روایت نکرده اند کدام کس از اصحاب
علوم حدیث عدم اخراج این اصحاب ثلثه یا چند کس دیگران روایتی را قادح صحت یا تواتر آن روایت گفته چنین عالم متبحر
هیچ حرف واهی جز تعصب مذهب محملی ندارد آیا روایت احادیث صحیحه منحصر است بر اخراج شیخین و ثالث ایشان والقد
ولله الحمد که عبد الحق دهلوی با آنکه از ایراد قدح ابی حاتم رازی وغیره در حدیث غدیر خود را باز نداشته و بمسلک رازی در تعصب و
حمایت باطل شتافته لیکن اندک استحیا را کار فرموده با وصفیکه بعدم اخراج بخاری و مسلم و واقدی متمسک گردیده لیکن بمکافات
مواخذه اهل حق و کشمکش الزام ایشان چاره از آن نیافته که بعدم قدح اینمعنی و صحت حدیث غدیر اعتراف نموده چنانچه در
ما ثبت بالسنة افاده نموده و چسان توان گفت که عدم اخراج بخاری و مسلم حدیثی را قادح در صحت و ثبوت آنست حالانکه بتنصیصات

اکابر علمای سنیه و محققین ایشان صحاح احادیث منحصر در صحیحین نیست بلکه از خود بخاری و مسلم ثابت شده که او شان تصریح کرده اند که احادیث صحیحه را استیعاب نکرده ایم بلکه قصد جمع جمله از احادیث نموده اند چنانچه فقیهی که در فقه تصنیف میکند قصد او جمع جمله از مسائل فقهی باشد نه آنکه جمیع مسائل فقهیه را در آن حصر میکند قال النووي في شرح صحيح مسلم بعد ذكر الزام الدارقطني وغيره الشيخين اخراج احاديث تركا اخراجها قائلين ان جماعة من الصحابة رووا عن رسول الله وروايات احاديثهم من وجوه صحاح لا مطعن في ناقليها ولم يخرجا من احاديثهم شيئا فيلزمهما اخراجها ما هذا لفظه وصنف الدارقطني وابو ذر الهروي في هذا النوع الذي الزموهما وهذا الالزام ليس بلازم في الحقيقة فانهما لم يلتزما استيعاب الصحيح بل صح عنهما تصريحهما بانهما لم يستوعباه وانما قصدا جمع جمل من الصحيح كما يقصد المصنف في الفقه جمع جملة من مسائله الخ و قطع نظر از اینهمه اگر مسلم و بخاری حدیث غدیر را در صحیحین خود روایت میکردند بازهم حضرات متعصبین و جاحدین و معاندین را چه فائده می بخشید و این زمره سینه را که آب و رو دیده و خدا زدگی مانع از قدح و جرح و انکار و ابطال آن میگردید چه عنقریب میدانی که حدیث منزلت را با وصفیکه جناب شیخین در صحیحین خود روایت کرده اند بار متعصفین سنیه دست از قدح آن نکشیده و نقاب حیا در ابطال آن از رخ برکشیده آمدی در آن قدح کرده و آنرا صحیح ندانسته و ابن حجر هم این هفوه واهی او را ذکر نموده دل خوش میکند و عضدی هم اتباع آمدی پیش میگیرد و شارح طوالع هم درین خبط عمیا گرفتار شده و قوشجی هم اشعار بعدم صحت آن نموده و تفتازانی هم آنرا لائق اعتبار ندانسته و همچنین حدیث تخلف جناب امیر از بیعت ابی بکر را که در صحیحین مذکور است رد نمایند و بتضعیف آن میپردازند و روایت ابن حبان را که از روایت ائمه قوم ملحد و زندیق بوده بر این روایت ترجیح دهند کما یظهر من الصواعق و نیز حدیث مهاجرت حضرت فاطمه ابی بکر را تا وفات و عدم مکالمه با او که در صحیح بخاری مذکور است باطل پندارند که اثبات رضای آنحضرت از ابی بکر با هتمام تمام نمایند چنانچه از تحفه و صواعق و غیر آن ظاهر است و ابن حزم ظاهری که جلائل فضائل او بر متتبع کتب اینحضرات غیر مختفی است بعضی از احادیث صحیحین را موضوع دانسته کما فی التقیید والایضاح و ابن الجوزی هم بعض احادیث صحیحین را در موضوعات داخل ساخته کما یظهر من کتاب الموضوعات واللآلی المصنوعة و با اینهمه دارقطنی در کتاب الاستدراکات والتتبع که برای تفضیح صحیحین نوشته بر بخاری و مسلم در رد صد حدیث طعن کرده و نیز شراح صحیحین و غیر ایشان از علمای متبحرین جمله از احادیث صحیحین را از موضوعات و منکرات و اباطیل و خرافات پنداشته اند از آنجمله حدیث خطبه جناب رسالتمآب عایشه را و گفتن ابوبکر در جواب آنحضرت انما انا اخوک و گفتن آنحضرت انت اخی فی دین الله که مغلطای کما فی فتح الباری در صحت اینحدیث نظر کرده و بر آن برآشفته و مخالفتش با دیگر احادیث ثابت نموده و از آنجمله حدیث شفاعت نمودن حضرت ابراهیم درباره آزر

آزر بروز قیامت که اینحدیث را اسمعیلی بجهت مخالفتش دلیل عقلی و آیت قرآنی باطل انگاشته و طعن در آن نموده کما یظهر ایضا من فتح الباری و از آنجمله حدیث صلوة جناب رسالت بر جنازه عبد الله بن ابی سلول است که بسیاری از ائمه حدیث بر اینحدیث انکار میکنند ابوبکر باقلانی گفته که جائز نیست که این حدیث قبول کرده شود و صحیح نیست که رسول خدا آنرا گفته باشد و امام الحرمین گفته که اینحدیث در صحاح مروی نشده و صاحب برهان گفته که اهل حدیث تصحیح آن نمیکنند و غزالی در مستصفی گفته که اظهر آنست که این خبر غیر صحیح است و داودی فرموده این حدیث غیر محفوظ است بالجمله بسیاری از احادیث صحیحین است که ائمه قوم برد و ابطال آن پرداخته اند چنانچه بر متتبع پوشیده نخواهد ماند لیکن عجب عجاب آنست که خود رازی بعض احادیث صحیحین را بر وشنیع ابطال نموده یعنی حدیث الکذب ابراهیم الاثنث کذبات را که در صحیحین مرویست رد نموده و قبول نمودن کذب و دروغ و افترا و اختلاق بحقش مذهب دانسته و شبتین آنرا حشویه نامیده و چون بعضی از ایشان بجا رضا گفته که در صورت عدم قبول این اخبار تکذیب رواة لازم می آید بجوابش صراحة فرموده که صیانت حضرت ابراهیم از کذب بهتر است از صیانت طائفه مجاهیل از کذب و هذه عبارته في التفسير الكبير و اعلم ان بعض الحشوية روى عن النبي انه قال ما كذب ابراهيم الا ثلاث كذبات فقلت الاولى ان لا يقبل مثل هذه الاخبار فقال على طريق الاستنكار ان لم نقبله لزمنا تكذيب الرواة فقلت له يا مسكين ان قبلناه لزمنا الحكم بتكذيب ابراهيم عليه السلام وان رددناه لزمنا الحكم بتكذيب الرواة ولا شك ان صون ابراهيم عن الكذب اولى من صون طائفة من المجاهيل عن الكذب انتهى پس مقام انصاف است که قدح نمودن در حدیث غدیر بعدم اخراج شیخین آنرا با وصفیکه روایات مخرجه ایشانرا ائمه قوم رد و ابطال کرده باشند و از موضوعات و اکاذیب پنداشته و خود رازی هم حدیث مروی ایشانرا دروغ و بهتان محض دانسته و طائفه مجاهیل را مفتری و واضع آن انگاشته آیا ترا عاقلی متدین از جواز دارد و انصاف پیدا نمود و الله کی از اعتساف دست بازکشید و عجیب تر اینست که رازی در همین قول مختصر که سطری چند بیش نیست داد تناقض و تهافت داده که اولا بخاری و مسلم را بآسمان برین رسانیده که ایشانرا چندان جلیل و عظیم گردانیده که صرف عدم اخراج ایشان حدیث غدیر را قادح صحت و ثبوت آن گردانیده و باز ایشانرا بجهت محبت باطل و رسوخ در عصبیت باسفل درکات بی اعتباری و عدم وثوق انداخته که بر مرویات ناقصه ایشان بر رجوع جناب امیر از زمین و حضور در رکاب سعادت انتساب جناب رسالتمآب و قتل آن تجهه الوداع اتفاقی نکرده و بلکه آنرا کذب و دروغ بحت دانسته که حتما و قطعا ادعا نموده که جناب امیر در خدمت جناب نبوی حاضر نبوده و بلکه در یمن بوده و از امثال اینمقامات ظاهر است که غرض اینحضرات محض معاندت حق و مخاصمت باطل است و هرگز پابند قاعده و اصلی نمی باشند هرگاه می یابند که همین شیخین امری حق را روایت نکرده اند یا باطلی را اخراج کرده بمدح و ثنای ایشان پرداخته اند

واعتبار و وثوق وجلالت ونقد وتحقيق را بر ايشان منحصر مي سازند و هر دو كتاب ايشان را بر سر و چشم مي نهند و وحي سماوي مي پندارند
و هر گاه مي بينند كه ايشان بعض مؤيدات اهل حق بالالجاء او من غير شعور روايت كرده اند هرگز بر روايات شان گوش نمي كنند بلكه بلا
محابا بابطال مرويات شان مي پردازند و آنچه عجيب تر آنست كه هر گاه شيعيان بعض مطاعن اصحاب ثلاثه كه خدا تعالي بر زبان واقدي
كه تعصبش آفتاب است كه حديث غدير را با آن شهرت روايت نكرده جاري فرموده نقل ميكنند قدح و جرح او بر مي خيزند و خاك بي اعتباري
بر سر خود و او مي پرزند كما يستفاد من كتاب الباطل لابن روزبهان وغيره و چون روايت اين حديث بر حسب دعاي رازي نموده
در اينجا منصب محدثيت باو مي بخشند و او را هم پايه بخاري و مسلم مي گيرند و صرف عدم روايت او دليل عدم صحت مي سازند العياذ بالله من
التعصب اللداد و انهم كيسوا است آنچه اكابر و محققين ايشان در كتب رجاليه از مناقب و محامد واقدي ياد كرده اند از تفصيلش شرم مي
آيد كه چنين بزرگ جليل الشان عظيم القدر كه همپايه بخاري و مسلم بوده و تفتازاني و قوشچي او را از محققين ميدانند و شيخ عبد الحق هم تشهير
ذيل مدح و ستايش او ميكنند و از كبار اهل حديث كه در طلب آن سير بلاد و طوف امصار كرده اند مي شمارد و قرين بخاري و مسلم بيگرا ر د
و ديگر ائمه قوم هم مدائح طويله و مناقب جميله براي او ياد كرده تا آنكه بامير المومنين و في الحديث متعقبش ساخته خواجه كابلي در صواقع
و صاحب تحفه بر روايت او احتجاج و استدلال كنند چه معايب و مثالب متصف بوده كه موجب تحير افكار و تماشاي اولي الابصار
تواند شد يعني ذهبي او را ضعيف گفته و ابن ماجه از ذكر نام او شرم كرده و جسارت بر آن نيافته تا جار بسوي تلبيس و تدليس گرويده و امام
احمد بن حنبل او را كذاب بصيغه مبالغه گفته و ابن معين ارشاد نموده كه او ثقه نيست و گاهي گفته كه حديث او نوشته نميشود و حضرت
بخاري و ابو حاتم او را متروك گفته اند بلكه ابو حاتم او را بوضع حديث هم منسوب ساخته و نسائي هم همين مسلك رفته و دار قطني هم او را
ضعيف گفته و ابن عدي حفاظ از احاديث او نفي كرده و بلا را او احاديثش از جانب او دانسته يعني او را مفتري و مختلق آن پنداشته
و ابن المديني هم تصريح فرموده بانيكه واقدي وضع حديث ميكرد و ابن راهويه هم بر او قدح و جرح او نموده و تصريح نموده بانيكه او نزد يك من
از واضعان حديث است و هذه عبارة الميزان محمد بن عمر بن واقد الاسلمي مولاهم الواقدي المدني القاضي صاحب
التصانيف واحد اوعية العلم على ضعفه قال ابن ماجه حدثنا ابن ابي شيبة حدثنا شيخ ثنا عبد الحميد بن جعفر
فذكر حديثا في اللباس يوم الجمعة وحسبك ان ابن ماجة لا يجسر ان يسميه وهو الواقدي قاضي بغداد قال احمد
بن حنبل هو كذاب يقلب الاحاديث يلقي حديث ابن اخي الزهري على معمر ونحو ذا وقال ابن معين ليس بثقة
وقال مرة لا يكتب حديثه وقال البخاري وابو حاتم متروك وقال ابو حاتم ايضا والنسائي يضع الحديث
وقال الدارقطني فيه ضعف قال ابن عدي احاديثه غير محفوظة والبلاء منه وقال ابن الجوزي وغيره
هو محمد ابن ابي شملة دلسه بعضهم واما البخاري فنكا ابن ابي شملة بعد الواقدي وقال ابو غالب بن بنت

صح
حرف الميم في التهذيب

صح
في الطعن الخامس عشر من مطاعن ابي بكر من ابطال الكلام

صح
في الطعن التاسع من مطاعن ابي بكر من المطلب السادس من المقصد الرابع

صح
في شرح المشكوة في الفصل الثالث في باب مناقب علي ابن ابي طالب

بنت معوية بن عمرو سمعت ابن المديني يقول الواقدي يضع الحديث ابو امية الطرسوسي ثنا الواقدي ثنا مالك وابن
ابي الرجال عن ابي الرجال عن عمرة عن عائشة مرفوعا صومكم يوم تصومون وفطركم يوم تفطرون علي بن موسى الحري
ثنا الواقدي عن هشام بن سعد عن زيد بن اسلم عن عياض بن عبد الله عن عبد الله بن علقمة بن الفغواء عن ابن عمر عن سفيان بن
ابي عبيد عن حفصة عن النبي صلى الله عليه وسلم لا يحرم من الرضاع الا عشر رضعات قال مجاهد بن موسى ما كتبت عن احد احفظ من
الواقدي قلت صدق كان الى حفظه المنتهى في السير والاخبار والمغازي والحوادث وايام الناس والفقه وغير ذلك وقال احمد بن علي
بن الابار بلغني عن سليمان الشاذكوني انه قال اما ان يكون الواقدي اصدق الناس واما ان يكون اكذب الناس وذلك انه كتب بعض
ملا اراد ان يخرج بالكتاب اتاه برفسأله فاذا هو لا يخير حرفا قال وكان يعرف راي سفيان ومالك ما رايت مثله قط وقال ابو داود
بلغني ان علي بن المديني قال كان الواقدي يروي ثلاثين الف حديث غريب وقال المغيرة بن محمد المهلبي سمعت ابن المديني
يقول الهيثم بن عدي اوثق عندي من الواقدي ولا ارضاه في الحديث ولا في الانساب ولا في شيء وقال اسحاق بن الطباع رايت الواقدي في
طريق مكة يسيء الصلوة الواقدي ثنا معمر عن همام عن ابي هريرة نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن سب اسعد الحميري وقال
هو اول من كسى البيت الطبراني في المعجم الاوسط ثنا محمد بن عبد الرحمن بن بحير بن ريسان ثنا محمد بن عمر الواقدي ثنا شعيب بن
طلحة عن عبيد الله بن عبد الرحمن بن ابي بكر الصديق حدثني ابي عن ابيه عن جده عن ابي بكر قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم انما حر جهنم على امتي كحر الحمام محمد بن يحيى الازدي ثنا محمد بن عمر الاسلمي عن اخيه شملة عن عمر بن كثير بن
شبيل الاشجعي عن ابيه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حب الوجه من النبيذ تلقنا ثر الحسنات الصنعاني ثنا الواقدي
ثنا كثير بن زيد عن نافع عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال تحريك الاصبع في الصلوة مذعرة الشيطان ولد الواقدي سنة
ثلاثين ومائة ولقي ابن جريج وابن عجلان ومعمرا وثور بن يزيد وكان جده واقد مولى لعبد الله بن بريدة بن الحصيب قال
البغدادي سكتوا عنه ما عندي له حرف وقال ابن راهويه هو عندي ممن يضع الحديث و شيخ رحمة الله هم در مختصر تذكره شرح
او را در وضاعين و كذابين ذكر كرده و از نسائي نقل نموده كه او وضع حديث ميكرد حيث قال محمد بن عمر بن واقد الواقدي قال النسائي
يضع الحديث و از ملاحظه مسند خوارزمي واضح است كه واقدي بتصريح يحيى بن معين بست هزار حديث بر جناب رسالت مآب بر بافته و احمد
بن حنبل او را بتركيب اسانيد كه كار ملاحده عنيد است موصوف ساخته و ابن المديني حديث او را لايق كتابت ندانسته و امام شافعي كتب
او را كذب و دروغ محض انگاشته چنانچه در ذكر حديث وادن حضرت رسول خدا روز بر رفقاء او وسهم براي فرس او كه امام اعظم
سنيه مخالفت آن نموده و ائمه قوم جناب ش را باين جهت مطعون كرده اند ميفرمايد فقد ذكره الواقدي كذلك في المغازي وقد
طعنوا فيه فقال يحيى بن معين وضع الواقدي على رسول الله عشرين الف حديث وقال احمد بن حنبل الواقدي يركب
الاسانيد

الاسانید و قال ابن المدینی لا یکتب حدیثه و قال الشافعی کتب الواقدی کذب الح حالا از ارباب دین و منصفین باتقین انصاف طلبی است که شهادت فرمایند که آیا امام رازی و تفتازانی و قوشجی و عبد الحق و امثال ایشان را نمیرسد که بمقابلهٔ اهل حق نام واقدی هم بر زبان آرند حالانکه واقدی تر ائمهٔ سنیه باین فضائح و قبائح موصوف باشد که عمدهٔ آن وضع احادیث اکاذیب بر جناب خیر الانام است که کار احدی از اهل اسلام نیست و فجار و فساق و منهمکین در بی باکی و خلاعت هم از آن استحیا و ارند و افترا و کذب هم با نیز تبا است که نسبت بزار حدیث بآنجناب بافته کو و کاری جز این نداشت و همت همت را بر آن میگماشت بالجمله اگر واقدی بالاجماع موثوق و معتمد و ثقه می بود و باز حدیث غدیر قدح میکرد کلامش لیاقت ذکر نداشت که اولا از اهل خلاف است و ثانیا کلامش خلاف افادات اکابر ائمهٔ قوم بود چه جا که واقدی قدح هم در حدیث غدیر نکند پس تمسک بمحض عدم ذکر او و قدح در چنین حدیث شریف بعدم ذکر واقدی هرگز محلی ندارد و اوفی محصلی آنرا بر زبان نمی آرد و تمسک بعدم ذکر ابن اسحاق هم از همین قبیل است زیرا که جناب و هم ثانی و تالی واقدی است که اساطین مذهب سنیه زبان بجرح و قدح در حق او هم کشوده و قصبات سبق در تفضیح و ازالهٔ ش ربوده اند چنانچه در رابعه جائیکه جناب شاه صاحب احتجاج باو فرموده اند می دانی که جمعی از اهلسنت تضعیف او کرده اند و ذهبی تصریح نموده بانیکه او در سیر خود را از اشیاء منکره و منقطعه و اشعار مکذوبه پر کرده و انیز الکنا او دانسته و یحیی القطان سیرت او را مشتمل بر کذب کثیر گفته و بر نویسندهٔ آن انکار فرموده و ابو داود ارشاد نموده که او قدری معتزلی است و سلیمان تیمی گفته که او کذاب است و هشام بن عروه هم او را بکذاب ملقب ساخته و مالک هم او را متهم کرده بلکه او را یکی از دجالین دانسته و گفته که هو دجال من الدجاجلة و عبد الرحمن بن مهدی تصریح نموده که یحیی بن سعید و مالک جرح ابن اسحاق میکردند پس بزرگیکه بچنین مثالب و معائب متصف باشد اگر او حدیث غدیر را روایت نکند چه جای استغراب و استعجاب است تا آنکه عدم ذکر او این حدیث را هم محل کلام است چه از کلام جناب شاه صاحب در جواب همین حدیث چنانچه می بینی واضح است که محمد بن اسحاق حدیث غدیر را روایت کرده و لیکن وجه ارشاد ان سبب شکایت بعض اصحاب گفته پس حالا حضرات اهلسنت را اختیار است که خواه تکذیب جناب شاه صاحب پیر دارند و اهل حق را از توجه بطرف پسند لال شان بروایت ابن اسحاق ابطال دلالت حدیث غدیر بر امامت جناب امیر فارغ البال سازند و خواه تکذیب کلام رازی فرمایند و کذب و بهتان او را ثابت کنند و نهایت خفت عقل و سخافت رای او بر ارباب ایقان و ایمان واضح نمایند که بخیال محال ابطال حدیث غدیر کذبا و بهتانا گفته که ابن اسحاق ذکر حدیث غدیر نکرده حالانکه بر سبیل تسلیم آنهم مفرقی نمیسازد بوجوه شتی که اولا عدم ذکر احدی و لو کان جلیلا قدح در صحت حدیث نمیکند و ثانیا احتجاج بافعال و اقوال سنیه بمقابلهٔ شیعه که متمسک بروایات ثقات ایشانند غیر صحیح و ثالثا بر تقدیر صحت این استدلال چون خود ابن اسحق تر ائمهٔ سنیه مقدوح است لهذا احتجاج بعدم ذکر او هرگز سمتی از جواز نداشته باشد و رابعا محض بجهت تلبیس عوام گفته که ائمهٔ حدیث در این حدیث قدح کرده اند و باو صف سعی بلیغ تحصیل اسمای قادحین جز نام دو سه کس نبرده و از جملهٔ شان جاحظ

جاحظ مشهور و جلالت او در شرف تقدم بالذکر تخشیده و لیس موجب نهایت حیرت است زیرا که کاهی بهمین جاحظ نسبت الحاد و زندقه می نمایند و هرگاه باوصف شدت ناصبیت و عداوت آن لعین با جناب امیر المؤمنین در فضائل آنجناب قدح مینماید او را از ثقات محدثین و ائمهٔ حدیث می گیرند این تلونات ابو براقش را گذاشته بر یک جانبی قرار گیرند و بعد آن هوس مقابله و مناظرهٔ شیعیان در سر کشند بالجمله حال جاحظ ناگفته به است که او لا او ناصبی شدید است عداوت و مناصبت اهل بیت اطهار و تشنیع و تزییل در توجیه مطاعن بسوی جناب امام ائمهٔ اخیار کار آن نابکار است چنانچه کتاب او در مطاعن جناب امیر و محامات فرقهٔ عثمانیه نوشته مشهور است و ناصبیت او در کتب ثقات و اعلام مذکور لیکن هیچ رسم که مجرد ادعا را تکذیب کنند و مثل ابن روزبهان که اصلا اطلاعی بر حالات رجال و علما ندارد و فاضل رشید که بتقلیه نقش خبط عشوا پیش گرفته بسماع او عامی معادات جاحظ با جناب امیر را گردن انکار در افکنند لهذا نص صریح بر ناصبیت و معادات او از زبان جناب شاه صاحب بعرض عرض رسانم پس مخفی نماند که جناب شان در حاشیه جواب دلیل ششم از دلائل عقلیه بر امامت جناب امیر از همین کتاب می فرمایند جاحظ معتزلی ناصبی است کتابی دارد که در آن کتاب نقائص حضرت امیر درج نموده و بیشتر روایات او از نظام و ابراهیم است انتهی و لله الحمد که از این عبارت نص صریح بر ناصبیت جاحظ و کمال عداوت او با جناب امیر ثابت شد که حیا و آبا الله بتسوید کتابی در مطاعن آنجناب روی خود سیاه کرده و مثل نامهٔ اعمال آن را تیره و تاریک ساخته و جناب والد ماجد قدس الله نفسه بعد نقل این قول افاده فرموده و الحمد لله که مخاطب باین قول تصدیق جناب علامه حلی علیه الرحمه که در کتاب نهج الحق و کشف الصدق گفته که جاحظ با حضرت امیر المؤمنین عداوت داشت و تکذیب فاضل ابن روزبهان که منکر این معنی شده نموده و ابن تیمیه هم باعتراف این معنی که جاحظ کتابی برای مروانیه نوشته و در آن حجج ایشان ذکر کرده تصریح بناصبیت جاحظ نموده حیث قال فی المنهاج و المروانیة الذین قاتلوا علیا و انکانوا لا یکفرونه فحجتهم اقوی من حجة هؤلاء الرافضة و قد صنف الجاحظ کتابا للمروانیة ذکر فیه من الحجج التی لهم ما لا یمکن الرافضة نقضه بل لا یمکن الزیدیة نقضه مع الرافضة انتهی از این کلام صراحة و وضوح است که جاحظ بر مذهب مروانیه که مبغضین جناب امیر المؤمنین اند کتابی نوشته و حمایت ایشان در آن کرده و حجج و دلائل معتقد خبیث ایشان وارد کرده و از نقل علمای کرام و وضوح است که جاحظ قدح حدیث غدیر در همین کتاب مروانیه نموده پس بحمد الله از اینجا صدق جناب علامه و کذب ابن روزبهان و غرابت اعتماد فاضل رشید بر بهتان و هذیان ش واضح گردید و سخافت عقل رازی و اتباعش بمنصهٔ ظهور رسید که بکلام ناصبی مبغض که در مقام محامات مبغضین و معادیان جناب امیر او ایراد نقائص و مطاعن آنحضرت گفته بمقابلهٔ اهل حق احتجاج میکنند و علاوه برین دیگر ائمهٔ سنیه جاحظ را بوصف الحاد و زندقه هم ستوده اند و طریقهٔ کشف استار و هتک اسرار او پیموده محمد بن طاهر کوراتی در تذکرة الموضوعات میفرماید فی المقاصد اختلاف امتی رحمة البیهقی عن الضحاک مرسلا عن ابن عباس رفعه فی حدیث طویل بلفظ و اختلاف اصحابی لکم رحمة و کذا

على ازواج النبي صلى الله عليه وسلم قلت هذا لم يسنده ابو بكر الى الزهري فهو منقطع ثم لا يسمع قول الاعداء بعضهم في بعض ولقد
كاد ان يقرب عنق عبد الله لكونه حكي عنه هذا فشد منه محمد بن عبد الله بن حفص الهمداني وخلصه من امير اصبهان ابي ليلى وكان
انتدب له بعض العلوية خصما ونسب الى عبد الله المقالة فاقام الشهادة عليه ابن مندة المذكور ومحمد بن العباس الاحرم واحمد بن
علي الجارود فامر ابو ليلى بقتله فابى الهمداني وجرح الشهود فنسب ابن مندة الى العقوق ونسب احمد الى انه ياكل الربا وتكلم في الآخر
وكان ذا جلادة عظيمة ثم قال وأخذ بيد عبد الله وخرج من فك الاسد وكان يدعو له طول حياته ويدعو على الشهود حكاها
ابو نعيم الحافظ قال فاستجيب له فيهم منهم من احترق ومنهم من خلط وفقد عقله وقال احمد بن يوسف الازرق سمعت ابن ابي
داود يقول كل الناس في حل الا من رماني ببغض علي رضي الله عنه قال ابن عدي كان في الابتداء نسب الى شيء من النصب فنفاه
ابن الفرات من بغداد فرده علي بن عيسى فحدث فاظهر فضائل علي ثم تحنبل فكان شيخا فيهم قلت كان قوي النفس وقع بينه
وبين ابي صاعد وبين ابن جرير نسأل الله العافية فتنة قال ابن شاهين اراد الوزير علي بن عيسى ان يصلح بين ابي داود و
ابن صاعد فجمعهما وحضر القاضي ابو عمر فقال الوزير لابي بكر ابو محمد بن صاعد اكبر منك فلو قمت اليه فقال لا افعل فقال له
انت شيخ زيف قال ابو بكر الشيخ الزيف الكذاب على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال الوزير من الكذاب على رسول الله
قال ابو بكر هذا ثم قال اتتهمني لاجل رزق يصل الي على يدك والله لا اخذت من يدك شيئا ابدا وعلي ما يزيد بن نانا اخذت
منك فكان المقتدر بعد يزن رزقه بيده ويبعثه على يد خادم قال محمد بن عبيد الله القطان كنت عند محمد بن جرير فقال رجل ابن
ابي داود يقرأ على الناس فضائل علي رضي الله عنه فقال ابن جرير تكبيرة من حارس قلت وقد قام ابن ابي داود واصحابه وكانوا خلقا
كثيرا على ابن جرير ونسبوه الى بدعة اللفظ فصنف الرجل معتقدا حسنا سمعناه يتنصل فيه مما قيل عنه وتألم لذلك انتهى نقلا
من نسخة سقيمة جدا ازين عبارت چند وجه قدح وجرح ابو بكر بن ابي داود ثابت است اول آنكه او ناصبي مبغض وعدو جناب امير عليه السلام لائق
كردن زدني بوده بشهادت ابن منده ومحمد بن العباس واحمد بن علي الجارود وكلام محمد بن جرير طبري هم تائيد آن ميكند دوم آنكه ابو بكر كو
بتصريح ابو داود سجستاني پدر بزرگوارش كه فضائل ومناقب جاليه اش هوش از سر ناظرين مي ربايد ويكي از مصنفين صحاح سته است كه اعتماد
تمام اهل اسلام بر آنست كذاب يعني بسيار دروغگو بوده سيوم آنكه ابن صاعد هم او را كذاب دانسته وشهادت پدر بزرگوارش درباره كافي
وبسند گفته چهارم آنكه بشهادت پدر بزرگوارخود قابل قضا وافتا نبوده كه طلب ورا براي اين منصب از قبيل جنون دانسته پنجم آنكه ابراهيم اصبهاني
هم او را كذاب دانسته ششم آنكه او متصف بحسد وعداوت خيار عباد الله كه بدترين صفاتست چه كذاب واقرار ابن صاعد شيخ زيف گفته
وكذاب على الله نامش گذاشته وابن جرير طبري را هم بهتانا بدعت منسوب ساخته پس بزرگيكه باين صاحب مثالب وفضائح قبيح
شنيعه موصوف باشد اگر او قدح در حديث غدير كند چه جاي استعجابست وبكلام چنين ناصبي مبغض ومعاند متعصب اهل ايمان را چه التفاتست

التفاتست وبا اينهمه ابن الجوزي كه از اعاظم ائمه سنيه است وحضرات اهل سنت مثل ابن روزبهان وابن تيميه وخواجه كابلي وجناب شاه صاحب
هم باقوال او بمقابله اهل حق احتجاج ميكنند وخوارزمي او را در سند امام ائمه تحقيق گفته نيز او را بتفضيح وهتك استار ابن ابي داود داده
زبان بلاغت توامان را بقدح وجرح جنابش گشاده چنانكه بايد در پوستين ملازمان او افتاده يعني او را از جمله كذابان ومفتريان بر جناب
رسالتمآب قرار داده كه بتصريح صريح گفته كه او بعض روايات موضوعات كه از نادقه وضع آن كرده اند كما ظنه ابن المبارك در كتاب
فضائل القرآن روايت كرده وبا وصفيكه مي دانست كه آن موضوع است ليكن دأب عامه محدثين همين است كه بجهت حرص
بر ترويج احاديث خود روايت موضوعات ميكنند وبايد دانست كه اين معني قبيح است كه حضرت رسولخدا هر راوي كذب وبهتان
را كي از كاذبين گفته چنانچه در كتاب الموضوعات بعد ذكر حديثي طويل در فضائل سور قرآن گفته وقد فرق هذا الحديث ابو اسحاق
الثعلبي في تفسيره فذكر عند كل سورة منها ما يخصها وتبعه ابو الحسن الواحدي في ذلك ولا اعجب منهما لانهما ليسا من
اصحاب الحديث وانما عجبت من ابي بكر بن ابي داود كيف فرقه على كتابه الذي صنفه في فضائل القرآن وهو يعلم انه
حديث محال ولكن شرة بذلك جمهور المحدثين فان من عادتهم تنفيق حديثهم ولو بالبواطيل وهذا قبيح منهم لانه
قد صح عن رسول الله انه قال من حدث عني بحديث يرى انه كذب فهو احد الكاذبين انتهى پس ازين عبارت صراحة ظاهر
شد كه ابن ابي داود اين حديث شنيع را كه موافق ظن ابن المبارك زنادقه آن را بافته اند باوصف علم بوضع آن بغرض باطل ترويج احاديث
فاسده واشاعت روايات مكذوبه كه از شان ادنى متدينين بس مستبعد وبر كران كار مسلمي خسيست در كتاب خود روايت كرده وبنص
ابن الجوزي مرتكب امر قبيح وفعل شنيع شده ودر جمله مفتريان وكاذبان بر سرور رسولان داخل گرديده فواسوأتاه وافضيحتاه و
اما ابو حاتم رازي پس او هم سنگ رد بر او شغال است واقتنا بقدح او درين حديث موجب حيرت اولي الكمال وقدح او بقدح
در اين حديث شريف است بلكه قدح در نفس خود است كه عصبيت وعناد ووقاحت ومباعدت خود از سداد روشن تر از آفتاب
بر اولي الالباب ساخته وعجب است كه چسان بمقابله اهل حق قول ابو حاتم رازي را بهوش ميكنند وفضل امام الائمه خود جناب بخاري ميكنند
زيرا كه هرگاه قدح او را در حديث غدير اعتبار كرده شود لامحاله جرح او را در حق بخاري هم بقدر جان خريده همين ابو حاتم حضرت بخاري
را بمرتبه مجروح ومقدوح دانسته كه او را از متروكين قرار داده او را وروايات او دست بردار گشته ودر مسئله خلق الفاظ قرآن او را مبتدع وگمراه
مرتاب ومخالف طريقه صواب وتارك مدلول سنت وكتاب پنداشته وباين جسارت از شغير تقعير سيد سبكي در طبقات كبرى
گفته ومما ينبغي ان يتفقد عند الجرح حال العقائد واختلافها بالنسبة الى الجارح والمجروح فربما خالف الجارح المجروح
في العقيدة فجرحه لذلك واليه اشار الرافعي بقوله وينبغي ان يكون المزكون برآء من الشحناء والعصبية في المذهب
خوفا من ان يحملهم ذلك على جرح عدل او تزكية فاسق وقد وقع هذا لكثير من الائمة جرحوا بناء على معتقدهم

حدیث غدیر خم

وهم المخطئون والمجروح مصيب قد اشار شيخ الاسلام سيد المتأخرين تقي الدين ابن دقيق العيد في كتابه الاقتراح الى
هذا وقال اعراض المسلمين حفرة من حفر النار وقف على شفيرها طائفتان من الناس المحدثون والحكام قلت ومن
امثلته قول بعضهم في البخاري تركه ابو زرعة وابو حاتم من اجل مسألة اللفظ فيا لله والمسلمين ايجوز لاحد ان يقول
البخاري متروك وهو حامل لواء الصناعة ومقدم اهل السنة والجماعة ثم يا لله والمسلمين اتجعل ممادحه مذام فان الحق في
مسألة اللفظ معه اذ لا يستريب عاقل من المخلوقين في ان تلفظه من افعاله الحادثة التي هي مخلوقة لله تعالى وانما انكرها
الامام احمد رح لبشاعة لفظها ازین عبارت ظاهر است که ابو حاتم رازی بخاری را بجهت آنکه او بخلق الفاظ قرآن که ملفوظ
مخلوقین باشد قائل شده ترک کرده و بدیهی است که تا وقتیکه ابو حاتم بخاری را درین مسئله مبتدع وضال ومخالف سنت وکتاب
نپنداشته ترک او با آنهمه جلالت وامامت وجهی نداشته پس الحال اولیای بخاری وحامیان او را سزا نیست که بهفوات چنین خلیع العذار که
در حق جناب وچنین اسائت نموده وحضرت او را متروک قرار داده تمسک نمایند وطریقه تبجیل وتعظیم او بپیمایند واگر این هم
حضرات اهل سنت را مقنع نباشد پس جواب از قدح جاحظ وابن ابی داود سجستانی وابو حاتم رازی جز این نیست که تعالوا ندع
ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الکاذبین چنین حدیث صحیح متواتر
مروی بطرق مستفیضه کثیره صحیحه را قدح کردن جزو هرض ایمان خود قدح کردن نیست و کمال حیرت است از حیله سازی وخدع بازی
امام رازی که از راه تعصب انجاد این حدیث متواتر قدح کرده وآن را غیر صحیح گفته ودو آیه فسوف یأتی الله بقوم الخ خبر خیبر را از
اخبار احاد قرار داده وآن را معارض بحدیث ان الله یتجلی للناس عامة ویتجلی لابی بکر خاصة وخبر ما صب الله شیئا فی
صدری الا صببته فی صدر ابی بکر گفته سبحان الله انصاف همین است که خبر غدیر را با این تواتر واستفاضه که نبذی از حال آن شنیدی
مقدوح وفاسد وباطل باشد واین هر دو حدیث واهی که وضعش بحدی ظاهر شده که ائمه اهل سنت مانند ابن الجوزی در کتاب
الموضوعات ومجد الدین در صراط المستقیم بوضع آن تصریح کرده اند بلکه اولین آخرین را از خرافات عوام وپستر و بدتر از موضوعات
گفته این امام هند دانسته معتبر وثابت وبحدیث خیبر که بر صحت آن محدثین اهل السنت نص کرده اند معارض کرد وبنا بر آنچه بجواب حدیث
غدیر گفته از حدیث غدیر اقوی باشد واین حق پوشی وسینه زوری را چه علاج است آری اذا لم تستحی فاصنع ما شئت ولکن
کسی از طرف حقیر زمین ادب بوسیده بخدمت شریف خدام امام رازی عرض رسیده او که خدام عالیمقام که حدیث ما صب الله
ان الله یتجلی للناس الخ را معارض بحدیث صحیح خیبر که شاه صاحب آن را بسیار صحیح وقوی الروایة گفته اند ووالد ماجد شان
تصریح بتواترش فرموده می دانند بلکه آن را اقوی از حدیث غدیر می پندارند قدری از اعتساف دست کشیده بسر انصاف رسیده اندک
غوص وغور در کلام خود فرمایند ومواز نه در هر دو حدیث نمایند وبعد آن بر شناعت کلام خود متفطن شوند وهرگاه نوبت بتبدیل این

این مکابرات رسید پس اگر کسی قصه امیر حمزه وعمرو عیار ودیگر خرافات واسمار ومفتریات ملاحده کفار را معجزات متواتره سرور مختار معارض
کوید بلکه اقوی از آن پندارد اسکات او بچه وجه توان نمود واز قدح وجرح حدیث غدیر عجیب تر است آنچه رازی در ذکر استدلال بر
افساد آن گفته کاش فقط بر قدح وجرح اجمالی اکتفا میفرمود که ناظرین را حقیقت الحال منکشف نمیشد وگمان میکردند که شاید بر فساد این حدیث
دلیلی قوی باشد که بآن جهت افساد آن کرده باشند لیکن از نقل وجه آن پرده واز روی کار افتاد وزیاده تر دانشمندی قادحین حدیث شریف
ظاهر کردید که باوصف تعصب واحق کوشی از زمره فضلا وعلما بل عقلا هم خارج شده واز دیگران چندان تعجب نیست که کار انحضرات است که
بجای خویش هفوات غریب می زنند وخرافات عجیب بسر می دهند لیکن کمال عجب از رازی است که چنین هفوات واهیه در مقابله
ذکر میکند وبآن دم سلامت میزند اما قدح اول پس بغایت لغو و واهی است وناشی از سر عناد وگمراهی اولا این حدیث مروی بطریق
اهل سنت بر شیعه چه قسم حجت خواهد شد می باید که اولا روایت نمودن شیعه این حدیث را ثابت کنند بعد آن باستدلال از آن دست
زنند وثانیا آنکه همان قدحیکه رازی واتباع ومتبوعینش در حدیث غدیر پیش کرده بودند دنبال این حدیث میکنند زیرا که این روایت را
هم بسیاری از اکابر ناقدین وعظمای محققین روایت نکرده اند بلکه از جامع الاصول چنان مستفیض میشود که سائر ارباب صحاح سته هم بر اخراج
آن اتفاق ندارند بلکه منصوص من شیخین یعنی بخاری ومسلم است که صرف بایشان منسوب ساخته واگر دیگر ارباب صحاح روایت آن
میکردند حسب دأب خود بایشان هم نسبت میکردند وثالثا این حدیث که از اخبار احاد است بلکه در صحیحین سوای ابی هریره از دیگری مروی
نکردیده با چنین حدیث شریف که زیاده از صد صحابه روایت آن کرده باشند وخود ابو هریره هم راوی آن باشد چگونه معارض ومقابل
می تواند شد اندک تامل باید کرد وگونه واقعیت بفن اصول حدیث بلکه بهره از عقل ولو بالاستعاره بدست باید آورد وباز باید گفت
که این چنین حدیث در چنین حدیث چگونه قادح میتواند شد اگر پنجاه صحابه هم مثلا راوی این حدیث میبودند معارض حدیث غدیر نمیشد فکیف
اذا لم یجاوز رواته من الواحد الی الاثنین ورابعا آنکه حضرت ابو هریره اگر چه نزد حضرات سنیه ممدوح ومقبول واز صحابه عدول باشد
لیکن از روایات معتبره وافادات همین حضرات کذب ودروغ وفسق ابی هریره وعدم اعتبار اخبارش هم متحقق وتفصیل آن اگر چه
مقتضی تطویل است لیکن مختصری از مناقب ابو هریره آنست که شطرنج وقمار می باخت ودین وامانت خود را ضائع میساخت
وجمیع عیوب ومذمتها که در حق مرتکب شطرنج وقمار در احادیث سرور مختار وائمه اطهار وارد گردیده بر خود منطبق می نمود و
از جهال وسفها که لهو ولعب شان ایشانست می بود چنانچه از حیوة الحیوان ونهایه ابن الاثیر ومجمع البحار ظاهر وآشکار است
ونیز بدیانتی ابو هریره بجائی رسیده که حضرت خلیفه ثانی او را از عاملی بحرین معزول نمود ودوازده هزار درهم بطور مصادره
از و گرفتند وخیانت او بر کافه عالم ظاهر فرمودند وبرین هم اکتفا ننموده دو باره بر پشت او ضرب موجع رسانیدند وسب
وشتم او را نواختند چنانچه تصدیق این امور از کتاب العقد ابن عبد ربه وانالة الخفا میتوان دریافت ونیز حضرت عمر ابو هریره را

برتکذیب روایات ازجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله تهدید شدید نموده و فرموده که ترک حدیث ازجناب رسالت مآب بکن و الا ترا بزمین دوس
که موطن اصلی او بوده میرسانم و ظاهر است که منع روایت حدیث ازجناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله هرگز بر آن بی آنکه ابوهریره مرتکب
کذب شده باشد وجهی ندارد که نقل احادیث و اتقیه ازجناب رسالتمآب موجب اجر جزیل و ثواب جمیل است نه موجب عذاب
الیم و عقاب وخیم و نیز حضرت عائشه تکذیب ابوهریره در حدیث من لم یوتر فلا صلوة له نموده چنانچه از معجم اوسط طبرانی علی ما
فی الکنز ظاهر است و در روایت حدیث ولد الزنا شر الثلثه نیز حضرت عائشه و جناب ابن عمر هم تکذیب او فرموده اند کما یظهر
من الاول من کتاب الوصول لشمس الائمه و الثانی من کنز العمال و نیز حضرت عائشه و ابن عباس تکذیب ابوهریره در
حدیث توضؤا مما مست النار نموده و این روایت او را مستبعد شمرده و قبول نفرموده اند کما یظهر من شرح العضدی علی مختصر
ابن الحاجب و روای این بسیاری از احادیث ابوهریره را جناب عائشه و دیگر صحابه قبول نکرده اند چنانچه از نزهه ظاهر است و
با اینهمه ابوهریره نزد حضرت امام اعظم مطعون بوده کما فی روضه العلماء للزندویسی و حضرات حنفیه باقتدای جنابش حدیث معراه
را که ابوهریره روایت کرده کذب و دروغ می دانند ابوهریره را مفتری آن می پندارند چنانچه از محلی ابن حزم توان دریافت و محمد
بن الحسن که تلمیذ رشید امام اعظم است نیز ابوهریره را کاذب و دروغگو دانسته و حدیث او را قبول نکرده چنانچه این معنی هم از محلی
ظاهر است بالجمله روایت چنین بزرگیکه خود حضرت عمر و ابن عباس و جناب ابن عمر و حضرت عائشه و دیگر صحابه و امام اعظم و
محمد بن الحسن و دیگر حنفیه روایات او را قبول نکرده باشند بلکه جمعی از اینها او را کاذب و دروغگو و مفتری پنداشته باز توقع قبول
روایات او از اهل حق داشتن نهایت دانشمندی است و خامسا آنکه مدار این حدیث برحسب روایت صحیح بخاری و مسلم که عمده
صحاح اینحضرات است بر سفیان ثوری است چنانچه بخاری گفته حدثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن سعد ح
قال ابو عبدالله و قال یعقوب بن ابراهیم حدثنا ابی عن ابیه قال حدثنی عبدالرحمن بن هرمز الاعرج عن ابی
هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قریش و الانصار و جهینه و مزینه و اسلم و اشجع و غفار
موالی لیس لهم مولی دون الله و رسوله و نیز بخاری گفته حدثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن سعد بن ابراهیم
عن عبدالرحمن بن هرمز عن ابی هریره قال قال النبی صلی الله علیه و سلم قریش و الانصار و جهینه و مزینه
و اسلم و غفار و اشجع موالی لیس لهم مولی دون الله و رسوله و مسلم در صحیح خود میفرماید حدثنا محمد بن عبدالله بن
نمیر حدثنا ابی حدثنا سفیان عن سعد بن ابراهیم عن عبدالرحمن بن هرمز الاعرج عن ابی هریره قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم قریش و الانصار و مزینه و جهینه و اسلم و غفار و اشجع موالی لیس لهم مولی
دون الله و رسوله و سفیان ثوری هم مقدوح و مجروح است بوجوه شتی اول آنکه کاذب و دروغگو بود که بجهه عداوت

عداوت جناب امام اعظم سنیه یعنی حضرت ابوحنیفه کوفی را بقبایح امور و شنایع شرور نسبت میکرد تا آنکه جناب او را کافر و
ملحد و گمراه و برهم زننده شریعت میگفت چنانچه تفصیلش در باب بعد در حدیث طیر می آید دوم آنکه با اهلبیت کرام علیهم التحیة و السلام
که مودت ایشان بنص کتاب و سنت جناب خیر الانام از فروض عینیه و واجبات یقینیه است و مبغض اینحضرات بلاشبه
هالک و خاسر است اخلاصی نداشت بلکه همت نالایق را بر اعتراض و ایراد بر اینحضرات میگماشت و افعال ایشان را مورد طعن
و ملام می انگاشت با وصفیکه خود مرتکب طریقه خدع و تلبیس و فریب و تدلیس بوده و قصب السبق در ریا و سمعه و تخدیع و تلمیع
ربوده چنانچه اینمعنی از افادات خود حضرات اهل سنت ظاهر و باهر است عبدالوهاب شعرانی که از مشایخ اجازه جناب شاه صاحب
در کتاب لواقح الانوار بترجمه حضرت ابوعبدالله جعفر صادق علیه السلام بعد نقل بعض جوامع الکلم آنحضرت گفته و دخل علیه
ای علی الصادق علیه السلام الثوری رضی الله عنه فرای علیه جبه من خز فقال له انکم من بیت نبوة تلبسون هذا
فقال ما ندری ادخل یدک فاذا تحته مسح من شعر خشن ثم قال یا ثوری ادخل یدک تحت جبتک فوجد تحتها قمیصا
ارق من بیاض البیض فخجل سفیان ثم قال یا ثوری لا تکثر الدخول علینا تضرنا و نضرک از این عبارت ظاهر است که
سفیان ثوری مثل ثور لا یعقل بجهت ظاهر بینی و بی یقینی و کینه وری و تیره بختی بر حضرت امام جعفر صادق بزبان اعتراض گشوده
و پوشیدن آنحضرت بعض البسه ناعمه را که مبنی بر مصالح کثیره و حکم عدیده بوده منکر و معیوب دانسته و آنرا منافی و مناقض مقامات
اهلبیت نبوت پنداشته و از حقیقت حال خبری برنداشته و آخر کار حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حقیقت امر را اظهار فرموده
که بملاحظه آن تیره باطن وارو رو که کوظاهر لباس آنجناب نازک و ناعم بود لیکن اندرون آن درشت و خشن و غلیظ بوده و قربان
بر اعجاز نمائی آنحضرت که باظهار حال آن دجال که بغرض تخدیع عوام جهال و نسوان و اطفال ظاهر را با باطن مخالف کرده که
اندرون قمیص نازک تر از بیاض بیض پوشیده و در ظاهر لباس خشن میسر نموده پرداخت و فضیحت آن معترض بی باک و
معادی خاندان معصومین و لولاک ظاهر ساخت که آخر ما شرمنده و خجل و مثل خر در گل گردید از بیرون طعنه زنی بر با برزید
و از درون شرم می آورزید و از منع فرمودن آن امام بر حق آن معادی مطلق را از حضور در خدمت سراپا برکت خویش
هم صراحة واضحست که آن تیره باطن لیاقت ادراک شرف حضور مجلس فیض موطن آنجناب نداشت و معهذا قول آنجناب تضرنا
و نضرک هم کسیت در آنکه آن ناصبی بی یقین از معادیان و موذیان ائمه معصومین و مضر رسانندگان اهلبیت طاهرین بود
و هل بعد مثل هذه التصریحات مجال لریب لمرتاب انشاءالله الهادی الی الصواب فی کل باب سیوم آنکه سفیان
در روایت احادیث تدلیس از ضعفا میکرد یعنی روایات را از ضعفا نقل میکرد و اخفای اسمای ایشان بغرض باطل
ترویج احادیث خود سعی می نمود کما بنا بر افاده بعض اهل رجال علاوه بر تدلیس اخذ روایات از کذابین هم مینمود و در نیز آن

النوع الثامن عشر ۱۵۶

و هم نیز مذکور است سفیان بن سعید الحجة الثبت المتفق علیه مع انه کان یدلس عن الضعفاء و لکن کان له نقد و ذوق و
لاعبرة بقول من قال کان یدلس و یکتب عن الکذابین انتهی و تدلیس از ضعفا بغایت شنیع و قبیح است و ائمه سنیه تصریح
کرده اند باینکه این تدلیس افحش انواع تدلیس و بدترین آنست و کسیکه مرتکب آن شود او مقدوح است عراقی و ابن حجر عسقلانی هم اقرار نموده اند
که این تدلیس موجب قدح و جرح است تفصیلش آنکه نووی در بیان معنای تدلیس در تقریب گفته النوع الثامن عشر فی التدلیس
و هو قسمان الاول تدلیس الاسناد بان یروی عمن عاصره ما لم یسمعه منه موهما سماعه قائلا قال فلان او عن فلان
و نحوه و ربما لم یسقط شیخه و اسقط غیره ضعیفا او صغیرا تحسینا للحدیث و سیوطی در تدریب در شرح قوله و ربما لم یسقط
الخ گفته و هذا من زوائد المصنف علی ابن الصلاح و هو قسم آخر من التدلیس یسمی تدلیس التسویة سماه بذلک ابن القطان
و هو شر اقسامه لان الثقة الاول قد لا یکون معروفا بالتدلیس و یجده الواقف علی المسند کذلک بعد التسویة
قد رواه عن ثقة فیحکم له بالصحة و فیه غرر شدید الی ان قال بعد ذکر ارتکاب بقیة بن الولید و ولید بن مسلم هذا التدلیس
قال الخطیب و کان الاعمش و سفیان الثوری یفعلون مثل هذا قال العلائی و بالجملة فهذا النوع افحش انواع التدلیس
مطلقا و شرها قال العراقی و هو قادح فیمن تعمد فعله و قال شیخ الاسلام لا شک انه جرح و ان وصف به الثوری
و الاعمش فلا اعتذار انهما لا یفعلانه الا فی حق من یکون ثقة عندهما ضعیفا عند غیرهما از این عبارت ظاهر است که
تدلیس از ضعفا یعنی اسقاط روات ضعفا از حدیث و نسبت آن بثقات که شر اقسام تدلیس و افحش و اقبح انواع آنست و در آن
فریب و خدع شدید است و بنص عراقی و شیخ الاسلام قادح و جارح است سفیان ثوری بتصریح خطیب مرتکب آن میشد
و عذریکه ابن حجر برای ثوری و اعمش ذکر کرده از معاذیر رکیکه است چه اگر ثوری این روات را ثقه میدانست حاجت تدلیس
و اخفای نامهای ایشان چه بود و معهذا لازم می آید که ارتکاب این تدلیس در حق هیچ کس موجب جرح و قدح نشود زیرا که هر کسیکه مرتکب
آن شود محتمل است که ضعیفیکه تدلیس او کرده نزد او ثقه باشد و سادسا بعد فرض صحت و صلاحیت معارضه این حدیث مقدوح
و مجروح با حدیث غدیر وقتی مبطل حدیث غدیر باشد که منافات در میان هر دو ثابت شود و لیس الامر کذلک و چه عجب است
که همین وجه با وصف آنکه رازی در هر مقام راه تطویل می پوید را نیز اشاره هم بوجه دلالت این حدیث بر بطلان حدیث غدیر
نکرده فضلا من ذکره و ظاهر است که فقره اول اصلا دلیل ابطالش نیست که بودن این قبائل موالی رسول خدا بهر معنی که باشد منافی
مولی بودن جناب امیر نیست ظاهرا بفقره اخیره زعم ابطال حدیث کرده اند که چون حصر مولائیت این قبائل در خدا و رسول ص
شده دیگری مولای ایشان نباشد و این هم ظاهر البطلان است زیرا که می پرسیم که مراد از مولائیت خدا و رسول چیست
اگر مولی بمعنای مرادف یا مستلزم امامت و متولی امور گرفته اند پس تناقض بین الحدیثین ثابت نباشد چه در حدیث غدیر

الحدیث الثانی عشر من الفصل الثالث من الباب الاول

حدیث غدیر خم

غدیر مولی بمعنی اولی بالتصرف یا متصرف فی الامور است و شما حصر مولائیت در خدا و رسول ص بمعنی دیگر میسازید و این حصر در
واقع صحیح باشد یا نه لیکن با حدیث غدیر منافات ندارد و اگر غرض آنست که مولی بمعنی اولی بالتصرف که مرادف امامت است
منحصر است در خدا و رسول ص پس جناب امیر ع مولی بمعنی امام نباشد و برین تقدیر اگر چه ظاهر میشود که در حدیث غدیر لفظ مولی نص و
قاطع و متعین است برای معنای که مستلزم یا مرادف امامت است و فیه المطلوب لیکن لازم می آید که جناب امیر گاهی امام و
متصرف فی الامور نباشد و لو بعد عثمان و هو ظاهر البطلان بلکه از آن زیاده تر آنکه لازم می آید که خلفای ثلثه هم امام و متصرف
امور مسلمین نباشند پس اگر از این حدیث نفی امامت جناب امیر ع ثابت خواهد شد بطلان خلافت ثلثه هم واضح خواهد گردید فیکون
ضرره علی السنیة اکبر من نفعه و یفتق علیهم من ذلک ما لا یقدرون علی رتقه و بطریق حل میتوان گفت که قسمیکه
مولائیت برای خدا و رسول ص ثابت است برای جناب امیر ثابت نیست که مولای حقیقی آنجناب هم است لیکن خدا و رسول ص
احق بمولائیت اند پس وجه حصر در حدیث آنکه باشد و هذا علی سبیل الالزام مثل ما قالوا فی الجمع بین حدیث اثنی عشر
خلیفة و حدیث الخلافة بعدی ثلثون سنة کما فی الصواعق و قطع نظر از نیهم چون صحت بلکه تواتر حدیث غدیر بتصریحات
اکابر سنیه ثابت کردیم حالا ما را احتیاجی بدفع این خرافات باقی نماند بلکه بر خود این حضرات لازم است که بدفع امثال این شبهات
رکیکه پردازند و اهل حق را از توجه بابطال آن فارغ البال سازند و لنعم ما افاده فی جواب الرازی مولانا و امامنا العلام فی عماد
الاسلام حیث قال اما ما ذکره الرازی من استدلال القادحین فی الحدیث بقوله ص قریش و الانصار الخ ففیه اولا انه مروی
ابی هریرة کما یظهر من جامع الاصول و هو مقدوح عند المخالفین کما عرفت فیما سبق و ثانیا انه بالضرورة معلوم
ان المراد بالمولی فی الروایة لیس الاولی بالتصرف بقرینة الفقرة الاولی و ایضا یجوز ان یکون منسوخا بحدیث الغدیر
لقربه من الوفات و ایضا لا معنی لوجه الاولویة بالتصرف الثابتة لله و رسوله بتلک القبائل خاصة و ایضا لا یصلح الروایة
للمعارضة بحدیث الغدیر المتواتر لما عرفت من کثرة اسناده و لضعف سند هذه الروایة و مزید قوة اسناد حدیث
من کنت مولاه و ایضا قد تقرر بین المخالف و الموالف ان الحدیث اذا وافق الکتاب یقبل و یوخذ بمقتضاه و ما لا
یطرح فحدیث من کنت مولاه لموافقه قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین الآیة یجب اخذه و روایة
لیس لهم مولی الا الله و رسوله اذا قلنا ان لفظ مولی فیها بمعنی الاولی بالتصرف یجب ان تطرح لمخالفتها بحسب الظاهر
قوله تعالی هذا الا یبطل الحصر المستفاد من الروایة و هکذا لمخالفتها لقوله اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم کما لا یخفی انتهی اما قدح دوم پس ما لاتر از اول است و چنین کلام لغو و بیهوده را نشاید آنست که احدی از فضلا
اعلام بآن کلام سخافت نظام و لو بالنقل و الحکایة زبان خود را الاید فضلا من الاعتماد علیه و الرکون الیه آنکه چنین کلام

جلیل که ملقب بامام باشد واز مجددین دین نبوی محسوب کما فی تذکرة الموضوعات مگرای چنین کذب صراح ودروغ بیفروغ
مفتوه شود وآنرا در مقابله خصم ذکر سازد وچنین مطالب واهیه وهم مباهات ومبالات زند از اینجا تعصبات وحمیات جاهلیت
آنحضرات بی منوان برو که در ابطال حدیث غدیر که آن نص قاطع بر خلافت جناب امیر است بایستند چه قسم کوشش وسعی لا طائل
در ابطال آن میکنند یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون این هفوه باطله را که
قادحین وناصبین بآن متفوه شده اند می بایست مثل خرقه حیض مستور داشتن که فضیحت علام ثابت نشود نه آنکه ازرای مجادله
بمقابله خصم ذکر کردن وازدلائل ابطال مطلوب وشمردن بالجمله رجوع جناب امیر علیه السلام از یمن وبودن آنجناب همراه رکاب
عالی قباب حضرت رسالت مآب باحادیث صحیحه اهلسنت ثابت ومتحقق گشته در صحیح بخاری مذکوره است حدثنا الحسن بن علی
الخلال الهذلی قال حدثنا عبد الصمد قال حدثنا سلیم بن حیان قال سمعت مروان الاصفر عن انس بن مالك
قال قدم علی علی النبی من الیمن فقال بما اهللت قال بما اهل به النبی فقال لولا ان معی الهدی لاحللت
ونیز در صحیح بخاری مذکورست عن عطاء ثنی جابر بن عبد الله ان النبی اهل واصحابه بالحج ولیس مع احد منهم
هدی غیر النبی وطلحة وکان علی قدم من الیمن ومعه الهدی الخ ونیز در صحیح بخاری مذکور است حدثنا مسدد
قال حدثنا بشر بن المفضل عن حمید الطویل قال حدثنا بکر انه ذکر لابن عمر ان انسا حدثهم ان النبی اهل بعمرة
وحجة فقال اهل النبی بالحج واهللنا به معه فلما قدمنا مکة قال من لم یکن معه هدی فلیجعلها عمرة وکان مع النبی
هدی فقدم علینا علی بن ابی طالب من الیمن حاجا فقال النبی بما اهللت فان معنا اهلك قال اهللت بما اهل
به النبی قال فامسك فان معنا هدیا ودر صحیح مسلم در روایتی طویل متضمن صفت حجة الوداع مذکورست وقدم علی من الیمن
ببدن للنبی فوجد فاطمة ممن حل ولبست ثیابا صبیغا واکتحلت فانکر ذلك علیها فقالت ان ابی امرنی بهذا
قال وکان علی یقول بالعراق فذهبت الی رسول الله محرشا علی فاطمة للذی صنعت مستفتیا لرسول الله
فیما ذکرت عنه فاخبرته انی انکرت ذلك علیها فقال صدقت صدقت ماذا قلت حین فرضت الحج قال
قلت اللهم انی اهل بما اهل به رسولك قال فان معی الهدی فلا تحل قال فکان جماعة الهدی الذی قدم به
علی من الیمن والذی اتی به النبی مائة قال فحل الناس کلهم وقصروا الا النبی ومن کان معه هدی
فلما کان یوم الترویة توجهوا الی منی فاهلوا بالحج ورکب رسول الله فصلی بها الظهر والعصر والمغرب الخ ودر صحیح
ترمذی مذکورست عن انس بن مالك ان علیا قدم علی رسول الله من الیمن فقال بما اهللت قال اهللت بما اهل
به رسول الله قال لولا ان معی هدیا لاحللت ودر سنن ابن ماجه در ضمن روایتی طویل مسطورست وقدم علی النبی علی

علی ببدن النبی فوجد فاطمة ممن حل ولبست ثیابا صبیغا الی آخر ما مر من صحیح مسلم واین روایت در صحیح نسائی
هم مذکور است ودر صحیح ابو داود هم در ضمن روایت طویل مرقوم است وقدم علی من الیمن ببدن النبی فوجد
فاطمة ممن حل ولبست ثیابا صبیغا الخ الحاصل روایات صحاح سته متفق است بر تنصیص وتصریح اینمعنی که جناب
امیر علیه السلام از یمن رجوع نموده ودر حجة الوداع شریک گردید پس الحال سخافت شبهه واهیه قادحین وکذب وبهتان
ایشان بر کافه عالم ظاهر گردید واز اینجا است که مقلدین این قادحین باوصف رسوخ قدم وتعصب ومیل باطنی بمقالات
وخرافات ایشان مجال تصدیق این هذیان نیافته ناچار برد آن پرداخته اند وضعف عقل وسخافت رای ائمه خود واضح
ساخته ابن حجر که از متعصبین اهلسنت است در صواعق محرقه در بیان اینحدیث میفرماید ولا التفات لمن قدح
فی صحته ولا لمن رده بان علیا کان بالیمن لثبوت رجوعه منها وادراکه الحج مع النبی انتهی وملا علی قاری در مرقاة
در شرح اینحدیث گفته وابعد من رده بان علیا کان بالیمن لثبوت رجوعه منها وادراکه الحج مع النبی ولعل سبب
قول هذا القائل انه وهم انه قال هذا القول عند وصوله من المدینة الی غدیر خم انتهی وافاد آیة الله فی العالمین
فی عماد الاسلام اما قوله ولم یکن علی مع النبی فی ذلك الوقت فیدل علی کمال الجهل بما فی صحاح اخباره فان صاحب
جامع الاصول اخرج من صحیح مسلم وصحیح ابی داود السجستانی والنسائی فی الفصل الثانی فی ذکر حجة الوداع
من الباب الرابع عشر فی حج رسول الله خبرا طویلا وفیه قدم علی من الیمن ببدن النبی فوجد فاطمة ممن حل ولبست
ثیابا صبیغا واکتحلت فانکر ذلك علیها فقالت ان ابی امرنی بهذا قال وکان علی رضی الله عنه یقول بالعراق فذهبت
الی رسول الله محرشا علی فاطمة للذی صنعت مستفتیا لرسول الله فیما ذکرت عنه فاخبرته انی انکرت
ذلك علیها فقالت ابی امرنی بهذا فقال صدقت ماذا قلت حین فرضت الحج قال قلت اللهم انی اهل بما اهل
به رسولك قال فان معی الهدی فلا تحل قال فکان جماعة الهدی الذی قدم به علی من الیمن والذی اتی به النبی
مائة ثم ساق الکلام الی ان قال ثم انصرف الی المنحر فنحر ثلث وستین بدنة بیده ثم اعطی علیا فنحر ما غبر واشرکه
فی هدیه انتهی ما اردنا نقله من جامع الاصول وایضا فی ذلك الکتاب روایات اخر فی ذلك المعنی من شاء فلیرجع الیه
انتهی از اینجا تعصب حضرات اهلسنت باید دریافت که بهوس ابطال حدیث غدیر چها اکاذیب وشنایع را التزام کرده اند وابو حنیفه
صحاح سته خویش را که امهات کتب حدیث وهند ودر عقاید واعمال اعتماد واعتبار بران دارند ودر هر باب رجوع بآن می آرند
خصوصا صحیح بخاری ومسلم را که اصح الکتب بر هر دو اطلاق کنند در اینجا حدیث صحیح بخاری وصحیح مسلم وصحیح ابو داود وصحیح
نسائی وصحیح ترمذی وصحیح ابن ماجه صراحت تکذیب کنند وزیاده ترحیرت دمنم میکشد فضول دو هول رازی که با وصفیکه

۳۱

نمود در حديث غدير بعدم اخراج بخاري ومسلم آنرا قدح نموده باز رجوع جناب امير را از يمن وحضور در حجة الوداع كه در صحيحين
مذكور هست وديگر ارباب صحاح بر اخراج آن اتفاق دارند بر ملا تكذيب كرده وقطعاً مخالف آنرا ادعا نموده ولا نفرض اگر رجوع جناب امير
درين روايات مروي نيگشت ما لكن چون حضور آنجناب بغدير خم غدير باحاديث متكثره غدير ثابت بود ومدعي دعوي الم يكن علي مع النبي في
ذلك الوقت ودليلي قابل قبول برين دعوي كاذبه اقامت نكرده لهذا قدح او قابليت التفات نداشت وعجب تر آنكه اگر
فرض كنيم كه جناب امير از يمن رجوع نفرموده ودر وقت ارشاد نمودن جناب رسالتمآب حديث غدير را حاضر نبوده پس اين
معني قدح نميكند در اصل حديث غدير آري منافي آن طرق خواهد بود كه در آن حضور جناب امير و برداشتن جناب رسالت
آنجناب او همراه خود ايستاده كردن منقول است واين معني چندان ضرري ندارد واصل حديث غدير كه بطرق متعدده
منقول است ودر بسياري از آن اين مضمون نيز وارد آنها بحال خود سالم از طعن وقدح خواهد بود وبعدم قدح اينمعني در
اصل حديث غدير بعض متعصبين اهل سنت هم تصريح كرده اند چنانچه در شرح مواقف بعد عبارتيكه درما بعد منقول خواهد
شد مسطور است ولان عليا لم يكن يوم الغدير مع النبي فانه كان باليمن ورد بان غيبته لا ينافي صحة الحديث
الا ان يروى هكذا اخذ بيد علي او استحضره الخ پس ازانجا فرط سخافت عقل قادحين وجارحين مقدوحين
مجروحين كه متمسك باين خرافت گرديده اند واضح تر گرديد كه در همچو حديث متواتر قطعي بامري قدح كردن ميخواهند كه كذب
وبهتان محض است وبر تقدير تسليم آنهم قدح در اصل حديث نميكند مخفي نماند كه جمعي از متاخرين مقلدين كه از علم كلام ومقابله خصام
بيگانه افتاده اند چون در كتب كلاميه بمقام امامت رسيده مبتلا شده اند كه هنگو درين مبحث جليل تقليد رازي كه او را
امام المتكلمين ميدانند وكلمات پر هفوات آنش اعلق نفيس مي انگارند يكي در پي ديگري گسسته مهار رفته همچنين كلمات
هرزه گفته اند ولقدح وجرح در تواتر وصحت حديث غدير برخاسته وهمت بي همت خود را باطفاي چنين نور روشن
گماشته از مواقف وشرح طوالع وشرح مقاصد وشرح تجريد را مطالعه بايد فرمود وازبي مبالاتي وعدم تحقيق اين حضرات
حيرتها بايد نمود تفتازاني در شرح مقاصد بعد ذكر استدلال اهل حق بحديث غدير گفته والجواب منع تواتر الخبر فان ذلك
من مكابرات الشيعة كيف وقد قدح في صحته كثير من ائمة الحديث ولم ينقله المحققون منهم كالبخاري
ومسلم والواقدي وقوشجي كه مقلد ومقلد است بعين الفاظ تفتازاني بر زبان مي آرد وحكم تفضيحت خود مي كارد حيث
يقول واجيب بانه غير متواتر بل هو خبر واحد في مقابلة الاجماع كيف وقد قدح في صحته كثير من اهل الحديث
ولم ينقله المحققون منهم كالبخاري ومسلم والواقدي الخ وشمس الدين محمود بن عبد الرحمن اصفهاني در مطالع الانظار
شرح طوالع الانوار بيضاوي ميگويد واما قوله من كنت مولاه فعلي مولاه فهو من باب الآحاد وقد طعن فيه

فيه ابن ابي داود وابو حاتم الرازي وغيرهما من ائمة الحديث ولئن سلم صحته الخ ودر مواقف وشرح آن مسطور است
الجواب منع صحة الحديث ودعوى الضرورة في العلم بصحته لكونه متواترا مكابرة كيف لم ينقله اكثر اصحاب
الحديث كالبخاري ومسلم والواقدي وقد طعن بعضهم فيه كابن ابي داود السجستاني وابي حاتم الرازي وغيرهما
من ائمة الحديث الخ از امثال اين مقامات حقيقت تبحر وتمهر امثال تفتازاني وقوشجي واصفهاني وايجي توان دريافت كه
با وصف آنهمه شهرت كمالات وحيازت قصبات سبق ودر مضمار تحقيقات بمحض تقليد رازي باين خرافات ومهملات وهفوات
گراواني طلبه علوم تفوه را آن موجب صدگونه ننگ وعار وباعث افتضاح وخفت مسند السنة خود را مي آلايند وآنرا
جواب الزامات اهل حق تصور مي نمايند فاعوذ بالله من تسلط الغباوة والايغال في تيه الشقاوة ومحسن كشميري
صاحب مواهب عليه حاشيه شرح عقائد عضدي در قدح وجرح حديث غدير از اوائل واواخر خود همه را در مضمار وقاحت
وعدم حيا وخبط وخلط وكذب وبهت گوي سابقت ربوده روح پرفتوح مسيلمه كذاب امثال او را شاد فرموده در نجاة المؤمنين
بجواب حديث غدير گفته واما عن الحديث فبوجوه اما اولا فبان المهرة كابي داود وابي حاتم الرازي قد ضعفوا
هذا الحديث ومما اخرجه احمد بن حنبل في مسنده وهو مشتمل على الصحيح والضعيف وليس من الصحاح
كما صرح به مهرة فن الحديث فهو خبر واحد ضعيف فلا يصح للحجية في الاصول سيما في اصل الدين ولم يخرجه غيره
من الثقات الا الجزء الاخير من قوله اللهم وال من والاه اقول جواب ادعاي قدح ابي حاتم وامثال او در حديث غدير
انفا شنيدي وسخافت خرافتيكه باين متمسك گرديده اند بميزان عقل سنجيدي حيرت آنست كه ائمه اينحضرات كه تصحيح وتحسين
اينحديث كرده اند چسان از مهره خارج گرديده بالجمله ما انكه بمهارت متمهر در قادحين وجارحين ومنكرين فضائل امير المؤمنين
باشد بالجمله ذكر قدح ائمه خود در حديث غدير وياد كردن اين خرافت شان بمقابله اهل حق چندان عجب نيست كه هرگاه ايجي
رازي وتفتازاني وقوشجي وامثالهم با وصف آنهمه جلالت وامامت وذكاء وفهم از ذكر اين هفوات دست نكشيده واز
افتضاح خود وائمه خود نترسيدند بيچاره كشميري كه آب در ديده ندارد وكذب وبهت وبي باكي در جبلت او تخمير يافته
چگونه دست از آن كشد وشناعت ان وارسد ليكن انچه از جهت انهماك در عداوت جناب امير وانكار فضائل وصي
حضرت بشير ونذير جا ديده كه اينحديث را غير احمد بن حنبل كسي ديگر روايت نكرده عجب كذب ودروغ وبهت و
هذيان وبهتان است كه در بيان نميگنجد بالجمله اسلاف اين بزرگ همين قدر مي گويند كه اينحديث را واقدي وبخاري ومسلم و
ابن اسحاق روايت نكرده اند وبعض اهل حديث قدح در آن كرده اند چون ال او برين قدر ازافتراء وهذيان نشنيد ناچار قدمي
فراتر از ايشان نهاده وانكار مطلق از نقل چنين حديث شريف فرموده آنرا منحصر در روايت احمد بن حنبل منحصر ساخت الخ

المقصد الخامس

بن اسيد الغفاري رض قال لما صدر رسول الله ص من حجة الوداع نهى اصحابه عن شجرات بالبطحاء متقاربات ان ينزلوا تحتهن ثم بعث اليهن فقم من الشوك وعمد اليهن فصلى تحتهن ثم قام فقال يا ايها الناس اني قد نبأني اللطيف الخبير انه لم يعمر نبي الا نصف الذي يليه من قبله واني لاظن اني يوشك ان ادعى فاجيب واني مسئول وانكم مسئولون فما انتم قائلون قالوا نشهد انك قد بلغت وجهدت ونصحت فجزاك الله خيرا فقال اليس تشهدون ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وجنته حق وناره حق وان الموت حق وان البعث حق بعد الموت وان الساعة اتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور قالوا بلى نشهد بذلك قال اللهم اشهد ثم قال يا ايها الناس ان الله مولاي وانا ولي المؤمنين وانا اولى بهم من انفسهم فمن كنت مولاه فهذا مولاه يعني عليا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ثم قال يا ايها الناس اني فرطكم وانكم واردون على الحوض حوض اعرض ما بين بصرى الى صنعا فيه عدد النجوم قدحان من فضة واني سائلكم حين تردون علي عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما الثقل الاكبر كتاب الله عز وجل سبب طرفه بيد الله وطرفه بايديكم فاستمسكوا به لا تضلوا ولا تبدلوا وعترتي اهل بيتي فانه قد نبأني اللطيف الخبير انهما لن ينقضيا حتى يردا على الحوض اخرجه الطبراني في الكبير والضياء في المختارة من طريق سلمة بن كهيل عن ابي الطفيل وهما من رجال الصحيح وفيه ايضا وعن ابي الطفيل ان عليا رض قام فحمد الله واثنى عليه ثم قال انشد الله من شهد غدير خم الا قام ولا يقوم رجل يقول نبئت او بلغني الا رجل سمعت اذناه ووعاه قلبه فقام سبعة عشر رجلا منهم خزيمة بن ثابت وسهل بن سعد وعدي بن حاتم وعقبة بن عامر وابو ايوب الانصاري وابو سعيد الخدري وابو شريح الخزاعي وابو قدامة الانصاري وابو ليلى وابو الهيثم بن التيهان ورجال من قريش فقال علي رضي الله عنه وعنهم هاتوا ما سمعتم فقالوا نشهد انا اقبلنا مع رسول الله ص من حجة الوداع حتى اذا كان الظهر خرج رسول الله فامر بشجرات فشذبن والقي عليهن ثوب ثم نادى بالصلوة فخرجنا فصلينا ثم قام فحمد الله واثنى عليه ثم قال ايها الناس ما انتم قائلون قالوا قد بلغت قال اللهم اشهد ثلاث مرات قال اني اوشك ان ادعى فاجيب اني مسئول وانتم مسئولون ثم قال الا ان دماءكم واموالكم حرام كحرمة يومكم هذا وحرمة شهركم هذا اوصيكم بالنساء اوصيكم بالجار اوصيكم بالمماليك اوصيكم بالعدل والاحسان ثم قال ايها الناس اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهل بيتي فانهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض نبأني بذلك العليم الخبير وذكر الحديث في قوله من كنت مولاه فعلي مولاه فقال علي صدقتم وانا على ذلك من الشاهدين اخرجه ابن عقدة من طريق محمد بن كثير من فطر وابي الجارود كليهما عن ابي الطفيل وفيه ايضا

ايضا عن ضمرة الاسلمي رض قال لما انصرف رسول الله ص من حجة الوداع امر بشجرات فقممن بوادي خم وهجر فخطب الناس فقال اما بعد ايها الناس فاني مقبوض وشك ان ادعى فاجيب فما انتم قائلون قالوا نشهد انك قد بلغت ونصحت وادبت قال اني تارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا كتاب الله وعترتي اهل بيتي الا وانهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما اخرجه ابن عقدة في الموالاة وعن عامر بن ابي ليلى بن ضمرة وحذيفة بن اسيد رضي الله عنهما قالا لما صدر رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع ولم يحج غيرها اقبل حتى اذا كان بالجحفة نهى عن شجرات بالبطحاء متقاربات لا تنزلوا تحتهن حتى اذا نزل القوم واخذوا منازلهم سواهن ارسل اليهن فقم ما تحتهن وشذبن عن رؤس القوم حتى اذا نودي للصلوة غدا اليهن فصلى تحتهن ثم انصرف الى الناس وذلك يوم غدير خم وخم من الجحفة وله بها مسجد معروف فقال ايها الناس انه قد نبأني اللطيف الخبير انه لم يعمر نبي الا نصف عمر الذي يليه من قبله واني لاظن ان ادعى فاجيب واني مسئول وانتم مسئولون هل بلغت فما انتم قائلون قالوا نقول قد بلغت وجهدت ونصحت فجزاك الله خيرا قال الستم تشهدون ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وان جنته حق وان ناره حق والبعث حق بعد الموت قالوا بلى نشهد قال اللهم اشهد ثم قال ايها الناس الا تسمعون الا ان الله مولاي وانا اولى بكم من انفسكم الا ومن كنت مولاه فهذا علي مولاه واخذ بيد علي فرفعها حتى عرفه القوم اجمعون ثم قال اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ثم قال ايها الناس اني فرطكم وانتم واردون على الحوض اعرض ما بين بصرى وصنعاء فيه عدد نجوم السماء قدحان من فضة الا واني سائلكم حين تردون علي عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما قالوا وما الثقلان يا رسول الله قال الثقل الاكبر كتاب الله سبب طرفه بيد الله وطرفه بايديكم فاستمسكوا به لا تضلوا ولا تبدلوا وعترتي فاني قد نبأني الخبير ان لا يتفرقا حتى يلقياني وسالت الله ربي لهم ذلك فاعطاني فلا تسبقوهم فتهلكوا ولا تعلموهم فهم اعلم منكم اخرجه ابن عقدة في الموالاة من طريق عبد الله بن سنان عن ابي الطفيل عنهما به ومن طريق ابن عقدة اورده ابو موسى المديني في فضائل الصحابة وقال انه غريب جدا والحافظ ابو الفتوح العجلي في كتاب الموجز في فضائل الخلفاء وفيه ايضا عن اسلم رض قال اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيد علي رض بغدير خم فرفعه حتى رأينا بياض ابطه فقال من كنت مولاه فعلي مولاه الحديث وفي كنز العمال ونحوه الا ان الله وليي وانا ولي كل مؤمن من كنت مولاه فعلي مولاه ابو نعيم في فضائل الصحابة عن زيد بن ارقم والبراء بن عازب معا اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واعن من اعانه طب عن حبشي بن جنادة وايضا فيه

نشان سابق
نشان سابق ١٥٢

اي الطبراني في الكبير

يا بريدة الستُ اولى بالمؤمنين من كنت مولاه فعلي مولاه حم طب وسمويه عن ابن عباس عن بريدة
من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه طب عن ابن عمر ش عن ابي هريرة واثني عشر
من الصحابة حم طب ص عن ابي ايوب وجمع من الصحابة ك عن علي وطلحة حم طب ص عن علي وزيد بن ارقم وثلاثين
رجلا من الصحابة ابو نعيم في فضائل الصحابة عن سعد الخطيب عن انس من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال
من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واعن من اعانه طب عن عمرو بن مرة وزيد بن ارقم معا وايضا فيه عن ابي
الطفيل عامر بن واثلة قال لما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع فنزل غدير خم امر بدوحات فقممن
ثم قام فقال كاني قد دعيت فاجبت اني قد تركت فيكم الثقلين احدهما اكبر من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء
الى الارض وعترتي اهل بيتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما فانهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض ثم قال ان الله مولاي
وانا ولي كل مؤمن ثم اخذ بيد علي فقال من كنت وليه فعلي وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فقلت
لزيد انت سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما كان في الدوحات احد الا قد رآه بعينيه وسمعه
باذنيه ابن جرير ايضا عن عطية العوفي عن ابي سعيد الخدري مثل ذلك ابن جرير ايضا عن ميمون ابي عبد الله قال كنت
عند زيد بن ارقم فجاء رجل فسال عن علي فقال كنا مع رسول الله صلعم في سفر بين مكة والمدينة فنزلنا مكانا يقال له
غدير خم فاذن الصلوة جامعة فاجتمع الناس فحمد الله واثنى عليه ثم قال يا ايها الناس الست اولى بكل مؤمن من
نفسه قلنا بلى يا رسول الله نحن نشهد انك اولى بكل مؤمن من نفسه قال فاني من كنت مولاه فهذا مولاه فاخذ
بيد علي ولا اعلمه الا قال اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ابن جرير ايضا عن عطية العوفي عن زيد بن ارقم ان
رسول الله صلعم اخذ بعضدي علي يوم غدير خم بارض الجحفة ثم قال ايها الناس الستم تعلمون اني اولى بالمؤمنين
من انفسهم قالوا بلى يا رسول الله صلعم قال من كنت مولاه فعلي مولاه وايضا فيه مسند البراء بن عازب كنا مع
رسول الله صلعم في سفر فنزلنا بغدير خم فنودي الصلوة جامعة وكسح لرسول الله تحت شجرة فصلى الظهر فقال
الستم تعلمون اني اولى بكل مؤمن قالوا بلى فاخذ بيد علي فقال اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه فلقيه عمر بعد ذلك فقال هنيئا لك يا ابن ابي طالب اصبحت وامسيت مولى كل مؤمن ومؤمنة ش
عن بريدة بن الحصيب قال غزوت مع علي الى اليمن فرايت منه جفوة فلما قدمت على رسول الله صلعم ذكرت عليا فتنقصته
فجعل وجه رسول الله صلعم يتغير فقال يا بريدة الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قلت بلى يا رسول الله قال من كنت
مولاه فعلي مولاه ش وابن جرير وابن نعيم وفيه ايضا عن جرير البجلي قال شهدنا الموسم في حجة رسول الله صلعم وهي

هي حجة الوداع فبلغنا مكانا يقال له غدير خم فنادى الصلوة جامعة فاجتمعنا المهاجرون والانصار فقام رسول الله
وسطنا وقال يا ايها الناس بم تشهدون قالوا نشهد ان لا اله الا الله قال ثم مه قالوا وان محمدا عبده ورسوله قال فمن
وليكم قالوا الله ورسوله مولانا ثم ضرب بيده الى عضد علي فاقامه فنزع عضده فاخذ بذراعيه فقال من يكن الله ورسوله
مولاه فان هذا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه اللهم من احبه من الناس فكن له حبيبا ومن ابغضه فكن له
مبغضا اللهم اني لا اجد احدا استودعه في الارض بعد العبدين الصالحين فاقض فيه بالحسنى طب وفيه ايضا
عن عميرة بن سعد ان عليا جمع الناس في الرحبة وانا شاهد فقال انشد الله رجلا سمع رسول الله صلعم يقول من كنت مولاه
فعلي مولاه فقام ثمانية عشر رجلا فشهدوا انهم سمعوا النبي صلعم يقول ذلك طس وايضا فيه عن زيد بن ارقم قال انشد
علي الناس من سمع رسول الله صلعم يقول يوم غدير خم الستم تعلمون اني اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى قال فمن كنت
مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فقام اثنا عشر رجلا فشهدوا بذلك طس وفيه ايضا عن
ابي اسحاق عن عمرو ذي مرة وسعيد بن وهب وزيد بن يثيع قالوا سمعنا عليا يقول نشدت الله رجلا سمع رسول الله
يقول يوم غدير خم ما قال لما قام فقام ثلاثة عشر رجلا فشهدوا ان رسول الله صلعم قال الست اولى بالمؤمنين
من انفسهم قالوا بلى يا رسول الله صلعم فاخذ بيد علي فقال من كنت مولاه فعلي مولاه وعاد من عاداه واحب من احبه
وابغض من ابغضه وانصر من نصره واخذل من خذله البزاز وابن جرير والخلعي في الخلعيات قال الهيثمي رجال
اسناده ثقات قال ابن حجر ولكنهم شيعة وايضا فيه عن علي ان النبي صلعم اخذ بيده يوم غدير خم فقال اللهم
من كنت مولاه فعلي مولاه وقال فزاد الناس بعد اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ابن راهويه وابن جرير
وفيه ايضا عن زاذان ابي عمر قال سمعت عليا في الرحبة وهو ينشد الناس من شهد يوم غدير خم وهو يقول ما قال
فقام ثلاثة عشر رجلا فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلعم يوم غدير خم يقول من كنت مولاه فعلي مولاه حم
وابن ابي عاصم في السنة ايضا عن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال شهدت عليا في الرحبة ينشد الناس انشد الله
من سمع رسول الله صلعم يقول يوم غدير خم الست اولى بالمؤمنين من انفسهم وازواجي امهاتهم فقلنا بلى فقال
من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه عم ع ابن جرير خط ص ومرزا محمد بن معتمد خان
بدخشاني در مفتاح النجا في مناقب آل العبا گفته اخرج الحكيم في نوادر الاصول والطبراني بسند صحيح في الكبير
عن ابي الطفيل عن حذيفة بن اسيد ان رسول الله صلعم خطب بغدير خم تحت شجرة فقال يا ايها الناس
اني قد نبانى اللطيف الخبير انه لم يعمر نبي الا نصف عمر الذي يليه من قبله واني قد يوشك ان ادعى فاجيب

نشان سابق

واني مسئول وانكم مسئولون فماذا انتم قائلون قالوا نشهد انك قد بلغت وجهدت ونصحت فجزاك الله
خيرا فقال اليس تشهدون ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وان جنته حق وناره حق وان الموت حق
وان البعث حق بعد الموت وان الساعة اتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور قالوا بلى نشهد بذلك
قال اللهم اشهد ثم قال يا ايها الناس ان الله مولاي وانا مولى المؤمنين وانا اولى بهم من انفسهم فمن كنت
مولاه فهذا مولاه يعني عليا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ثم قال يا ايها الناس اني فرطكم وانكم واردون
على الحوض حوض اعرض مما بين بصرى الى صنعاء فيه عدد النجوم قدحان من فضة واني سائلكم حين تردون
علي عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما الثقل الاكبر كتاب الله عز وجل سبب طرفه بيد الله
وطرفه بايديكم فاستمسكوا به لا تضلوا ولا تبدلوا وعترتي اهل بيتي فانه قد نبأني العليم الخبير انهما لن
ينقضيا حتى يردا علي الحوض واخرج احمد عن البراء بن عازب وزيد بن ارقم رضه ان رسول الله صلعم لما نزل بغدير خم
اخذ بيد علي فقال الستم تعلمون اني اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى قال الستم تعلمون اني اولى بكل مؤمن
من نفسه قالوا بلى فقال اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فلقيه عمر
بعد ذلك فقال له هنيئا يا ابن ابي طالب اصبحت وامسيت مولى كل مؤمن ومؤمنة واخرجه عن
علي وابي ايوب الانصاري وعمرو بن مرة وابو يعلى عن ابي هريرة وابن ابي شيبة عنه وعن اثني عشر من الصحابة
والبزاز عن ابن عباس وعمارة وبريدة والطبراني عن ابن عمر ومالك بن حويرث وابي ايوب وجرير وسعد
بن ابي وقاص وابي سعيد الخدري وانس والحاكم عن علي وطلحة وابو نعيم في فضائل الصحابة عن سعد والخطيب
عن انس رضه ان رسول الله صلعم قال بغدير خم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وفي
رواية اخرى للطبراني عن عمرو بن مرة وزيد بن ارقم وحبشي بن جنادة رضه مرفوعا بلفظ من كنت مولاه فعلي
مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واعن من اعانه واخرج ابن مردويه عن ابن عباس
مرفوعا اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واخذل من خذله وابغض من
ابغضه في رواية اخرى لابي نعيم في فضائل الصحابة عن زيد بن ارقم والبراء بن عازب معا مرفوعا الا ان الله
وليي وانا ولي كل مؤمن من كنت مولاه فعلي مولاه ولاحمد في رواية اخرى ولابن حبان والحاكم والحافظ
ابي بشر اسمعيل بن عبد الله العبدي الاصبهاني المشهور بسمويه عن ابن عباس عن بريدة رضي الله عنه
بلفظ يا بريدة الست اولى بالمؤمنين من انفسهم من كنت مولاه فعلي مولاه وللطبراني في رواية اخرى

اخرى عن ابي الطفيل عن زيد بن ارقم بلفظ من كنت اولى به من نفسه فعلي وليه اللهم وال من والاه وعاد من
عاداه وعند الترمذي والحاكم عن زيد بن ارقم رضه من كنت مولاه فعلي مولاه اقول هذا حديث صحيح مشهور
نص الحافظ ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي التركماني الفارقي ثم الدمشقي على كثير من طرقه بالصحة وهو
كثير الطرق جدا وقد استوعبها الحافظ ابو العباس احمد بن محمد بن سعيد الكوفي المعروف بابن عقدة في كتاب مفرد
واخرج احمد عن ابي الطفيل قال جمع علي رضي الله عنه الناس في الرحبة ثم قال انشد بالله كل امرء مسلم سمع رسول الله
يقول يوم غدير خم ما قال لما قام فقام اليه ثلاثون من الناس فشهدوا ان رسول الله صلعم قال من كنت مولاه
فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ونسائي در كتاب خصائص حديث غدير را بطرق متعدده واسانيد متنوعه
روايت كرده چنانچه گفته انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا حبيب بن ابي ثابت عن ابي الطفيل عن زيد بن ارقم
قال لما رجع رسول الله صلعم من حجة الوداع ونزل بغدير خم امر بدوحات فقممن ثم قال كاني دعيت فاجبت
اني قد تركت فيكم الثقلين احدهما اكبر من الاخر كتاب الله وعترتي اهل بيتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما فانهما لن يفترقا
حتى يردا علي الحوض ثم قال ان الله مولاي وانا ولي كل مؤمن ثم اخذ بيد علي عم فقال من كنت وليه فهذا وليه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه فقلت لزيد اسمعته من رسول الله صلعم قال ما كان في الدوحات احد الا راه بعينه وسمعه
باذنه ونيز در آن كتاب اخبرني زكريا بن يحيى قال ثنا نصر بن علي قال انبانا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ايمن
عن ابيه ان سعدا قال قال رسول الله صلعم من كنت مولاه فعلي مولاه ونيز در خصائص است انبانا قتيبة بن سعيد قال
ثنا ابن ابي عدي عن ميمون ابي عبد الله قال قال زيد بن ارقم قام رسول الله صلعم فحمد الله واثنى عليه ثم قال الستم تعلمون
اني اولى بكل مؤمن ومؤمنة من نفسه قالوا بلى نشهد لانت اولى بكل مؤمن من نفسه قال صلعم فاني من كنت مولاه
فهذا مولاه واخذ بيد علي عم ونيز در خصائص است انبانا محمد بن يحيى بن عبد الله النيسابوري واحمد بن عثمان بن حكيم
قال ثنا عبيد بن موسى قال انبانا هاني بن ايوب عن طلحة الايامي قال ثنا عميرة بن سعد انه سمع عليا وهو ينشد في الرحبة
من سمع رسول الله صلعم يقول من كنت مولاه فعلي مولاه فقام بضعة عشر فشهدوا ونيز در خصائص است انبانا محمد بن المثنى
قال ثنا شعبة عن ابي اسحاق قال سمعت سعيد بن وهب قال قام خمسة من اصحاب النبي صلعم فشهدوا ان رسول الله
قال من كنت مولاه فعلي مولاه ونيز در خصائص است انبانا ابو داود قال حدثنا عمران قال حدثنا شريك قال حدثنا
ابو اسحاق عن زيد بن يثيع قال سمعت علي بن ابي طالب يقول على منبر الكوفة اني انشد الله رجلا ولا يشهد
الا اصحاب محمد صلعم هل سمع من رسول الله صلعم يوم غدير خم يقول من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه

نشان سابق
نشان سابق
نشان سابق
نشان سابق
نشان سابق

وعاد من عاداه فقام ستة من جانب المنبر وستة من الجانب الآخر فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلعم يقول ذلك قال شريك فقلت لابي اسحاق هل سمعت البراء بن عازب رضه يحدث بهذا عن رسول الله صلعم قال نعم نيز در خصائص است انبانا الحسين بن حريث قال حدثني الفضل بن موسى عن الاعمش عن ابي اسحاق عن سعيد بن وهب قال قال علي في الرحبة انشد الله من سمع رسول الله صلعم يوم غدير خم يقول ان الله وليي وانا ولي المؤمنين ومن كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره قال سعيد فقام الى جنبي ستة وقال زيد بن يثيع من عندي ستة نيز در خصائص است انبانا علي بن محمد قال ثنا خلف قال ثنا اسرائيل قال ثنا ابو اسحاق عن عمرو بن مرة قال نشد عليا في الرحبة نشد اصحاب محمد صلعم ايكم سمع رسول الله صلعم يوم غدير خم فقام الناس فشهدوا ان رسول الله صلعم قال من كنت مولاه فان عليا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واحب من احبه وابغض من ابغضه وانصر من نصره نيز در خصائص است انبانا احمد بن عثمان قال ثنا ابن عيينة وهو محمد بن خالد البصري عن عائشة بنت سعد قال اخذ رسول الله بيد علي عليه السلام فخطب فحمد الله واثنى عليه ثم قال الستم تعلمون اني اولى بكم من انفسكم قالوا نعم صدقت يا رسول الله ثم اخذ بيد علي فرفعها فقال من كنت مولاه فهذا وليه ان الله يوالي من والاه ويعادي من عاداه نيز در خصائص است انبانا زكريا بن يحيى ثنا يعقوب بن جعفر بن كثير عن مهاجر بن مسمار قال اخبرتني عائشة بنت سعد عن سعد قال كنا مع رسول الله صلعم بطريق مكة وهو متوجه اليها فلما بلغ غدير خم وقف الناس ثم رد من مضى ولحقه من تخلف فلما اجتمع الناس اليه قال ايها الناس هل بلغت قالوا نعم قال اللهم اشهد ثلاث مرات يقولها ثم قال يا ايها الناس من وليكم قالوا الله ورسوله اعلم ثلاثا ثم اخذ بيد علي فقال من كان الله وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و در صحيح ترمذي مسطور است حدثنا محمد بن بشار نا محمد بن جعفر نا شعبة عن سلمة بن كهيل قال سمعت ابا الطفيل يحدث عن ابي سريحة او زيد بن ارقم شك شعبة عن النبي قال من كنت مولاه فعلي مولاه هذا حديث حسن غريب وروى شعبة هذا الحديث عن ميمون ابي عبد الله عن زيد بن ارقم عن النبي صلعم نحوه وابو سريحة هو حذيفة بن اسيد صاحب النبي و در سنن ابن ماجه مذكور است حدثنا علي بن محمد ثنا ابو الحسين اخبرني حماد بن سلمة عن علي بن زيد بن جدعان عن عدي بن ثابت عن البراء بن عازب رضه قال اقبلنا مع رسول الله صلعم في حجته التي حج فنزل في بعض الطريق فامر الصلوة جامعة فاخذ بيد علي فقال الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى قال الست اولى بكل مؤمن من نفسه قالوا بلى قال فهذا ولي من انا مولاه اللهم وال من والاه اللهم عاد من عاداه ونيز در سنن مذكور است حدثنا علي بن محمد ثنا ابو معاوية ثنا موسى بن مسلم عن ابن سابط وهو عبد الرحمن عن سعد بن ابي وقاص رضي الله عنه قال قدم معوية في بعض حجاته فدخل عليه سعد

سعد فذكروا عليا فنال منه فغضب سعد قال تقول هذا الرجل سمعت رسول الله صلعم يقول من كنت مولاه فعلي مولاه وسمعته يقول انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي وسمعته يقول لاعطين الراية اليوم رجلا يحب الله ورسوله و حاكم در مستدرک علی ما في الحج البابه رويكو ميه حدثنا ابو الحسين محمد بن احمد بن تميم الحنظلي ببغداد ثنا ابو قلابة عبد الملك بن محمد الرقاشي ثنا يحيى بن حماد حدثني ابو بكر محمد بن احمد بن بالويه وابو بكر احمد بن جعفر البزاز قالا ثنا عبد الله بن احمد بن حنبل حدثني ابي ثنا يحيى بن حماد و ثنا ابو نصر احمد بن سهل الفقيه ببخارا انا صالح بن محمد الحافظ البغدادي ثنا خلف بن سالم المخزومي ثنا يحيى بن حماد ثنا ابو عوانة عن سليمان الاعمش قال ثنا حبيب بن ابي ثابت عن ابي الطفيل عن زيد بن ارقم قال لما رجع رسول الله صلعم من حجة الوداع ونزل بغدير خم امر بدوحات فقممن قال كاني دعيت فاجبت اني قد تركت فيكم الثقلين احدهما اكبر من الآخر كتاب الله تعالى وعترتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما فانهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض ثم قال ان الله عز وجل مولاي وانا ولي كل مؤمن ثم اخذ بيد علي فقال من كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه الخ وذكر الحديث بطوله هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه بطوله شاهده حديث سلمة بن كهيل عن ابي الطفيل ايضا صحيح على شرطهما و نيز در مستدرک است حدثنا ابو بكر بن اسحاق ودعلج بن احمد السجزي قالا انبانا محمد بن ايوب ثنا الازرق بن علي ثنا حسان بن ابراهيم الكرماني ثنا محمد بن سلمة بن كهيل عن ابيه عن ابي الطفيل عامر بن واثلة انه سمع زيد بن ارقم يقول نزل رسول الله صلعم بين مكة والمدينة عند شجرات خمس ودوحات عظام فكنس الناس ما تحت الشجرات ثم راح رسول الله صلعم عشية فصلى ثم قام خطيبا فحمد الله واثنى عليه وذكر ووعظ فقال ما شاء الله ان يقول ثم قال ايها الناس اني تارك فيكم امرين لن تضلوا ان اتبعتموهما وهما كتاب الله واهل بيتي عترتي ثم قال اتعلمون اني اولى بالمؤمنين من انفسهم ثلاث مرات قالوا نعم فقال رسول الله من كنت مولاه فعلي مولاه و ابن كثير شامي در تاريخ خود گفته قال الامام احمد ثنا الفضل بن دكين ثنا ابن ابي عيينة عن الحكم عن سعيد بن جبير عن ابن عباس عن بريدة قال غزوت مع علي اليمن فرايت منه جفوة فلما قدمت على رسول الله صلعم ذكرت عليا فتنقصته فرايت وجه رسول الله صلعم يتغير فقال يا بريدة الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قلت بلى يا رسول الله قال من كنت مولاه فعلي مولاه وكذا رواه النسائي عن ابي داود الحراني عن ابي نعيم الفضل بن دكين عن عبد الملك بن عيينة باسناده نحوه وهذا اسناد جيد قوي رجاله كلهم ثقات وقد روى النسائي في سننه عن محمد بن المثنى عن يحيى بن حماد عن ابي معوية عن الاعمش عن حبيب بن ابي ثابت عن ابي الطفيل

حديث غدير

عن زيد بن ارقم قال لما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع ونزل غدير خم امر بدوحات فقممن ثم قال كاني قد دعيت فاجبت اني قد تركت فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهل بيتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما فانهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض ثم قال الله مولاي وانا ولي كل مؤمن ثم اخذ بيد علي فقال من كنت مولاه فهذا وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فقلت لزيد سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما كان في الدوحات احد الا وراه بعينيه وسمعه باذنيه تفرد به النسائي من هذا الوجه قال شيخنا ابو عبد الله الذهبي وهذا حديث صحيح وقال ابن ماجه ثنا علي بن محمد انا ابو الحسين انا حماد بن سلمه عن علي بن زيد بن جدعان عن عدي بن ثابت عن البراء بن عازب قال اقبلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع التي حج فنزل في الطريق فامر الصلوة جامعة فاخذ بيد علي فقال الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى قال الست باولى بكل مؤمن من نفسه قالوا بلى قال فهذا ولي من انا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وكذلك رواه عبد الرزاق عن معمر عن علي بن زيد بن جدعان عن عدي عن البراء وقال الحافظ ابو يعلى الموصلي والحسن بن سفيان ثنا هدبة ثنا حماد بن سلمة عن علي بن زيد وابي هرون عن عدي بن ثابت عن البراء قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع فلما اتينا على غدير خم كسح لرسول الله صلى الله عليه وسلم تحت شجرتين ونودي في الناس الصلاة جامعة ودعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا واخذ بيده فاقامه عن يمينه فقال الست اولى بكل امرء من نفسه قالوا بلى قال فان هذا مولى من انا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فلقيه عمر بن الخطاب فقال هنيئا لك اصبحت وامسيت مولى كل مؤمن ومؤمنة پس بحمد الله از ملاحظه این عبارات ظاهر شد که راویان این حدیث شریف بسیاری از ائمه عظام و اعلام فخام اهل سنت اند و روایت آن منحصر در احمد بن حنبل نیست و در صحاح این قوم هم مثل صحیح ترمذی و صحیح ابن ماجه و مستدرک حاکم و مختاره ضیاء مقدسی و صحیح ابن حبان مذکور است پس حال دریابان کذب و دروغ این کشمیری بی بصیرت تامل باید کرد و بحقیقت تدین و تورع و علم و مهارت علمای قوم باید رسید که هرگاه ایشان از انکار چنین امور بدیهه که مثل آفتاب روشن است باکی نیست از ایشان انکار و ابطال امور خفیه و دعاوی نظریه چه مستبعد و مستور است و شیخ عبد الحق هم با وصف اتصاف بسلامت طبع و استقامت ذهن و مهارت و حذاقتی که داشته در جواب حدیث غدیر چون ابطال حق خواسته در تشویش غریب گرفتار شده یعنی هم بخرافات قادحین مثل رازی و من شابهه متمسک گردیده و هم بصحت حدیث حتما قائل شده چنانچه گفته و اینحدیث صحیح است بی شک روایت کرده اند آنرا جماعتی مانند ترمذی و نسائی و احمد و طرق وی کثیر است روایت کرده اند

حديث غدير خم

از آن شانزده صحابی و در روایتی مر احمد را آمده که شنیده است آنرا از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سی صحابی و گواهی دادند مر علی را در وقتیکه نزاع و خلاف کرده شد با وی در ایام خلافت وی و بسیاری از اسانید آن صحاح و حسان است و التفات نیست بقول کسی که سخن کرده است در صحت وی و نه بقول بعضی که گفته اند که زیادت اللهم وال من والاه موضوع است زیراکه وارد شده است از طرق متعدده که تصحیح کرده است اکثر آنرا ذهبی کذا قال الشیخ ابن حجر فی الصواعق المحرقه ولیکن ما میگوییم شیعه بطریق الزام که ایشان اتفاق کرده اند بر اعتبار تواتر و دلیل امامت و گفته اند که تا حدیث متواتر نباشد بدان استدلال بر صحت امامت نتوان کرد و یقین است که اینحدیث متواتر نیست با وجود خلاف در آن اگرچه آن خلاف مردود است بلکه طعن کرده اند در آن بعضی از ائمه حدیث و عدول ایشان اند که رجوع است بایشان در این امر ابی داود سجستانی و ابی حاتم رازی و جز ایشان و روایت نکرده اند آنرا از اهل حفظ و اتقان که در طلب حدیث طواف ها و سیر امصار کرده اند مثل بخاری و مسلم و واقدی و جز ایشان از اکابر اهل حدیث و این اگرچه مخل نیست بصحت حدیث لیکن دعوی تواتر در مثل این از عجب عجائب است انتهی و حاصل این کلام تهافت نظام تسلیم صحت اینحدیث و نفی ریب و شک در آن و نفی و ابطال تواتر آنست و بر متدبر منصف مخفی نیست که آنچه در نفی تواترش سراید مضحکه بیش نیست زیراکه تواتر اینحدیث بکثرت رواة اینحدیث که از کلام خودش ظاهر است ثابت و متحقق چه او تصریح کرده بانکه شانزده صحابی آنرا روایت کرده اند و اکثر طرق آن صحاح و حسان است و نزد سنیه بکمتر ازین عدد تواتر حاصل میشود یعنی بروایت هشت کس هم تواتر را محقق میدانند پس بروایت شانزده کس چگونه تواتر متحقق نخواهد شد و این بر حسب گفته اوست والا دانستیکه زیاده از صد صحابه روایت آن کرده اند و ائمه محققین سنیه تصریح بتواترش نموده پس منشاء قدح در تواتر آن و جزم به بطلان آن جز اختلال حواس امری دیگر متخیل نمیشود و آنچه در توجیه قدح تواترش و ابطال آن سرایده ابطالش و اقتضای المعان است چه هرگاه خلاف در حدیث غدیر باعتراف او مردود است باز تمسک باین خلاف مردود در قدح حدیث غدیر معنائی ندارد چه اینکه مردود باشد لیاقت استناد ندارد و الا مردود نیست و عجب آنست که با وصفیکه خود بمردود بودن این خلاف تصریح کرده باز بجهت صرف رگ تعصب بثنا و مدحت قادحین مقدوحین پرداخته بمبالغت قول ایشان ایهام کرده بالجمله این کلام بحدی واهی است که بطلانش از خود کلامش ظاهر و تشویش و اضطراب او اول دلیل بر آنست که اولا بقدح قادحین تمسک می نماید و اثر اقادح در تواترش می پندارد و باز بمردود بودن آن نص صریح میفرماید و باز بمدحت و ثنای قادحین و حکم بعدالت و جلالت و امامت ایشان و برجوع الیهم بودن شان در امر حدیث ایهام و اشعار بمتانت قدح ایشان و اعتماد و اعتبار آن میکند و اگر امثال این خلافهای واهی و قدحهای باطل که پیروان و مقلدان قادحین هم از قبول آن سر می تابند قدح در متواترات بکند لازم آید که قدح یهود و نصاری و انکار ایشان نیز در تواتر معجزات جناب خاتم النبیین قادح باشد چه این هر دو قدح در بطلان و فساد و مردودیت برابر است

حديث غدير خم

وفرق برآوردن در قادحين كه اينجا ائمه معدول اند و در آنجا ملحدين جهول لا يغني ولا يسمن من جوع كه اولا هر دو قادحين تردد اهل حق از قسم واحد اند و ثانيا تسليم كرديم فرق را مگر چون كلام قادحين در حديث غدير في نفسه باطل و مردود است مثل قدح يهود و نصارا در معجزات آنحضرت نباشد و فرق در هر دو كرده مفيد نشود و با اين همه مناط تواتر بر تحقق شروط آنست هر گاه آن شروط يافته شد حكم بآن بايد كرد و عدم قدح قادحي را ارباب اصول در شروط تواتر ذكر كرده اند بلكه هر گاه در امري شروط تواتر يافته شود منكر آن اگر چه از ائمه محققين و فضلاى متبحرين باشند خود مقدوح خواهند بود و قدح شان ضرري بتواتر آن نخواهد رسانيد مثلا اگر بعض ابي حاتم و ابن ابي داود و امثال شان وجوب صوم و صلوة را انكار ميكردند اين سخن موجب قدح در تواتر وجوب صوم و صلوة نميشد بلكه خود ايشان قدح مي نمودند و علاوه برين همه حضرات اهل سنت معوذتين را بلا شبه و ريب متواتر دانند بلكه منكر آن را كافر گويند حالانكه بنابر احاديث صحيحه معتمده ايشان كما في فتح الباري والاتقان وغيرهما ابن مسعود منكر معوذتين بوده و ميگفت كه آن از قرآن نيست پس مقام تدبر است كه انكار ابن مسعود و قدح او در معوذتين نافي تواتر آن نشده و قدح ابو حاتم را مبطل تواتر حديث غدير پندارند حالانكه ابو حاتم و ابن ابي داود و اضراب او بجا كجا بن مسعود هم نميرسند بلكه غبار سم اسپ ابن مسعود بهتر بود از مثل ابن ابي داود و ابو حاتم وغير او كما لا يخفى على من طالع الكتب المصنفة في فضائل الصحابة الاعيان و نظر بالامعان الاحاديث الواردة في فضائلهم من سيد الانس والجان و نيز بنابرين لازم مي آيد كه العياذ بالله معجزه انشقاق قمر كه از اعظم معجزات و افضل كرامات آنسرور است نيز متواتر نباشد زيرا كه اگر چه اين معجزه بنصوص ائمه سنيه متواتر است و بخاري و مسلم هم آن را بطرق متعدده روايت كرده اند ليكن بعض معتزلين در آن قدح كرده اند كما لا يخفى على من راجع الشفاء للقاضي عياض بلكه از ملاحظه نهاية العقول رازي واضحست كه حليمي هم كه از اكابر ائمه سنيه است منكر انشقاق قمر بوده پس اگر قدح امثال ابن قادحين نافي تواتر باشد تكذيب جميع ائمه سنيه كه مصرح بتواتر اين معجزه اند لازم آيد و اما قدحي كه عبد الحق پيش كرده يعني عدم روايت بخاري و مسلم و واقدي و امثال او اين حديث شريف را پس آن باعتراف خودش قدح در صحت حديث نميكند قدح در تواتر چگونه خواهد كرد و اجلاء دعوى عدم تواتر در مثل اين حديث بچنين هفوات از عجب عجايب است و ابن حجر مكي هم در جواب اين حديث داد تعصب داده و در قدح آن طرفه رقص الجملي بعمل آورده كه قابل تماشاي اولو الالباب و مايه حيرت اصحاب افكار است چنانچه در صواعق گفته ان فرق الشيعة اتفقوا على اعتبار التواتر فيما يستدل به على الامامة وقد علم نفيه لما مر من الخلاف في صحة هذا الحديث بل الطاعنون في صحته جماعة من ائمة الحديث و عدوله المرجوع اليهم فيه كابي داود السجستاني وابي حاتم الرازي وغيرهم فهذا الحديث مع كونه آحادا مختلف في صحته فكيف ساغ لهم ان يخالفوا ما اتفقوا عليه من اشتراط التواتر في احاديث الامامة و يحتجون

حديث غدير خم

يحتجون بذلك ما هذا الا تناقض قبيح و تحكم لا يعتضد بشيء من اسباب الترجيح انتهى نظر بايد كرد درين كلام سخافت نظام تأمل فرمايد و دريابد كه چه قسم سوء حفظ را با تعصب و عدم تأمل با قلت انصاف جمع نموده بجولاني طريف پيدا ساخته كه از راه تعصب كه اشتمال كتابش بر آن بتصريح عبد الحق ثابت است كما في الايضاح لطر شيد درين هفوه باطله در مقابله شيعه قدح اين حديث شريف را مذكور ساخته و طاعنين آن حديث را بمدح و ثنا ياد كرده تقويت قول شان بزعم باطل خود كرده حالانكه قبل آن بدو سه سطر خود بعد ذكر استدلال شيعه بآن حديث گفته وجوابها هذه الشبهة التي هي اقوى شبههم تحتاج الى مقدمة وهي بيان الحديث ومخرجيه بيانه انه حديث صحيح لا مرية فيه وقد اخرجه جماعة كالترمذي والنسائي واحمد وطرقه كثيرة جدا ومن ثم رواه ستة عشر صحابيا وفي رواية لاحمد انه سمعه من النبي ثلاثون صحابيا و شهدوا به لعلي لما نوزع ايام خلافته كما مر و سياتي وكثير من اسانيدها صحاح و حسان پس آن هم اعجاز افادات بلكه غرائب هفوات است خصوصا دعوى عدم تواتر آن نزد شيعه كبرت كلمة تخرج من افواههم ان يقولون الا كذبا بالجمله معلوم كه هر گاه حديثي كه بتصريح اعلام اهل سنت از يكصد و پنج صحابي مروي باشد و قريب بيست و هشت مجلد در تعدد طرق آن تصنيف شود و هرگز محدثي و مورخي نباشد كه ذكر اين خبر نكرده باشد الا من كان متعصبا شديد العناد باز كدام عاقل متفوه بأن هفوه باطل خواهد شد و لله الحمد كه شيعه منفرد در دعوى تواتر نيستند بلكه اكابر حفاظ اهل سنت هم تصريح بتواتر آن ميسازند ابو جعفر محمد بن الجزري الشافعي و سيوطي و جمال الدين محدث و ستار الله طيبي تصريح بتواتر اين حديث مي نمايند و ذهبي هم تنصيص بر تواتر آن نموده كما سيجيء و از نهايت لطيف تر آنست كه همين ابن حجر در مبحث فضائل ابي بكر بجهت ادعاي روايت هشت كس از صحابه امامت ابي بكر را در صلوة دعوى تواتر آن نموده حالانكه نزد مخالف هرگز روايت اين همه صحابه ثابت نيست و اين حديث را كه بتصريح اكابر او زياده از يكصد صحابه روايت كرده اند لا اقل بلكه باعتراف خود ابن حجر شانزده يا سي صحابي روايت نموده اند غير متواتر ميگويد هل هذا الا تناقض قبيح و تحكم لا يعتضد بشيء من اسباب الترجيح و ملا علي قاري هم در شرح اين حديث دست و پا گم كرده كلمات متهافت بر زبان رانده و داد تعصب و نحي كوشي داده چنانچه در مرقاة جا بجا اين حديث را بروايت براء بن عازب و زيد بن ارقم ذكر كرده ميفرمايد ثم هذا الحديث مع كونه آحادا اختلف في صحته فكيف ساغ للشيعة ان يخالفوا ما اتفقوا عليه من اشتراط التواتر في احاديث الامامة ما هذا الا تناقض صريح و تعارض قبيح سبحان الله درين جا دعوى آحاد بودن اين حديث بالجزم والقطع ميفرمايد و نقل اختلاف در صحت آن كردن كبري افراز و حالانكه خود قبل ازين بدو سه ورق در شرح اين حديث كه فقط بروايت زيد بن ارقم مسطور است بعد ذكر تعدد و مخرجين آن گفته والحاصل ان هذا حديث صحيح لا مرية فيه بل بعض الحفاظ عده متواترا اذ في رواية لاحمد انه سمعه من النبي ثلاثون صحابيا شهدوا به لعلي لما نوزع

ایام خلافت رحبه که بروایت سی صحابی باعترافش مروی باشد و بعض حفاظ اهل سنت آنرا متواتر گفته باشند باز آنرا از احاد گفتن
یعنی چه کاش اکتفا بر قدح در تواتر اینحدیث میفرمود این چه بلا زد که نقاب حیا از رخ برگرفته نقل اختلاف در صحت آن مینماید حالانکه
خود گفته هذا حدیث صحیح لا مریة فیه و بعد عبارت سابقه گفته و رواه احمد فی مسنده و اقل مرتبته ان یکون
حسنا فلا التفات لمن قدح فی ثبوت هذا الحدیث انتهی بار خدایا این چه تعامی است که در یک کتاب بل در
یک مبحث گاهی اینحدیث را بلا شک و شبهه صحیح میگوید و قول تواتر آن از حفاظ خود نقل مینماید بلا رد و نکیر بل ایراد دلیل مستنیر
وقادح آنرا اقل الثقات نمیداند و باز خود منع تواتر آن بالجزم والقطع میسازد و بر محتجین بآن زبان طعن و تشنیع دراز
میکند بل کلام و گفتگو در صحت آن ذیل بطرف و جرح فیها بعد ما هذا الا تناقض صریح و تعارض قبیح و اگر بالفرض این
حدیث نزد اهل سنت متواتر نمیبود باز هم استدلال شیعه صحیح میبود بدو وجه اول آنکه نزد خود شان متواتر است و قرینه تعاضد
آن بروایات مخالفین مفید یقین و ثانیا گو نزد خود شان متواتر نمیبود لیکن چون نزد اهل سنت احتجاج باحاد صحیح است
الزاما احتجاج بآن صحیح میگشت و ابن تیمیه در منهاج السنه میگوید اما قوله من کنت مولاه فعلی مولاه فلیس فی
الصحاح لکن هو مما رواه العلماء و تنازع الناس فی صحته فنقل عن البخاری و ابراهیم الحربی و طائفة من اهل
العلم بالحدیث انهم طعنوا فیه و ضعفوه و نقل عن احمد بن حنبل انه حسنه کما حسنه الترمذی و قد صنف
ابو العباس بن عقدة مصنفا فی جمع طرقه انتهی و برای تکذیب ابن باتک بی هنگام ابن تیمیه که در آن نفی اینحدیث از
صحاح کرده قول ثناء الله پانی پتی کافیست که در آن تصریح نموده که جمهور اینحدیث را در صحاح و سنن و مسانید روایت
کرده اند و نیز موطا و حاکم مستدرک و مختاره ضیاء مقدسی و صحیح ابن حبان و صحیح ترمذی و صحیح ابن ماجه که این همه کتب
از صحاح اهل سنت است و در آن اینحدیث شریف مروی گردیده برای تکذیب او دلیل وافی و شافی است و ابن روزبهان
با آنهمه عصبیت نیز تکذیب این امام خود کرده است که اعتراف نموده باینکه حدیث غدیر در صحاح ثابت شده و فائده
بس جلیل ازین عبارت ابن تیمیه حاصل شد که اهل حق از بخاری بجهت عدم اخراج اینحدیث که اضعاف مضاعفه شرط
تواتر در آن موجود است حیرتها داشتند این گل دیگر شگفت که جناب وبراین قدر اکتفا نفرموده بر جرح و قدح و طعن این
چنین حدیث شریف هم اقدام نموده بالجمله بعد استماع چنین تعصبات بچه طور بر اقوال اینحضرات مسلمانی اعتماد
میتوان کرد و در ما بعد می بینی که ابن تیمیه بعد این عبارت از ابن حزم نقل کرده که او تصریح نموده باینکه حدیث غدیر هرگز
از طریق ثقات منقول نشده فاعوذ بالله من الکذب والبهتان والتفوه بمثل هذا الهذر والهذیان
ادری از سفها فضلا من العقلاء چنین کلام را در باره همچو حدیث متواتر که بسیاری از طرق آن بنص ائمه قوم صحیح

حدیث غدیر خم

صحیح است میتوان گفت که هرگز از طریق ثقات منقول نیست حیرانم که نزد ابن حزم ناصبی کما اقتضیه بعض ثقات المعاصرین معنی
ثقات چیست غالبا مراد او ثقات نواصب کاذبین و خوارج مفترین بوده باشند و عجب که ابن تیمیه هم مثل این کلام خرافت نظام
نقل میکند و بتائید و تصدیقش می پردازد و لکن الکفر ملة واحدة و ابو سالم عبدالله بن محمد العیاشی المغربی در کتاب مفتاح
کنز الدرایة که جناب شاه صاحب حسب دستور خود بنای بستان المحدثین بر آن نهاده و تمام آنرا از همان کتاب ریخته اند و نام آنرا برای
القای مزید تبحر خود در قلوب واقفان اخفا فرموده از تذکرة الحفاظ ذهبی آورده و قال الخطیب البغدادی کان الحاکم
ثقة و کان یمیل الی التشیع و جمع احادیث و زعم انها صحاح علی شرط البخاری و مسلم منها حدیث الطیر و من کنت
مولاه فعلی مولاه فانکرها علیه اصحاب الحدیث و لم یلتفتوا الی قوله انتهی این تعصب را ملاحظه باید فرمود که بیچاره
حاکم را بمقصود آنکه بعض فضائل جناب امیر که حضرات شیخین بجهت انهماک در حب شیخین اخراج آن نکرده بودند در مستدرک ذکر کرده
مائل بتشیع میفرمایند و چون حدیث غدیر را صحیح میگوید اصحاب حدیث بر او انکار کشتند معلوم نیست که در باره احادیث بخاری
و مسلم کدام وحی آسمانی فرود آمده که آنرا واجب القبول و معمول بها میدانند و حدیث غدیر را با این تواتر و استفاضه صحیح نداشته
و بر بیچاره حاکم بجهت اخالش در مستدرک انکار سازند بالجمله ازین بیان ظاهر گردید که جمعی از علمای این حضرات جسارت بر رد
و قدح حدیث غدیر نموده اند و شناعت رد چنین احادیث صحیحه و دلالت آن بر تعصب و جحود و ناصبیت و قصد اطفای انوار
فضائل علویه بر ادنی عاقلی پوشیده نیست لیکن چون ارتکاب این تعصب شنیع از حضرات اهل سنت در مقامات بسیار و مواضع
بیشمار واقع شده لهذا بانکار شناعت آنهم می پردازند و میگویند این رد و قدح بنابر نقد و تحقیق است نه بجهت تعصب حالانکه
بدیهی است که اگر کسی فضائل صحیحه جناب رسالتمآب و معجزات آنجناب را انکار کند و مشارکت یهود و نصاری در این معنی اختیار نماید و
هفوات و خرافات شان را نقل کرده بکلمات شان احتجاج و استدلال کند اهل اسلام در حق او چه خواهند گفت آیا او را ملحد و کافر و منکر
اسلام خواهند گفت یا ناقد محقق و فاضل مدقق پس چون رازی در مقام حدیث غدیر فضیلت و قضیه صحیحه جناب امیر را انکار کرده و
مشارکت نواصب در ابطال حدیث غدیر اختیار نموده و قول جاحظ ناصبی را که در کتاب مطاعن و نقائص اعدای جناب امیر گفته
حجت گردانیده و افتخار و مباهات بروی المجن ظاهر نموده و آنرا معتبر و معتمد دانسته چگونه ناصبی مبغض نباشد بالجمله عاقل منصف
ریبی ندارد که رازی و دیگر ائمه قوم که اقتفای آثار نواصب در هر مقام نموده و در پرده تسنن داد ناصبیت و عداوت خیر الوصیین
داده اند کوکبه اجلال نواصب و اخراب و اتباع ایشان هستند که مقالات مزخرفه ایشان را بدل و جان قبول کرده باتباع خرافات
ایشان رفته اند و معهذا اگر حضرات اهل سنت در بعض احادیث فضائل مختصه جناب امیر قدحی و جرحی میکردند احتمال تحقیق و
تنقید را در آن میگنجانیدند این را چه توان کرد که اینحضرات را چنان تعصب دامنگیر شده که با وصف آنکه ائمه ایشان نص

کرده اند که در حق هیچکس از اصحاب باسانید جیاد آنقدر فضائل مروی نشده که در حق جناب امیر آمده کما فی الصواعق وغیره باز
در مقام مناظره احادیث بیشمار فضائل ثلثه تا آنکه احادیثی که ائمه ایشان موضوع گفته اند تصحیح گشته بلکه بمذهب بکریه گرایید
ونصوص جلیه بر خلافت ثلثه از وعید من کذب علی متعمدا باکی نکرده بجناب رسالت منسوب نمایند و فضائل مختصه جناب امیر را از انکار
فرمایند و یک فضیلتی هم که مختص بجناب امیر باشد از قدح سالم نگذارند اگرچه مصداق این دعوی بر متتبع اسفار ایشان واضح است
لیکن درینجا بر نقل کلام ابن تیمیه اکتفا میکنم که او بچند کلمه موجزه جمیع فضائل مختصه جناب امیر را باطل ساخته در جواب منهاج الکرامه
متصل بعبارتیکه آنفا گذشته میگوید قال ابو محمد بن حزم الذی صح فی فضائل علی فهو قول رسول الله انت منی بمنزلة
هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی وقوله لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله وهذه
صفة واجبة لکل مسلم ومؤمن وفاضل وعهده صلی الله علیه وسلم ان علیا لا یحبه الا مؤمن ولا یبغضه الا منافق
وقد صح مثل هذا فی الانصار رضی الله عنهم انه لا یبغضهم من یؤمن بالله والیوم الآخر واما من کنت مولاه فعلی مولاه
فلا یصح من طریق الثقات اصلا واما سائر الاحادیث التی تتعلق بها الروافض فموضوعة یعرف ذلک من له ادنی
علم بالاخبار ونقلتها فان قیل فلم لم یذکر ابن حزم ما فی الصحیحین من قوله انک منی وانا منک وحدیث المباهلة
والکساء قیل مقصود ابن حزم الذی فی الصحیح من الحدیث الذی لا یذکر فیه الا علی واما تلک ففیها ذکر غیره الخ انتهی کلام
وقاحت نظام ابن تیمیه که نزد حضرات سنیه شیخ الاسلام وعمده علمای اعلام ومقتدای انام ومرجع خواص وعوام است ملاحظه کرده
که جز این احادیث ثلثه اصلا حدیثی دیگر در فضائل جناب امیر صحیح نشده وحال این احادیث ثلثه هم از کتب همین حضرات باید جست
که از آنها اصلا دال بر فضیلتی معتد بها نشده اما حدیث المنزلة پس گویند که مراد از آن اینست که جناب امیر درین استخلاف خاص
که بقول ابن تیمیه اضعف و اوهن استخلافات نبویه بوده و افضل و بهتر از آن استخلاف دیگران مثل ابن مکتوم و محمد بن مسلمه حاصل شده
جناب امیر بمنزله حضرت هارون از موسی نسبت بجناب رسالتمآب بوده نه در دیگر فضائل و کمالات پس بمقتضای هفوات ایشان
لازم می آید که این حدیث دلالت بر افضلیت بل مساوات جناب امیر با ابن مکتوم و محمد بن مسلمه که افضل ازین استخلاف نصیب شان
شده هم نداشته باشد و حال حدیث خیبر را خود ابن حزم چنان کرده که این صفت برای هر مسلم که عوام جاهلان و هر فاسق و فاجر هم تحت
مفهوم آن داخل ثابت و متحقق است و در حدیث ثالث خود تصریح کرده که مثل آن در شان انصار که بسبب شنایع افعال جمعی از ایشان
مورد تنفیر دنیز وارد شده و بنابرین می باید که معنای این حدیث آن باشد که بغض آنجناب من حیث الایمان نفاق است و همچنین
محبت و این صفت هم برای هر کسیکه مؤمن باشد وگو بر انواع فسق و فجور اقدام کند ثابت است پس از هر دو حدیث اخیرین اصلا
فضیلتی برای آنجناب ثابت نمیشود و بعینه مثل سایر مسلمانان این هر دو صفت در آنجناب متحقق خواهد بود و حدیث منزلت

حدیث غدیر خم

منزلت را خود بخیال رفع منزلت شیخین ایشان از قبیل مهملات گرفته اند و از امحض بر استخلاف خاص حمل گویند و بس و آن بقول تو
بر کس قابلیت آن دارد و اگر ناظر را شغفی بسماع نص واضح بر تعصب بی اعتباری و فضیحت و رسوائی راد و قادح حدیث غدیر از
زبان اکابر اهل سنت باشد و بر کلام فقیر گوش ننهد اینک باثبات میرساند که بعض ثقات اعلام ایشان فرموده اند که کسیکه قدح در
حدیث غدیر نموده است متعصب جاحد است که اعتباری ندارد میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی که بعض فاضل رشید در ایضاح از اعاظم
اهل سنت است در نزل الابرار در ذکر این حدیث فرموده هذا حدیث صحیح مشهور ولم یتکلم فی صحته الا متعصب
جاحد لا اعتبار بقوله فان الحدیث کثیر الطرق جدا وقد استوعبها ابن عقدة فی کتاب مفرد وقد نص الذهبی
علی کثیر من طرقه بالصحة ورواه من الصحابة عدد کثیر پس ازین کلام میرزا محمد بن معتمد خان ثابت گردید که کسانیکه از
جهل و فرط بغض و عناد قدح درین حدیث کرده اند مثل ابن ابی داود السجستانی و ابی حاتم الرازی والبخاری وابن حزم و ابراهیم الحربی
والفخر الرازی ومن قلدهم کالتفتازانی والقوشجی وشارح المطالع وصاحب المواقف والمحسن الکشمیری از جمله متعصبین و معاندین
جاحدین اند که بقول شان اعتباری نیست ولله الحمد علی ذلک حمدا جزیلا قوله اول غلط درین استدلال آنست که اهل
عربیت قاطبة انکار کرده اند که مولی بمعنی اولی آمده باشد الخ اقول این انکار از قبیل انکار ضروریات است و مانا است بانکه
کسی بگوید که قول بمعنی گفتن هرگز در استعمال عرب نیامده و اهل عربیت قاطبة انکار کرده اند که قول بمعنی گفتن آمده باشد چه استعمال
مولی بمعنی اولی در کتاب و سنت و اشعار عرب شایع و ذایع است و از ائمه فن عربیت و لغت و تفسیر تصریحات برینکه مولی بمعنی
اولی است واقع قال الله تعالی مأواکم النار هی مولاکم قال ابو عبیدة معناه اولی بکم و اخفش و زجاج و علی بن
عیسی که جلالت قدر و طول باع شان در علوم عربیت پوشیده نیست نیز مولی را باولی تفسیر کرده اند چنانچه رازی در نهایة العقول
بجواب شیعه گفته ان ابا عبیدة وان قال فی قوله تعالی مأواکم النار هی مولاکم معناه هی اولی بکم وذکر هذا
ایضا الاخفش والزجاج وعلی بن عیسی واستشهدوا ببیت لبید ولکن ذلک تساهل من هؤلاء الائمة لا
تحقیق لان الاکابر من النقلة مثل الخلیل واضرابهم لم یذکروه والاکثرون لم یذکروه الا فی تفسیر هذه الآیة او آیة
اخری مرسلا غیر مسند ولم یذکروه فی الکتب الاصلیة من اللغة ولیس کل ما یذکر فی التفاسیر کان ذلک لغة
اصلیة الا تراهم یفسرون الیمین بالقوة فی قوله تعالی والسموات مطویات بیمینه والقلب بالعقل فی قوله لمن کان
له قلب مع ان ذلک لیس لغة اصلیة فکذلک ههنا انتهی بقدر الحاجة و این کلام رازی صریح است درینکه اخفش و زجاج و علی
بن عیسی تفسیر مولاکم باولی بکم کرده اند و به بیت لبید برآن استدلال نموده و نیز از قول او والاکثرون الخ واضح است
که سوای این هر سه بسیاری از علما این معنی را در تفسیر مأواکم النار و یا آیتی دیگر ذکر نموده اند و آنچه فخر رازی در جواب گفته

۲ دروغ شاه صاحب

الفصل الثانی من الباب التاسع
القسم الاول من الباب الاول
المسئلة التاسعة من الاصل العشرین

كه تفسير مولى باولى ازين ائمه بجهت تساهل است اين سخني مريح است كه عاقل منصف را بشگفت مي اندازد وجه طريقه اثبات معاني لغت اين ست كه از ائمه لغت تصريح بآن نقل كرده شود وهرگاه اين معني لياقت احتجاج واستدلال نداشته باشد حيرانم كه باز بچه نحو اثبات مطلوب توان نمود وبنابر مزعوم رازي هر كس را ميرسد كه در هر معنائي كه ائمه لغت وعربيت بيان كرده باشند بگويد كه تساهل است نه تحقيق فيرتفع الاعتماد عن اقوال اهل اللغة رأسًا واگر غرض اينست كه اگر اهل لغت وگو از ائمه اهل سنت باشند موافق شيعه بگويند و آن اعتباري بر او شان نيست پس مجبوري است از حريم كه خليل حيان از اكابر شد وخفش و زجاج وعلي بن عيسى وديگران مثل مبرد وابن الانباري چگونه از اصاغر گرديد ومعهذا خليل وديگر اكابر انكار بودن مولى بمعني اولى نكرده اند وعدم ذكرشان باوصف كرد كران دلالت ندارد بر آنكه نزد شان اين معني صحيح نباشد چه بسياري از ائمه لغويين در كتب ومصنفات خود بسياري از معاني لغات مشتركه نمي نويسند وبر بعض معاني اكتفا مي فرمايند وبنابر مزعوم باطل رازي لازم مي آيد كه مثلا جميع معاني لغاتيكه صاحب صحاح وديگر لغويين ذكر نكرده اند وصاحب قاموس آن را وارد كرده آن معاني صحيح نباشد وفهم آن از آن الفاظ وجهي از جواز نداشته ولا يخفى بطلانه واما ادعاي اينمعني كه مولى بمعناي ولى لغت اصلي نيست پس بر فرض تسليم اينكه مولى بمعناي اولى لغت اصليه نيست بلكه مجاز است مثل يمين بمعناي قوت باز هم ضرري بمطلوب اهل حق نميرسد چه غرض همين قدر است كه مولى بمعناي اولى مي آيد ودر قران شريف مستعمل است ولو كان مثل استعمال اليمين بمعنى القوة والقلب بمعنى العقل وچنانكه رفعت استعمال يمين بمعناي قوة وقلب بمعني عقل وديگر معاني مجازيه قرانيه نتوان نمود همچنين رد استفاده اولى از مولى نتوان كرد واگر مجازيت معناي موجب انكار وعدم صحت آن گردد لازم آيد كه جميع معاني مجازيه كه قران وحديث بآن مشحون است چنانچه بر مارسين علم تفسير ومتتبعين كتب مجازات قران وحديث مخفي نيست لائق استهزا وانكار باشد وهل هذا الا الالحاد الفضيح والكفر الصريح مالا تربن وتجر مخاطب را ملاحظه بايد كرد كه بر مثل اين استعمال كه بتصريح ائمه عربيت باعتراف اقرار رازي ثابت است ودر قران شريف واقع استهزا مي نمايد وسخريه مي زند وآنرا منافي بلاغت وفصاحت مي پندارد وهمه كه آنرا از لغت مستفاد نمي دانند وكاش اگر جناب او را بر اصول كتب ائمه عربيت وافادات امام رازي ودر نهايت العقول اطلاعي دست نداده بود رجوع بتفاسير متداوله كه دست مال طلبه علوم است مي آورد ومي يافت كه در اينها نيز تفسير آيه ماويكم النار هي مولكم لفظ مولى را باولى تفسير كرده اند بيضاوي در تفسير خود گفته هي اولى بكم كقول لبيد

فغدت كلا الفرجين تحسب انه مولى المخافة خلفها وامامها وحقيقته محراكم اي مكانكم الذي يقال فيه هو اولى بكم الخ ودر معالم مذكور است ماويكم النار هي مولاكم صاحبكم واولى بكم لما اسلفتم من الذنوب

الذنوب ودر مدارك مسطور است هي مولكم هي اولى بكم حقيقه مولكم محريكم اي مكانكم الذي يقال فيه اولى بكم ودر تفسير نصون مذكور است قوله هي مولاكم يجوز ان يكون مصدرا اي ولايتكم اي ذات ولايتكم وان يكون مكانا اي مكان ولايتكم وان تكون اولى بكم كقولك هو مولاه ودر تفسير جلالين مرقوم است ماويكم النار هي مولكم اولى بكم انتهى ودر تفسير كبير مسمى بمفاتيح الغيب مذكور است ثم قال ماويكم النار هي مولاكم ففي لفظ المولى ههنا اقوال احدها قال ابن عباس مولاكم اي مصيركم وتحقيقه ان المولى موضع الولي وهو القرب المعنى ان النار هي موضعكم الذي تقربون منه وتصلون اليه والثاني قال الكلبي يعني اولى بكم وهو قول الزجاج والفرا وابي عبيدة وجوهري در صحاح گفته واما قول لبيد فغدت كلا الفرجين تحسب انه مولى المخافة خلفها وامامها فيريد انه اولى موضع ان يكون فيه الخوف وجناب سيد مرتضى رضي الله تعالى عنه در شافي افاده فرموده واما الدلالة على ان لفظة مولى تفيد في اللغة اولى فظاهر لان من كان له ادنى اختلاط باللغة واهلها يعرف انهم يضعون هذه اللفظة مكان اولى كما انهم يستعملونها في ابن العم وما المنكر لاستعمالها في الاولى الا كالمنكر لاستعمالها في غيره من اقسامها ومعانيها وانهم لا يمتنعون من ان يقولوا في كل شيء كان بالشيء اولى انه مولاه ومتى شئت ان تحرم المطالب بهذه المطالبة فاعكسها عليه ثم طالبه بان يدل على ان لفظة مولى تفيد ابن العم او الجار وغيرهما من الاقسام فانه لا يتمكن من ذلك الا بايراد بيت شعر او مضاهاة الى كتاب وعرف لاهل اللغة وكل ذلك موجود ممكن لمن ذهب الى انها تفيد الاولى على انا نتبرع بايراد جملة تدل على ما ذهبنا اليه فنقول قد ذكر ابو عبيدة معمر بن المثنى ومنزلته في اللغة منزلته في كتابه المعروف بالمجاز في القران لما انتهى الى قوله تعالى ماواكم النار هي مولاكم ان معنى مولاكم اولى بكم وانشد بيت لبيد شاهدا له فغدت كلا الفرجين تحسب انه مولى المخافة خلفها وامامها وليس ابو عبيدة ممن يغلط في اللغة ولو غلط فيها او وهم لما جاز ان يمسك عن النكير عليه والرد له غيره من اهل اللغة ممن اصاب ما غلط فيها على عادتهم المعروفة في تتبع بعضهم لبعض ورد بعضهم على بعض فصار قول ابي عبيدة الذي حكيناه مع انه لم يظهر من احد من اهل اللغة رد له كانه قول الجميع ولا خلاف بين المفسرين في ان قوله تعالى ولكل جعلنا موالي مما ترك الوالدان والاقربون والذين عاقدت ايمانكم فاتوهم نصيبهم ان الله كان على كل شيء شهيدا ان المراد بالموالي الاولياء من كان املك بالميراث واولى بحيازته واحق به وقال الاخطل فاصبحت مولاها من الناس بعده واحرى قريش ان تهاب وتحمدا وقال ايضا يخاطب بني امية اعطاكم الله

صـ سورة الحديد جزء ٢٧ صفحه ٣٦

صـ سورة الحديد جزء ٢٧

صـ سورة حديد جزء ٢٧

صـ سورة حديد جزء ٢٧

صـ لغت ولي

صـ سورة حديد جزء ٢٧

صـ سورة الحديد

حد انتصرون به ⁂ لاجد لا صغير بعد محتقر ⁂ لو تناشروا اذ كنتم مواليه ⁂ ولو يكون لقوم غيركم اشروا ⁂ وقال غيره ـ كان موالي حق يطلبون به ⁂ فادركوه وما ملوا ولا تعبوا وقال العجاج ـ الحمد لله الذي اعطى الخير ⁂ موالي الحق ان المولى شكر ⁂ وروي في الحديث ايما امرأة تزوجت بغير اذن مولاها فنكاحها باطل وكل ما استشهد به لم يرد بلفظ مولى فيه الا معنى اولى دون غيره وقد تقدمت حكايتنا عن المبرد قوله ان اصل تاويل الولي الذي هو اولى اي احق ومثله المولى وقال في هذا الموضع بعد ان ذكر تاويل قوله تعالى بان الله مولى الذين امنوا والولي والمولى معناهما سواء وهو الحقيق بخلقه المتولي لامورهم وقال الفراء في كتاب معاني القران والولي والمولى في كلام العرب واحد وفي قراءة عبد الله بن مسعود انما مولاكم الله ورسوله مكان وليكم وقال ابو بكر محمد بن القاسم الانباري في كتابه في القران المعروف بالمشكل والمولى في اللغة ينقسم الى ثمانية اقسام اولهن المولى المنعم المعتق ثم المنعم عليه المعتق والمولى الولي والمولى الاولى بالشيء وذكر شاهدا عليه الاية التي تقدم ذكرها وبيت لبيد والمولى الجار والمولى ابن العم والمولى الصهر والمولى الحليف واستشهد على كل واحد من اقسام مولى بشيء من الشعر لم نذكره لان غرضنا سواه وقال ابو عمر وغلام ثعلب في تفسير بيت الحرث بن حلزة الذي هو ـ زعموا ان كل من ضرب العير ⁂ موال لنا وانا الولاء ⁂ اقسام المولى وذكر في جملة الاقسام ان المولى السيد وان لم يكن مالكا والمولى الولي وقد ذكر جماعة ممن يرجع الى امثاله في اللغة ان من جملة اقسام مولى السيد الذي ليس هو بمالك ولا معتق ولو ذهبنا الى ذكر جميع ما يمكن ان يكون شاهدا فيما قصدناه لاكثرنا وفيما اوردناه كفاية ومقنع فان قال قيل ان ابن الانباري قد اورد ابيات الاخطل التي استشهد بها وشعر العجاج والحديث الذي رويتموه وتاول لفظة مولى في جميع ذلك على ولي دون اولى وكيف ذكرتم ان المراد بها الاولى قيل له الامر على ما ذكرته عن ابن الانباري غير انه معلوم في اللغة ان لفظة ولي تفيد معنى اولى وقد دللنا على ذلك فيما تقدم من الكلام في تاويل قوله تعالى انما وليكم الله ورسوله وجميع ما استشهدنا به من الشعر والخبر لا يجوز ان يكون المراد بمولى فيه الا الاولى ومن كان مختصا بالشيء بيرد متوليا للقيام بامرها فيما انه مولاه ولانه متى لم يحمل على ما قلناه لم يفده كيف يصح حمل قوله بغير اذن مولاها اذا قيل ان المراد به وليها على غير من يملك تدبير امورها والية العقد عليها وعبارتكم جناب سيد حول لك بما سبق فرموده انيست اما كون لفظة ولي مفيدة لما ذكرناه فظاهر لا اشكال في مثل الامر انهم يقولون فلان ولي المرأة اذا كان يملك تدبير انكاحها والعقد عليها ويصفون عصبة المقتول بانهم اولياء الدم من حيث

حيث كان اليهم المطالبة بالقود والعفو كذلك يقولون في السلطان انه ولي امر الرعية وفيمن يرشحه لخلافته عليهم بعده انه ولي عهد المسلمين قال الكميت ـ ونعم ولي الامر بعد وليه ⁂ ومنتجع التقوى ونعم المؤدب ⁂ وانما ارادوا الى الامر والقائم بتدبيره وقال ابو العباس المبرد في كتابه المترجم بالعبارة عن صفات الله تعالى اصل الولي الذي هو اولى واحق ومثله المولى وشبهات حكيم محمد رازي در نهاية العقول بر تمسك اهل حق بكلام الهي وارشاد نبوي واشعار عرب وارد كرده رد آن بوجه شافي ووافي در عماد الاسلام مذكور است وجواب مختصر كه قاطع بنيان مغوا آنست توانند شد اينست كه چون مدعاي اهل حق بتصريحات لغويين وثقات معتمدين ثابت شد وانهم باعتراف شان محقق گشت كه در قرآن شريف واشعار عرب لفظ مولى بمعنى اولى آمده حالا ابراد شبهات وتقريرات براين دلائل نمودن دست از جميع حجج ودلائل كه بآن اثبات معاني لغات مي نمايند بر داشتن ودر معارضه ومقابله با ائمه عربيت كه مدار اعتماد واعتبار در اين امور بر ايشانست افراشتن است وظاهر است كه عهده ما محض اثبات مدعاي خود از تصريحات ائمه لغويين بود وآن بحمد الله باحسن وجوه ثابت گشت حالا احتياجي برفع انحرافات باقي نمانده واز اينجاست كه جمعي از علماي ايشان كه بنا بر بي بعلوم لسانيه داشته اند انكار استعمال مولى بمعني اولى نفرموده اند علامه تفتازاني وقوشجي در تقرير دلالت حديث غدير بر امامت جناب امير گفته اند وبالجملة استعمال المولى بمعنى المتولي والمالك للامر والاولى بالتصرف شائع في كلام العرب منقول من ائمة اللغة والمراد انه اسم لهذا المعنى لا انه صفة بمنزلة الاولى ليعترض بانه ليس صيغة اسم التفضيل وانه لا يستعمل استعماله انتهى ودر مقام جواب جمله رومي وانكاري برين تقرير كرده اند وابن الصباغ ومحمد بن طلحه وسبط ابن الجوزي هم اولى را از معاني مولى ذكر كرده اند وقطع نظر از اينهمه تصريح ابن حجر مكي صاحب صواعق محرقه بوبكر وعمر از مولى معنى مولى فهميده اند وابن حجر همين معنى او اقتضى گفته چنانچه در صواعق محرقه فرموده سلمنا انه اولى لكن لا نسلم ان الاولى بالامامة بل بالاتباع والقرب منه فهو كقوله ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه ولا قاطع بل ولا ظاهر على نفي هذا الاحتمال بل هو الواقع اذ هو الذي فهمه ابو بكر وعمر وناهيك بهما من الحديث فانهما لما سمعاه قالا له امسيت يا ابن ابي طالب مولى كل مؤمن ومؤمنة اخرجه الدارقطني واخرج ايضا انه قيل لعمر انك تصنع بعلي شيئا لا تصنعه باحد من اصحاب النبي فقال انه مولاي پس اگر انحضرت رو انكار مجيء مولى بمعنى اولى از ارواح ائمه لغويين وثقات مفسرين وعلماي متبحرين شرمي وازرمي ودامن نگير نشده بود كاش از مخالفت جناب شيخين مي ترسيدند واز تسفيه وتحميق وتجهيل حضرت شان بر خود مي لرزيدند ليكن در مقام تعاند شيعه ورد الزامات شان نه از انكار واضحات وابطال افادات ائمه ثقات

تنزيل هذه العبارة على الكتابين ... الامامة
الفصل الاول في ... علي عليه السلام
جواب الشبهة ... من الفصل الخامس من الباب الاول

وا نمودن از مخالفت و معاندت ائمه و خلفای خود حسابی بر نمیدارند و عجب است از تهافت و تناقض ابن حجر که هرگاه بتصریح خود شیخین از مولی معنای اولی فهمیده اند باز چرا انکار مجیء مولی بمعنای اولی نموده و نیز از دلائل قاطعه بر مجیء مولی بمعنی اولی و بودن مولی بهمین معنی در حدیث غدیر آنست که در بعض طرق این حدیث بجای من کنت مولاه لفظ من کنت اولی به من نفسه کما فی السیف المسلول و مفتاح النجا نقلا من الطبرانی بروایة ابی الطفیل و زید بن ارقم وارد شده و در بعض آن من کنت ولیه و اولی بنفسه کما فی تذکرة خواص الامة پس بمقتضای الاحادیث یفسر بعضها بعضا تصریح این طرق واضح کردید که مراد از مولی در حدیث غدیر اولی است پس از تعصب این حضرات پیش که شکایت توان برد که با وصف شهرت مولی بمعنی اولی و وقوع این استعمال در قرآن و سنت و تصریحات ائمه لغویین بآن و فهمیدن جناب شیخین آنرا و ثبوت آن بتفسیر طرق حدیث غدیر عناد و لداد پیش گرفته و جلباب حیا از رخ برافکنده با نکار آن می پردازند و بندای جهوری جار می زنند که هرگز مولی بمعنی اولی در لغت عرب نیامده باد خوش این انصاف و تشنیعها بجز احکم الحاکمین از که توان خواست فالی الله المشتکی و علاوه برین همه ائمه لغویین و ثقات متعصبین اهل سنت تصریح کرده اند که از جمله معانی حقیقیه لفظ مولی متصرف فی الامور و سید و مالک است و این قدر هم برای استدلال اهل حق کافی است ضرور نیست که مولی را بمعنی اولی بالتصرف بگیریم چه حاصل اولی بالتصرف و متصرف فی الامور و سید متحد است چنانچه از کلام جناب سید مرتضی علیه الرحمه ظاهر شده صاحب صواعق محرقه گفته لا نسلم ان معنی المولی ما ذکروه بل معناه الناصر لانه مشترک بین معان کالمعتق و العتیق و المتصرف فی الامر و الناصر و المحبوب و هو حقیقة فی کل منها انتهی ابن اثیر در نهایه و محمد بن طاهر فتنی در مجمع البحار کما نقل الرشید فی الایضاح ایضا فرموده اند و قد تکرر ذکر المولی فی الحدیث و هو اسم یقع علی جماعة کثیرة فهو الرب و المالک و السید و المنعم و المعتق و الناصر و المحب و التابع و الجار و ابن العم و الحلیف و العقید و الصهر و العبد و المعتق و المنعم علیه انتهی پس هرگاه بودن مولی بمعنی سید و متصرف فی الامر ثابت کردید انکار از مجیء مولی بمعنای اولی فائده نبخشید و سعی ایشان در رد و ابطال آن هباء منثورا کردید چه غرض اهل حق همین است که لفظ مولی بر معنای امام دلالت دارد و آن بر هر تقدیر ثابت خواه لداد و عناد را ترک کرده و از تفضیح خویش بمعارضه و مقابله ائمه عربیت باز آمده مولی را بمعنای اولی گویند و خواه از راه سخن پروری از تلفظ بمثل الفاظ اهل حق شرم کرده بنوع دیگر اقرار بمطلوب ایشان کنند و مولی را بمعنای سید و متصرف فی الامر گویند قوله بلکه گفته اند مفعل بمعنی افعل هیچ جا در هیچ ماده نیامده چه جای این ماده علی الخصوص اقول اینهم از اکاذیب صریحه لا زمانست که در جواب حدیث غدیر قربة الی الله مرتکب آن گردیده اند انفا بنص ائمه عربیت ثابت کردیده که مفعل بمعنای افعل آمده که مولی را بمعنای اولی گفته اند پس بحمد الله آمدن مفعل بمعنای افعل و درین ماده بالخصوص ثابت کردید و بهتان

56

بحث حدیث غدیر مرقسم ثانیه

جوابات شاه عبدالعزیز مشتمل بر الفصل الخامس من الباب الاول

دروغ شاه صاحب

بهتان شاه صاحب هباء منثورا کردید قوله الا ابو زید که او نیز تجویز نموده الخ اقول حصر مجوزین و مثبتین مجیء اولی بمعنای اولی در ابو زید کذب محض است چه بسیاری از ائمه لغویین بآن تصریح کرده اند کما علمت آنفا و معهذا اعتراف جناب شاه صاحب بتجویز ابو زید هم غنیمت است که خواجه کابلی مکابره بپایان رسانیده ثبوت مجیء مولی بمعنی اولی از ابو زید هم منع کرده حیث قال و ما روی عن ابی عبیدة لم یصح انتهی پس لله الحمد و المنة که کذب خواجه کابلی باعتراف مولای راسخ الولائی او ثابت شد قوله لکن جمهور اهل عربیت او را تخطیه کرده اند الخ اقول هرگز جمهور اهل عربیت تخطیه قائل این قول نکرده اند و المدعی مطالب بالدلیل و اگر احدی از اهل عربیت تخطئه این تجویز میکرد از چی چنان با وصف مسیس حاجت و شدت تجسس و تفحص کثرت و اهی نقل آن نمیکرد و فقط باوهام واهیه و نفع اقوال ثابته میخواست و بمحض عدم ذکر دیگران متمسک میشد آری جمعی از علمای ثقات سنیه و معتمدین مفسرین و ائمه لغویین قائل این قول گردیده از اکراین را تخطیه باشد فلا مشاحة فی الاصطلاح بالجمله قائلین مجیء مولی بمعنای اولی بسیاری از ائمه عربیت و تفسیر اند از انجمله ابو عبیده و اخفش و زجاج و علی بن عیسی و کلبی و فراء و مبرد و ابن الانباری و جوهری صاحب صحاح و از متاخرین بیضاوی و بغوی و ابو البرکات نسفی و ابن السمین شافعی و جلال الدین سیوطی و ابن الصباغ و محمد بن طلحه و سبط ابن الجوزی و غیر ایشان پس تحیر است که جناب شاه صاحب در مقام رد و ابطال قول ابو زید که بسیاری از ائمه موافق او هستند بچنین حرف واهی متمسک گردیده از ایراد شاهد و دلیل اعراض فرموده اند الی حاصل ادعای تخطیه جمهور اهل عربیت این قول را کذب و بهتان محض است و هرگز خطای او واقعیت ندارد و او لی سند منی هم چنین دعوی دروغ بر زبان نتوان آورد چه جا علمای فاضل و کلامی مدقق قوله و گفته اند که اگر این قول صحیح باشد لازم آید که بجای فلان اولی منک مولی منک گویند الخ اقول این قول واهی را متعصبین غیر متدبرین مثل رازی و امثال او گفته اند و جناب شاه صاحب از راه دیانت کوار آنرا منسوب بجمهور اهل عربیت نموده اند و جناب سلطان العلماء دام ظلهم العالی بجوابش فائده فرموده و نوشته که استعمال مولی بمعنی اولی ثابت و شائع و ذائع است بنقل ثقات عربیت مراد اینست که مولی اسم است بمعنی اولی لا انه صفة بمعناه لیرد انه لیس صیغة اسم التفضیل و لا یستعمل استعماله و ایضا صحت اقتران لفظی بلفظی دیگر از عوارض الفاظ است نه معانی پس جائز است که معنی و لفظ متحد باشد مع عدم جواز اقتران احدهما بما یقترن به الآخر استعمال لا تشا صلی بمعنی دعا است و یقال صلی علیه دون دعا علیه و شیخ رضی براو فقه علم و معرفت تصریح کرده حالانکه علم متعدی بدو مفعول است دون المعرفة و کذا یقال انک عالم لا ان انت العرف و یقال نظر لی و رای لی و بعض رایته دون نظرته کما اقر به الرازی ایضا و جاء جاء فی غیر زید لا جاء فی الاذید و عندی درهم غیر جید لا الاجید و نظائر این بسیار است و توهم نشود که مولی

57

دروغ شاه صاحب

ص

دروغ شاه صاحب ۵

دروغ شاه صاحب ۶

واولی بحسب ماده اشتراک دارند بخلاف تلک فشواهد زیرا که این فرق فائده ندارد چه کلام در اتحاد معنی بوده نه اشتراک بحسب
ماده و هدی قائل نشده که اتحاد معنوی با اشتراک مادی موجب صحت اقتران احدهما بما یقترن به الآخر است پس فرق غیر
مفید باشد قوله ونیز گفته اند که تفسیر ابو عبیده بیان حاصل معنی است الخ اقول مردود است بانکه اگر مراد ابو عبیده بیان
حاصل معنی میبود فخر رازی هرگز نمیگفت که نزد ابو عبیده وابن الانباری لفظ مولی بمعنی اولی است در نهایة العقول میفرماید
الیس ان اباعبیدة وابن الانباری حکما بان لفظ المولی للاولی و در تحقیق معانی الفاظ رجوع بهمین ائمه فن آورده
میشود هرگاه ایشان لفظی را بلفظی تفسیر میکنند حکم میکنیم که این لفظ این معنی وارد اگر همین احتمال هر جا پیدا کرده شود که شاید
مراد بیان حاصل معنی است هرگز معنای لفظی ثابت نگردد وفی عماد الاسلام وایضا تفسیر المولی بالاولی دون
الاحق والاحری مع کونهما بمعناه قرینة قویة علی ان غرض ابی عبیدة واضرابه تفسیر المولی بحسب المعنی الحقیقی
لان مادة المولی والاولی واحدة دون الاحق والاحری انتهی وقطع نظر ازین همه مدعای ما اینست که مولی بمعنی
اولی می آید خواه اولی از معانی حقیقیه باشد یا مجازیه مشهوره وچون لفظ مولی مشترک است قرینه در هر دو صورت مطلوب خواهد شد
وقرائن جلیه بر این اراده بسیار است که بیان بعضها قوله دوم اگر مولی بمعنی اولی هم باشد اصلا اولی بالتصرف قرار دادن
از کدام لغت منقول خواهد شد اقول افاد الوالد الماجد قدس الله نفسه فی جوابه جوابش آنست که قوله علیه السلام الست
اولی بکم که در اول این حدیث واقع شده قرینه اینمعنی است زیرا که مراد از آن نمیتواند شد مگر اولی بتصرف چنانچه حق تعالی شانه
فرموده النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و زمخشری در تفسیر این آیه گفته است که نبی اولی است بمؤمنان در هر چیزی
از امور دین و دنیا و هرگاه که قوله علیه السلام من کنت مولاه فهذا مولاه بعد قول مذکور واقع شده ومعنون بمصدر باشد
بحرف فاء تفریع که دلالت بر بودن فرع قول اول کند مراد از لفظ مولی نتواند شد مگر اولی بتصرف واحتمالات دیگر باطل باشند
نقض قوله تعالی ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه صحیح نباشد لظهور الفرق بین الموضعین وحقیر میگویم
که مجمل واقعه غدیر که از روایات واحادیث حضرات اهلسنت ملخص میشود اینست که اولا حق تعالی وحی فرستاد بجناب رسالت
مآب که مولائیت جناب امیر را بخلق رساند و آنحضرت از تبلیغ آن خوف نمود که مبادا مردم فساد و فتنه آغاز نهند و از تنهائی
خود بجهت قلت مخلصین تنگدل گردید و بعلم الیقین دانست که مردم بی یقین تکذیب آنجناب خواهند کرد پس بعرض پروردگار
رسانید که چگونه من این رسالت را برسانم حالانکه من تنها هستم پس حقتعالی در جواب این عرض آنحضرت ارشاد نمود که این
رسالت را برسان و خدا حفظ تو از شر اعدا خواهد نمود و اگر این رسالت را تبلیغ نخواهی کرد پس هیچیک از رسالتهای ما
تبلیغ نکرده باشی و چون این ارشاد بهدایت بنیاد که غرض از آن اظهار نهایت عظمت وجلالت این رسالت بوده نازل شد

شد و آنموضع قابل نزول وتوقف نبوده که هوا در نهایت حرارت وگرمی بوده که مردمان استظلال بدواب و چادرها میکردند وآن
مقام مشتمل بر کثرت اشواک وخس وخاشاک هم بوده پس جناب رسالتمآب حکم بصاف کردن آنموضع فرمود پس آنموضع را صاف
نمودند ونیز منبری از کجاوه ها ترتیب دادند وصحابه که درین وقت حاضر بودند یک لکهه و بیست هزار بوده اند ومثل این اجتماع
کمتر اتفاق افتاده ومظنون بوده که بعد آن اتفاق خواهد افتاد که حج آخرین بود و زمان زمان قرب ارتحال نبوی از دار فانی
بریاض قدس پس آنجناب حکم باجتماع مردم داد تا آنکه کسانیکه پس مانده بودند رسیدند وآنانکه پیشتر رفته بودند باز گردیدند و هرگاه
مردم جمع شدند برین منبر تشریف برد وجناب امیر را برابر خود ایستاده فرمود وآنجناب را بحدی بلند نمود که بیاض زیر بغل
اقدس نمایان گردید وجناب امیر علیه السلام را همه کس دیدند پس ارشاد نمود که ای مردم بتحقیق که خبر داده مرا خدای تعالی که زنده نمی ماند
هیچ نبی مگر نصف عمر آن نبی که قبل او بوده باشد ومن گمان دارم که عنقریب خوانده شوم پس اجابت دعوت او نمایم و
من سوال کرده خواهم شد وشما هم سوال کرده خواهید شد پس شما چه میگوئید یا خواهید گفت پس مردم بعرض رسانیدند که گواهی میدهیم
که تو تبلیغ کردی وکوشش فرمودی ونصیحت بکار بردی پس حقتعالی ترا جزای خیر داد و چون باینمعنی اعتراف کردند آنحضرت
ارشاد نمود که آیا گواهی نمیدهید که خدائی نیست سوای خدای برحق ومحمد بنده اوست وجنت حق است ونار حق است
وموت حق است وروز قیامت آمدنی است وتحقیق که پروردگار مبعوث خواهد کرد مردگان را از قبور مردم گفتند که بلی هست
وهرگاه باین امور که مشتمل بر سایر اصول دینیه جز امامت بود اعتراف و اقرار از مردم گرفت خطاب بسوی حق تعالی کرد وگفت
که بار الها تو بر این اقرار واعتراف ایشان گواه باش وباز خطاب بمردم کرده فرمود که ای مردم بتحقیق که من اولی بشما از نفسهای
شما نیستم گفتند بلی باز آنحضرت ارشاد نمود که بتحقیق که حق تعالی مولای من است ومن مولای مؤمنین هستم ومن اولی هستم
از ایشان بنفسهای ایشان پس هر کسیکه من مولای او هستم پس این علی علیه السلام مولای اوست وباز دعا در حق معادیان
ومبغضان جناب امیر بموالات ومعادات نمود وباز حکم بتمسک ثقلین یعنی قرآن شریف واهلبیت داد وارشاد فرمود
که ایشان بحکم الهی جدا نخواهند شد تا روز قیامت وهرگاه جناب رسالتمآب این رسالت برسانید آیه الیوم اکملت
لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا نازل شد یعنی بجهت ابلاغ این رسالت
حق تعالی فرمود که امروز کامل کردم من دین شما را وتمام نمودم بر شما نعمت خود را وپسندیدم برای شما دین اسلام را پس
مولائیت جناب امیر را موجب کمال دین وتمام نعمت وپسندیدن دین اسلام قرار داد وجناب رسالتمآب بعد نزول این
آیه فرحان وشادان شد وتکبیر برخواند وگفت که الله اکبر است که اکمال دین نمود واتمام نعمت فرمود ورسالت
من پسندید وبولایت علی بن ابیطالب بعد من راضی شد وبعد این چون حسان بن ثابت که شاعر ومادح جناب

حدیث غدیر خم

رسالت مآب بود اینحال فرح مآل بدید و این واقعه جدیده مسرت انتما ملاحظه کرد از آنحضرت اجازت خواست که در باره جناب امیر اشعاری که متضمن مدح و ثنای آنجناب در گفتار آید از خود منظوم نماید پس حسب اجازت آنحضرت ابیاتی متضمن واقعه غدیر منظوم ساخت و تصریح بامامت جناب امیر از زبان اقدس نبوی در آن درج نمود و مولی را بمعنای امام و خلیفه حمل نمود و نیز آنحضرت حکم فرمود که جناب امیر در خیمه علیحده بنشیند و عامه اصحاب و ازواج آنحضرت تهنیت و مبارکباد بخدمت جناب امیر بجا آرند و حضرت شیخین هم ولو کرها و جبرا بجناب امیر علیه السلام سرور و فرحت بی اندازه تهنیت و مبارکباد گفتند و هنیئا لك یا ابن ابیطالب اصبحت و امسیت مولای و مولی کل مؤمن بر زبان آوردند و حق تعالی بجدی تاکید و توثیق این عهد و پیمان خصوصا در حق خلیفه ثانی بعمل آورد که حضرت جبرئیل را بصورت بشر متمثل کرده فرستاد که آنجناب بعمر ابن الخطاب بصریح خطاب فرمود که جناب رسالتمآب عقدی بسته است که نمیشکند آنرا مگر منافق پس خوف کن و بترس که تو آنرا بشکنی و عمر این حکایت را بجناب رسالتمآب عرض کرد و آنجناب ارشاد نمود که این قائل جبرئیل بوده که برای تاکید عهد من و ربایقلعی مشافهه بشما این کلام گفته و حق تعالی تعظیم و تبجیل یوم غدیر که در آن نصب جناب امیر واقع شده بامرتبه نمود که ثواب صوم آنروز را مثل ثواب شصت ماه قرار داد و هرگاه خبر نصب حضرت رسالتمآب جناب امیر را در بلاد و قری شایع گشت تیره بختی آنرا شنید و بجوش حسد و از کبر و غرور با نکار آن برخاست و نجابت مرتبه آنرا مکروه داشت بخدمت نبوی حاضر گردید و گفت که ما سا از احکام ترا و اقرار بتوحید و اعتراف برسالت و بجا آوردن صلوة و زکوة و حج قبول کردیم و بان راضی نشدی تا آنکه مرد و پهلوی ابن عم خود را بروی رشتی دادی او را بر ما تفضیل دادی و من کنت مولاه فعلی مولاه در حق او گفتی آیا این را از جانب خود گفتی یا از جانب خدا آنجناب ارشاد نمود که این حکم از جانب خدا است و آن بدبخت معاند از خدمت آنجناب برگشت و گفت که بار الها اگر چیزیکه جناب رسالتمآب ارشاد نمود حق باشد پس حجاره یعنی سنگ از آسمان بافرو گیر مرا عذابی الیم پس بجای خود نرسیده بود که حق تعالی سنگی انداخت پس بر سر او بیفتاد و از دبر او بیرون گردید و آن شقی بجهنم شتافت پس حق تعالی آیه سئل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع که مشعر باین واقعه است نازل فرمود پس نمی پندارم که هرگز عاقلی از عقلای عالم و مردی از افراد بنی آدم جز حضرات سنیه این واقعه عظیمه را که در آن خدا و رسول چنین اهتمام بلیغ بکار بردند و همچو توثیقات و تاکیدات در آن بعمل آوردند بر ماورای نصب جناب امیر برای امامت بر محلی دیگر فرود آرد و از حق صریح و صدق صحیح دست بردارد و بمقولات حضرات گوش کند که مراد جناب رسالتمآب از حدیث غدیر این بود که جناب امیر علیه السلام محب و ناصر مؤمنین است یا مراد از آن محض ایجاب محبت آنحضرت است الی غیر ذلک من الاحتمالات التی لا تحتملها الروایات و لا تقبلها ارباب الدرایات و هرگاه این کلام مجمل شنیدی حالا کلام تفصیلی باید شنید پس باید دانست که وجوه دلالت حدیث غدیر بر امامت و خلافت حضرت

٦٠

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسیار است بعضی از آن درینجا بمعرض عرض می آید بسمع انصاف باید شنید اول آنکه آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمك من الناس در واقعه غدیر خم نازل شده محدثین جلیل الشان و علمای اعیان نزول این آیه در این واقعه روایت فرموده اند مثل ابن مردویه و ابن ابی حاتم و ابن عساکر و عبد الرزاق و ثعلبی و واحدی و رازی و سیوطی و جمال الدین محدث و سید علی همدانی و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی و محمد بن طلحه شافعی و ابن الصباغ در تفسیر در منثور سیوطی که مجدد دین نبوی در مائه تاسعه بوده در تفسیر این آیه مذکور است اخرج ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر عن ابی سعید الخدری قال نزلت هذه الآیة یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك علی رسول الله صلی الله علیه و آله یوم غدیر خم فی علی بن ابیطالب و اخرج ابن مردویه عن ابن مسعود قال کنا نقرء علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك ان علیا مولی المؤمنین و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمك من الناس و جمال الدین محدث که در سلسله مشایخ اجازه فاضل مخاطب داخل و بودن او از اکابر مشایخ محدثین اهلسنت از رفاه شرح مشکوة علی قاری ظاهر و از لعین خود کرد و فضائل جناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام تصنیف آن از اعاظم مثوبات نموده بعد ذکر حدیث غدیر و قصه حارث گفته اقول اصل هذا الحدیث سوی قصة الحارث تواتر عن امیر المؤمنین علیه السلام و هو متواتر عن النبی صلی الله علیه و آله ایضا رواه جمع کثیر و جم غفیر من الصحابة فروی ابن عباس و لفظه قال لما امر النبی ان یقوم بعلی بن ابیطالب المقام الذی قام به فانطلق النبی صلی الله علیه و آله الی مکة فقال رأیت الناس حدیثی عهد بکفر بجاهلیة و متی افعل هذا به یقولون صنع هذا بابن عمه ثم مضی حتی قضی حجه ثم رجع حتی اذا کان بغدیر خم انزل الله عز و جل یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك الآیة فقام مناد فنادی الصلوة جامعة ثم قام و اخذ بید علی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی که بنص فاضل رشید در ایضاح از عظمای اهل سنت است در مفتاح النجا در ذکر آیات نازله در حق جناب امیر گو بعد ایراد این کلمه بلیغه گفته الآیات النازلة فی شان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه کثیرة جدا لا استطیع استیعابها فاوردت فی هذا الکتاب لبها و لبابها و اخرج ابن مردویه عن زر عن عبد الله رض قال کنا نقرء علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك ان علیا مولی المؤمنین و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمك من الناس و اخرج عبد الرزاق الرسعنی عن ابن عباس رض قال لما نزلت هذه الآیة یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك اخذ النبی صلی الله علیه و آله بید علی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و اخرج ابن مردویه

٦١

حديث غدير خم

عن ابي سعيد الخدري رض مثله وفي آخره فنزلت اليوم اكملت لكم دينكم الآية فقال النبي الله اكبر على اكمال الدين
واتمام النعمة ورضى الرب برسالتي والولاية لعلي بن ابيطالب ومحمد بن طلحه در مطالب السئول گفته وقال الامام ابو الحسن
علي الواحدي في كتابه المسمى باسباب النزول بر فعه بسنده الى ابي سعيد الخدري رض قال نزلت هذه الآية يا ايها الرسول
بلغ ما انزل اليك من ربك يوم غدير خم في علي بن ابيطالب ع وابن صباغ در فصول مهمه گفته روى الامام ابو الحسن
الواحدي في كتابه المسمى باسباب النزول بر فعه بسنده الى ابي سعيد الخدري قال نزلت هذه الآية يا ايها الرسول
بلغ ما انزل اليك من ربك يوم غدير خم في علي بن ابيطالب عليه السلام ودر تفسير ثعلبي كه نسخه كهنه آن بخط عرب مزين
باجازات علماء پيش فقير بفضله تعالى موجود است در ذكر اختلاف شان نزول اين آيه مذكور است قال ابو جعفر محمد بن علي
معناه بلغ ما انزل اليك من ربك في فضل علي بن ابيطالب فلما نزلت هذه الآية اخذ رسول الله صم بيد علي فقال
من كنت مولاه فعلي مولاه اخبرنا ابو القاسم يعقوب بن احمد بن السرى انا ابو بكر محمد بن عبد الله بن محمد نا ابو مسلم
ابراهيم بن عبد الله الكجي نا حجاج بن منهال نا حماد عن علي بن زيد عن عدي بن ثابت عن البراء قال لما نزلنا مع
رسول الله م في حجة الوداع كنا بغدير خم فنادى ان الصلوة جامعة وكسح للنبي م تحت شجرتين فاخذ بيد علي
فقال الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى يا رسول الله م قال الست اولى بكل مؤمن من نفسه قالوا
بلى قال هذا مولى من انا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه قال فلقيه عمر فقال هنيئا لك يا ابن ابيطالب
اصبحت وامسيت مولى كل مؤمن ومؤمنة اخبرنا ابو محمد عبد الله بن محمد القائني نا ابو الحسين محمد بن
عثمان النصيبي نا ابو بكر محمد بن الحسن السبيعي نا علي بن محمد الدهان والحسين بن ابراهيم الجصاص نا حسين بن حكم
نا حسن بن حسين عن حيان عن الكلبي عن ابي صالح عن ابن عباس في قوله تعالى يا ايها الرسول بلغ ما انزل
اليك من ربك الآية قال نزلت في علي امر النبي م ان يبلغ فيه فاخذ رسول الله م بيد علي فقال من كنت مولاه
فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه انتهى بلفظه ودر مودة القربى تصنيف سيد علي همداني مسطور است
عن البراء بن عازب رض قال اقبلت مع رسول الله ص في حجة الوداع فلما كان بغدير خم نودي الصلوة جامعة فجلس
رسول الله م تحت شجرة واخذ بيد علي فقال الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى يا رسول الله م فقال الا
من انا مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فلقيه عمر رض فقال هنيئا لك يا علي بن ابيطالب اصبحت
مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة وفيه نزلت يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك الآية وفخر رازي
در بيان اقوال شان نزول اين آيه گفته العاشر نزلت هذه الآية في فضل علي ع ولما نزلت هذه الآية اخذ بيده وقال

حديث غدير خم

قال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فلقيه عمر رض فقال هنيئا لك يا ابن ابيطالب
اصبحت مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة وهو قول ابن عباس والبراء بن عازب ومحمد بن علي انتهى وظاهر است
كه صرف ارشاد باسناد وحضرت امام محمد باقر عليه السلام كه از ائمه طيبين اهلبيت طاهرين وخزان وحي يزداني وحاملين اسرار رباني
اند با تجاين آيه در روز غدير در فضل جناب امير نازل شده كافي وبسند است وحضرات اهلسنت مجال انكار وطاقت تكذيب
آن ندارند مگر آنكه تقليد اسلاف متعصبين خويش گزينند وامن از دين وايمان بر چينند واز مخالفت در روا قوال
اهلبيت حسابي بر ندارند بلكه از غايت جسارت وخسارت مثل سيوطي در لآلي مصنوعه وشيخ علي بن محمد بن العراق در تنزيه الشريعه
وشيخ رحمت الله در مختصر آن عياذا بالله در صدد قدح وجرح حضرات اهلبيت بر آيند وقصب مسابقت در مضمار
عداوت ومناصبت بربايند ليكن اين را چه توانند ساخت كه صحابه عدول مثل ابن عباس وبراء بن عازب قائل بنزول اين
آيه در واقعه غدير خم اند وابي سعيد هم ميفرمايد كه اين آيه در غدير در حق جناب امير نازل شده وابن مسعود كه پرده از روي
كار بر مي اندازد وقيل وقال را گنجايشي نميگذارد وباجهار واعلان مي فرمايد كه در متن آيه ذكر مولائيت جناب امير عليه السلام بود
ودر عهد رسول خدا م اين آيه را بهمين نحو مي خواندند وهرگاه اين همه را دريافتي پس بدانكه نزول اين آيه در واقعه غدير دليل
صريح است بر آنكه اين آيه كريمه در تاكيد تبليغ خلافت آنجناب نازل شده ومراد از حديث غدير تبليغ خلافت آنجناب بود
زيرا كه تاكيد كردن او تعالى شانه جناب رسالتمآب را بآنكه اگر تبليغ اين رسالت نميكني هيچ رسالتي تبليغ نكرده باشي دليل است
بر آنكه مراد ازين رسالت وامامت جناب امير عليه السلام است ولنعم ما قال العلامة الشستري في احقاق الحق ومما
يدل على ذلك دلالة صريحة ان ابلاغ محبة اهل البيت ونصرتهم ونحو ذلك مما احتمله الناصب بعد ما سبق
ابلاغهما منه م مكررا لا يوجب التاكيد والمبالغة من الله تعالى في ذلك بحيث يخاطب نبيه بانه اذا لم يفعل
ذلك كان كمن لم يبلغ شيئا من احكامه تعالى فتعين ان يكون المراد ابلاغ حكم يتحقق بابلاغه ابلاغ مجموع
الاحكام وباكمال الدين واتمام الانعام وانه هو الحكم الذي كان صعبا انقياده على الاقوام من تعيين مصداق
الاصل الخامس من اصول دين الاسلام بنصب علي عليه السلام لاظهار امامته ووجوب طاعته على الانام لما علم ان
قلوب القوم كانت مملوة من بغض علي عليه السلام بقتله لآبائهم واخوانهم واولادهم واقاربهم في غزوات النبي
عليه الصلوة والسلام كما تضمنه الرواية السابقة من الثعلبي وغيره من الاعلام فكانه تعالى قال بلغ ما انزل
اليك من الامر الايجابي العزمي في تعيين علي للامامة فان لم تفعل واهملت فيه كنت كمن لا يبلغ الكل ونظير
ذلك ان المكلف بجميع ما جاء به النبي صلى الله عليه وآله وسلم لو لم يؤمن بجميع ما جاء به وآمن بالبعض وكفر بالبعض

الاخر کان کمن لم یؤمن بشیء مما جاء به ثم انه تعالی لما علم ان ذلک الخطب کان صعبا علی النبی محذرا من اضغان
القوم قال لتوطین النبی و تسلیته و عدم مبالاته منهم والله یعصمک من الناس فقد تم النص و اندفع الاحتمال
الذی قصد الشیخ الحساس ان یوسوس به فی صدور عوام الناس و تنگ دل شدن جناب رسالتمآب از تبلیغ این آیت
و خوف کردن آنحضرت که مبادا موجب فتنه و فساد و ثوران و هیجان عداوت اهل عناد گردد چنانچه از روایت جمال الدین ظاهر
و در در منثور مسطور است اخرج ابو الشیخ عن الحسن ان رسول الله قال ان الله بعثنی برسالة فضقت بها
ذرعا و عرفت ان الناس مکذبی فوعدنی لابلغن او لیعذبنی فانزلت یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک و اخرج عبد بن حمید و ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ عن مجاهد قال لما نزلت بلغ ما انزل الیک من
ربک قال یا رب انما انا واحد کیف اصنع یجتمع علی الناس فنزلت و ان لم تفعل فما بلغت رسالته از براهین واضحه
و دلائل ساطعه است بر آنکه این رسالت امری بود عظیم که قبول آن بر طبع صحابه کبار ناگوار و دشوار بوده نه از امور سهله فرعیات
که صدها امور مثل آن جناب رسالتمآب تبلیغ فرموده و گاهی خوفی نکرده و ایجاب محبت جناب امیر ظاهر است که چنین امری نبود
که در تبلیغ آن جناب رسالتمآب خائف و دل تنگ شود و از مردم خوف کند که بارها آنرا ارشاد نموده و سوای این فائده دیگر پس
جلیل از هر دو حدیث در منثور واضح شد که آن دلالت دارد بر کمال سوء باطن و خبث سریرت اکثر ایشان و نهایت بی‌ادبی و قبحیت
شان که جناب رسالتمآب از تبلیغ رسالت حق تعالی دل تنگ شده و دانست که ایشان تکذیب وحی الهی و حکم آنجناب خواهند
کرد و بر آنجناب انبوه خواهند آورد و آنجناب را تنها خواهند گذاشت پس حق تعالی وعده حفظ و عصمت از شر ایشان نمود
و اگر حضرات اهل سنت بمکابره گویند که این خوف از صحابه نبود بلکه از کفار بود پس مردود است باینکه کسانی را که جناب رسالتمآب
این حکم تبلیغ نموده در یوم غدیر همه شان مسلمین بودند و از صحابه معدود و کفار در آنجا کی بودند که بایشان تبلیغ حکم فرموده باشد
و اگر گویند که چون در جمله صحابه منافقین بودند لهذا خوف جناب رسالتمآب از ایشان باشد پس باز مطلوب ما حاصل است
که اکثر صحابه منافقین بودند که جناب رسالتمآب در حیات خود هم از ایشان خائف بود و بعد وفات آنسرور دین نبوی را درهم
و برهم کردند و مخلصین و مؤمنین اقل قلیل بودند چه ظاهر است که اگر مخلصین بسیار بودندی چرا آنجناب از منافقین چند که
قلیل و ذلیل بودند خوف میفرمود و میگفت انما انا واحد کیف اصنع یجتمع علی الناس پس معلوم شد که مخلصین بمرتبه
کم بودند که آنجناب در مقابله منافقین خود و ایشان را تنها قرار داده و فیه مقنع و کفایة لمن له فهم و درایة و معهذا کله
در حدیث جمال الدین تصریح مرکبست باینکه خوف جناب رسالتمآب از صحابه مسلمین بوده که ایشان را حدیث العهد بالکفر و
الجاهلیة گفته و ظاهر است که در حق کفار این لفظ را اطلاق نتوان نمود بالجمله این روایات که در اینجا مذکور شد نصوص قطعیه

قطعیه و بینات یقینیه است بر اینکه در یوم غدیر نصب جناب امیر بر خلافت و امامت واقع شده و حکمیکه حق تعالی با بلاغ
آن جناب رسالتمآب را مامور فرموده استخلاف آنحضرت و نصب آنجناب بر این مقام جلیل الشان بود چه بدیهی است که صرف در
ایجاب محبت جناب امیر علیه السلام که حالا جناب رسالتمآب آنرا در ضمن ایجاب محبت صحابه و اهلبیت علی العموم و بتصریح اسم مبارک
آنحضرت بالخصوص ارشاد نموده چنین اهتمام نمودن و دیگر احکام را که مثل آن یا افضل و اهم از آن بوده ترک نمودن از شان حکیم شفیق
نهایت بعید و مستعجب بلکه مستحیل و ممتنع و معهذا خوف فرمودن جناب رسالتمآب درین باره معنائی نداشت چه قبل ازین بارها
ایجاب محبت جناب امیر علیه السلام و دیگر اهلبیت فرموده و هرگز خوف تکذیب از صحابه و مجتمع شدن و هجوم آوردن و ضرر رسانیدن
ایشان ننموده حالانکه عهد صحابه بجاهلیت و کفر قریب تر بود پس چگونه آنحضرت در آخر حیات شریف خود که در آنوقت گونه بعد از کفر و
جاهلیت برای صحابه حاصل شده بود از ایشان خوف تکذیب نماید و ظن وقوع ایذا و ضرر از ایشان در خاطر اقدس ساند و در جواب
الهی عذر خوف از ایشان بمعرض عرض رساند و آن عذر مقبول جناب باری یافته و او تعالی هم تصدیق مظنون آنحضرت نماید که وعده
حفظ از شر ایشان برای اطمینان آنحضرت بفرماید پس ثابت شد که این امر بسیار مهم و عظیم المنزلة و جلیل الشان و از سائر امور تبلیغیه
اهم و اعظم بوده و در نفوس صحابه آنقدر گران و ناخوش بود که آنجناب هم در ابلاغ آن خوف ایذا و ضرر از جانب ایشان فرموده باوصف
آنکه در ابلاغ سائر احکام اصلیه و فرعیه که احصای ندارد این خوف حاصل نشد و گاهی این عذر در آن راه نداد و گاهی گمان تکذیب و
ضرر رسانیدن صحابه با بلاغ آن بیان نفرموده و ظاهر است که این امر نیست مگر استخلاف حضرت امیر علیه السلام بنص صریح و اخذ بیعت
آنجناب از مردم و متوهم نشود که امر امامت جناب امیر را هم قبل ازین جناب رسالتمآب بنابر ادعای شیعه مکرر ابیان فرموده
پس می باید که امر امامت هم مراد نباشد زیرا که غرض ما آنست که می باید که این امر بس عظیم و جلیل و نهایت کبیر الشان باشد و آن نیست
جز خلافت که در آن خوف ضرر و تکذیب متصور است بخلاف دیگر احکام جزئیه فرعیه که در آن تحقق این خوف غیر متصور و
این معنی بر مذهب سنیه زیاده تر روشن و واضح میگردد چنانچه از مشاهده مقالات شان در مدح و ثنای صحابه میتوان دریافت
و امر خلافت را اگرچه آنحضرت مکرر ارشاد فرموده باشد لیکن چون امر بس جلیل و عظیم بوده لهذا تحقق خوف در آن متصور و
معهذا الکلام گو خلافت و امامت جناب امیر را جناب رسالتمآب مکرر ارشاد فرموده لیکن آنچه در خم غدیر واقع شده امری جدید
بوده و آن استخلاف است بنص صریح و اخذ بیعت در قرب وفات چنانچه بلا تشبیه معمول سلاطین است که با وصفیکه بر
اولیای عهد خود بنصوص اشارات و تلویحات و تصریحات در اکثر اوقات نص میکنند لیکن معامله که با ایشان در قرب وفات
از استخلاف و نشانیدن بجای خود و اخذ بیعت و عهد امتثال فرمان شان از رعایا و برایا و تصفیف بمجمع کثیر بعمل می آید
آن امری دیگر می باشد که در حکم امر جدید است گویا الیوم نص بر خلافت واقع شده و گاهی متحقق نشده و بدیهی است که در

مطلق دلالت بر خلافت خواه نص باشد خواه اشارت و درچنین استخلاف بمشهد عظیم و اخذ بیعت فرق تفاوت بین السماء والارض است
و معهذا از حضرات سنیه می پرسم که خود شما را حکم کردیم بفرمائید که آن کدام امر بوده که جناب رسالت مآب در ابلاغ آن خوف خطر نمود
نموده و دانسته که صحابه تکذیب آنحضرت خواهند کرد و بر آنجناب انبوه خواهند کرد و آنجناب را تنها خواهند گذاشت و خواهند گفت
که تسمع ابن عمه مثل هذا اندک تامل کرده باید گفت که آیا آن امر همین بوده که جناب امیر محب و ناصر مسلمین یا محبوب ایشانست
بالجمله عاقل منصف را این دلالت قطعیه کافی است و برای مجادل متعصب آبهره و هیمان هم غیر شافی دوم آنکه آیه الیوم اکملت
لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا که بعد منصوب فرمودن جناب رسولخدا ص جناب
امیر را بر خلافت و امامت نازل شده نیز دلیل واضح است بر آنکه جناب رسولخدا ص در غدیر بر خلافت و امامت آنحضرت نص فرموده
ابن روزبهان از راه قلت تتبع یا تعصب انکار نزول این آیه در این روز کرده و آنرا از مفتریات شیعه انگاشته و جهش خبر این
نیست که علامه حلی علیه الرحمه در بسیاری از مقامات نهج الحق بجهت اشتهار این قسم احادیث و وجدان آن بکثرت در کتب اهلسنت
نام کتابی خاص ذکر نمی فرماید و درینمقام هم نام کتاب ذکر نفرموده و لهذا ابن روزبهان مفری یافته با انکار آن پرداخته حالانکه نزول این
آیت را درین روز اکابر محدثین اهلسنت روایت کرده اند چنانچه خود علامه حلی در منهاج الکرامه فرموده روی ابو نعیم
٦٦
باسناده الی ابی سعید الخدری قال ان النبی ص دعا الناس الی غدیر خم و امر ما تحت الشجر من الشوک فقم فدعا
علیا فاخذ بضبعیه فرفعهما حتی نظر الناس الی ابطی رسول الله ص ثم لم یتفرقوا حتی نزلت هذه الآیة الیوم اکملت
لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا فقال رسول الله ص الله اکبر علی اکمال الدین
واتمام النعمة ورضا الرب برسالتی وبولایة علی من بعدی ثم قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله انتهی و نطنزی و مغازلی و ابن مردویه و علی عاصمی و ابن عساکر و خطیب
هم نزول این آیه را درین روز روایت کرده اند ابو الحسن مغازلی در کتاب المناقب علی ما فی العمدة گفته اخبرنا ابو بکر احمد بن
محمد بن طاوان قال اخبرنا ابو الحسین احمد بن الحسین بن السماک قال حدثنی ابو محمد جعفر بن محمد بن نصیر
الخلدی حدثنی علی بن سعید بن قتیبة الرملی قال حدثنی ضمرة بن ربیعة القرشی عن ابن شوذب عن مطر
الوراق عن شهر بن حوشب عن ابی هریرة قال من صام ثمانیة عشر من ذی الحجة کتب له صیام ستین شهرا
وهو یوم غدیر خم لما اخذ النبی ص بید علی بن ابیطالب ع فقال الست اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی
یا رسول الله ص قال من کنت مولاه فعلی مولاه فقال عمر بخ بخ لک یا ابن ابیطالب اصبحت مولای و مولی
کل مؤمن و مؤمنة فانزل الله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و در خصائص نطنزی علی ما نقل مذکورست عن ابی هریرة

هریرة قال من صام ثمانیة عشر من ذی الحجة وهو یوم غدیر خم لما اخذ رسول الله ص بید علی ع فقال الست اولی
بالمؤمنین من انفسهم قالوا نعم یا رسول الله ص قال من کنت مولاه فعلی مولاه فقال عمر بن الخطاب بخ بخ یا ابن
ابیطالب اصبحت مولای و مولی کل مسلم فانزل الله الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت
ص
لکم الاسلام دینا کتب له صیام ستین شهرا و ابو محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی در زین الفتی فی شرح سورة هل اتی گفته اخبرنا
محمد بن ابی زکریا رحمه الله قال اخبرنا ابو اسمعیل بن محمد بن احمد الفقیه قال اخبرنا ابو محمد یحیی بن محمد العلوی
الحسینی قال اخبرنا ابراهیم بن محمد العامی قال اخبرنا حبشون بن موسی بن ایوب البغدادی قال حدثنا
علی بن سعید الشامی الرملی قال حدثنا ضمرة بن شوذب عن مطر عن شهر بن حوشب عن ابی هریرة قال من
صام یوم ثمانیة عشر من ذی الحجة کتب له صیام ستین شهرا وهو یوم غدیر خم لما اخذ رسول الله ص بید
علی بن ابیطالب قال الست اولی بالمؤمنین قالوا نعم یا رسول الله ص قال من کنت مولاه فعلی مولاه فقال
له عمر بخ بخ یا علی اصبحت مولای و مولی کل مسلم فانزل الله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم قلت و
اکثر الاخبار و اهل التفسیر علی ان قوله الیوم اکملت لکم دینکم انزل یوم العرفة ظاهرست که تعبیر ازین امر
٦٧
باکمال دین و اتمام نعمت دلیل واضحست بر آنکه درین روز امری بس جلیل و عظیم و فخیم واقع شده که بجهت آن اکمال دین و
اتمام نعمت حاصل گردیده و ظاهرست که آن نیست مگر امامت و خلافت جناب امیر علیه السلام که آن اصل اساس از اصول دین است
و بجهت آن دین و ایمان کامل میگردد و محتجب نماند که علاوه بر ثبوت نزول آیه اکملت لکم دینکم بروز غدیر از روایت نطنزی
و ابن مغازلی اینهم ثابت شد که یوم غدیر روزی است بسیار جلیل الشان عظیم القدر که ثواب صوم آن روز را حق تعالی
مثل ثواب شصت سال قرار داده و ای تبجیل و تعظیم اعظم من ذلک و از عقول اینجماعه عقول عجب نیست که بعد
سماع مثل این احادیث هم تن باعتراف امر حق ندهند بلکه دست رد و ابطال بر همه امارات و دلالات هم نهند و روایت ثواب
یوم یوم غدیر را دیگر اهلسنت هم نقل کرده اند سید علی همدانی در مودة القربی گفته عن ابی هریرة رض قال من صام یوم الثامن
عشر من ذی الحجة کان له کصیام ستین سنة کذا وهو الیوم الذی اخذ فیه رسول الله ص بید علی فی غدیر خم
فقال ص من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
وعن الامام الباقر عن ابائه علیهم السلام مثل ذلک بل یروی عن کثیر من الصحابة فی اماکن مختلفة هذا الخبر
انتهی و ابن کثیر شامی در تاریخ خود از جهت کثرت تعصب و عناد روایت نزول آیه الیوم اکملت لکم را که خودش از ثقات
و رواة صحاح نقل کرده حتما و جزما کذب و موضوع گفته و هذه عبارته فاما الحدیث الذی رواه ضمرة عن ابن

صح
المودة الخامسة
صفحه ٢٣

صح
فصل فی ایراد الحدیث
الدال علی انه ص خطب بمکان بین مکة
والمدینة فی رجعه من حجة الوداع قریب من
الجحفة یقال له غدیر خم [illegible]
نقل ابن کثیر [illegible]

[illegible]

شوذب من مطر الوراق عن شهر بن حوشب عن ابی هریرة قال لما اخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم بید علی قال من کنت مولاه فعلی مولاه فانزل الله عز وجل الیوم اکملت لکم دینکم قال ابو هریرة وهو یوم غدیر خم من صام یوم ثمانی عشر من ذی الحجة کتب له صیام ستین شهرا فانه حدیث منکر جدا بل کذب لمخالفته لما ثبت فی الصحیحین عن امیر المؤمنین عمر بن الخطاب ان هذه الآیة نزلت فی یوم الجمعة یوم عرفة ورسول الله صلی الله علیه وسلم واقف بها کما قدمنا وکذا قوله ان صیام یوم الثامن عشر من ذی الحجة وهو یوم غدیر خم یعدل صیام ستین شهرا لا یصح لانه قد ثبت ما معناه فی الصحیح ان صیام شهر رمضان بعشرة اشهر فکیف یکون صیام واحد یعدل ستین شهرا هذا باطل وقد قال شیخنا الحافظ ابو عبد الله الذهبی بعد ایراده هذا الحدیث هذا حدیث منکر جدا رواه حبشون الخلال واحمد بن عبد الله بن احمد النیری وهما صدوقان عن علی بن سعید الرملی عن ضمرة قال ویروی هذا الحدیث من حدیث عمر بن الخطاب ومالک بن الحویرث وانس بن مالک وابی سعید وغیرهم باسانید واهیة قال وصدر الحدیث متواتر اتیقن ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قاله واما اللهم وال من والاه فزیادة قویة الاسناد واما هذا الصوم فلیس بصحیح ولا والله نزلت الآیة یوم عرفة قبل غدیر خم بایام والله اعلم انتهی

68

که باعتراف خود ابن کثیر این حدیث را ضمره از ابن شوذب از مطر وراق از شهر بن حوشب از ابی هریره روایت کرده و این روات همه از راویان صحاح اهلسنت اند اما ضمره پس از او ترمذی وابوداود وابن ماجه ونسائی در صحاح خود روایت کرده اند وهمچنین این ائمه اربعه از ضمرة بن شوذب هم در صحاح خود روایت میکنند واز مطر وراق هم این هر چهار بزرگ وابن حبان ومسلم هم در صحاح خودها روایات اخراج میکنند واز شهر بن حوشب نیز هر چهار ومسلم روایت کرده اند ودر بابعه میدانی که روایت کردن اصحاب صحاح از کسی دلیل است بر اینکه اکثر نزد اینها ثقه وعادل ومعتمد ومعتبر است پس چنین حدیثی را که بروایت روات صحاح سنیه مروی باشد بمقابله اهل حق نمی توان رد وابطال نمودن که بارها بر این کتب مفاخرتها کرده اند ونازشها نموده بلکه از راه قلت تامل وکثرت ابتلا بوساوس نفسانیه بجهت عدم اعتماد اهل حق بر آن طعن وتشنیع بر ایشان میکنند وذیل یافه درائی وهرزه سرائی دست می زنند کما یظهر من النواقض وقطع نظر از نیهمه ناقدین رجال ومعتمدین باکمال اهلسنت توثیق این روات هم کرده اند اما ضمره پس احمد بن حنبل او را بوصف صالح ستوده واز جمله معتمدین وثقات دانسته وتصریح نموده که در شام مردی نبود که مثل او باشد ونیز گفته که او ورع الناس ترمن است از بقیه وابن یونس گفته که او فقیه اهل شام بوده در زمان خود قال الذهبی فی الکاشف ضمرة بن ربیعة الرملی ابو عبد الله عن مولاه علی بن ابی حملة وابراهیم بن ابی عبلة وابن شوذب وعنه ایوب الوزان ودحیم وام قال احمد صالح من الثقات لم یکن بالشام رجل یشبهه هو احب

حرف الضاد ورق

الیّ من بقیة وقال ابن یونس کان فقیههم فی مانه مات فی رمضان سنة ۲۰۲ وعبد الله بن شوذب را نیز حاجتی از ناقدین رجال توثیق کرده اند ودر صلاح وورع وتقدس بحدی بوده که هر گاه او را میدیدند ملائکه را یاد می نمودند فی الکاشف للذهبی عبد الله بن شوذب البلخی نزل الشام عن الحسن ومحمد ومکحول وعنه ابن المبارک وضمرة وثقه جماعة کان اذا رئی ذکرت الملائکة توفی ۱۵۶ وعسقلانی در تقریب تصریح کرده باینکه ابن شوذب صدوق وعابد است وهذه عبارته عبد الله بن شوذب الخراسانی ابو عبد الرحمن سکن البصرة ثم الشام صدوق عابد من السابعة مات سنة ست او سبع وخمسین واما مطر وراق پس موثق او هم شهره آفاق است ابن معین تصریح کرده که او مرد صالح است وابو زرعه هم او را صالح گفته وابو حاتم هم او را بوصف صالح الحدیث ستوده وابن حبان او را از ثقات شمرده فی الکاشف مطر الوراق ابن طهمان ابو رجا الناسخ عن انس قیل مرسل ومن شهر والحسن وعنه الحمادان وهمام قال احمد هو فی عطا ضعیف قال ابن معین هو صالح توفی ۱۲۹ وفی الحاشیة بعد قوله ابو رجا الخراسانی مولی علی الاسلمی سکن البصرة قال ابو زرعة صالح وروایته عن انس مرسلة لم یسمع من انس شیئا وقال ابو حاتم صالح الحدیث وقال ابن لیس بالقوی وذکره ابن حبان فی کتاب الثقات الخ وعسقلانی هم بر صدوق بودن او تنصیص

69

نموده وشهر بن حوشب را هم ابن معین واحمد بن حنبل توثیق کرده اند کما فی الکاشف شهر بن حوشب الشامی عن مولاته اسماء بنت یزید وابی هریرة وابن عباس وعنه مطر الوراق وثابت وعبد الحمید بن بهرام وعدة قال شعبة لقیت شهرا فلم اعتد به وقال ابن لیس بالقوی ووثقه احمد وابن معین الخ وعسقلانی هم در تقریب بر صدوق بودن شهر بن حوشب نموده وعلاوه برین ترمذی صاحب صحیح اعتراف نموده باینکه بخاری تقویت امر شهر نموده وفرموده که شهر حسن الحدیث است واحمد بن عبد الله العجلی گفته که او ثقه شامی است ویحیی هم او را ثقه وثبت گفته ویعقوب بن شیبه هم او را ثقه دانسته وذهبی تصریح نموده باینکه رفته اند بسوی احتجاج بشهر جماعتی وحرب کرمانی از احمد روایت کرده که او توثیق شهر کرده وگفته چه خوب است حدیث شهر ونسوی گفته که اگرچه تکلم کرده است در شهر ابن عون لیکن او ثقه است قال الذهبی فی المیزان قال ابو عیسی الترمذی قال محمد هو البخاری شهر حسن الحدیث وقوی امره وقال احمد بن عبد الله العجلی ثقة شامی وروی عباس عن یحیی ثبت وقال یعقوب بن شیبة شهر ثقة طعن فیه بعضهم قال ابن عدی شهر ممن لا یحتج به ولا یتدین بحدیثه قلت ذهب الی الاحتجاج به جماعة فقال حرب الکرمانی عن احمد ما احسن حدیثه ووثقه وهو حمصی روی حنبل عن احمد لیس به باس وقال النسوی شهر وان تکلم فیه ابن عون فهو ثقة وهرگاه ثابت شد که راویان این حدیث روات ثقات ورجال صحاح سنیه اند لهذا احتجاج اهل حق

حرف العین ورق
حرف العین ورق
حرف المیم ورق
حرف الشین ورق
حرف الشین ورق

حديث غدير خم

باين روايت صحيح باشد وشبهۂ آنكه ابن كثير برين روايت وارد كرده واز ذهبي نقل نموده بعد ظهور وثوق رواة آن لائق اصغا
نيست ومعهذا توهم بطلان ثواب صوم غدير بدليليكه ذكر كرده وقتي تمام شود كه استحالۂ عدم زيادت ثواب صوم ديگر ايام على
العموم بر صوم ماه رمضان بدليل قطعي ثابت كنند وبعد آن عدم جواز تخصيص آن عموم واضح سازند اما قدح اين روايت بحديث
صحيحين كه در آن نزول اين آيه بروز عرفه مرويست پس جوابش آنست كه بعد تسليم حديث صحيحين از قدح وجرح وقطع نظر
از عدم صلاحيت معارضۂ اين روايت متفق عليها بين الفريقين محتمل است كه اين آيه تكرار دو مرتبه نازل شده باشد و
مثل اين احتمال را علماي اهل سنت جابجا ذكر ميكنند چنانچه بر متتبع كتب حديث وتفسير وشروح حديث مخفي نيست ومعهذا بعض
منصفين اهل سنت خصوص در اين آيه تصريح كرده اند كه محتمل است كه دو مرتبه نازل شده باشد چنانچه سبط ابن الجوزي در تذكره
خواص الامه گفته فان قيل فهذه الرواية التي فيها قول عمر اصبحت مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة
ضعيفة فالجواب ان هذه الرواية صحيحة وانما الضعيف حديث رواه ابو بكر احمد بن ثابت الخطيب عن عبد الله بن علي
بن محمد بن بشر عن علي بن عمر الدارقطني عن ابي نصر حبشون بن موسى بن ايوب الخلال رفعه الى ابي هريرة
وقال في آخره لما قال النبي صلى الله عليه وسلم من كنت مولاه فعلي مولاه نزل قوله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم
٧٠ واتممت عليكم نعمتي الاية قالوا وقد انفرد بهذا الحديث حبشون ونحن نقول نحو ما اسند الينا بحديث حبشون
بل بالحديث الذي رواه احمد في الفضائل عن البراء بن عازب واسناده صحيح ورواية حديث حبشون
مضطربة لانه قد ثبت في الصحيحين ان قوله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم الاية نزلت عشية عرفة في حجة الوداع
على ان الازهري قد روى عن حبشون ولم يضعفه فان رواية حبشون احتملت ان الاية نزلت مرتين بمكة ومرة
بمدينة والله الموفق للصواب واليه المرجع والمآب سوم از دلائل قطعيه وبراهين سنيه وشواهد صادقه عدول وبينات لامعه
قبول بر اينمعني كه حديث غدير نص بر امامت جناب امير المؤمنين است وجناب رسالتمآب آنجناب را درين روز خليفه و
امام كردانيده آنست كه حسان چون حديث غدير شنيد از جناب رسالتمآب اجازت خواست كه ابياتي چند درين باره
منظوم كند پس آنحضرت ارشاد نمود كه بگو على بركة الله وحسان باجازت واذن شريف چند اشعار در بار نظم كرده در ان
تصريح نمود بانيكه جناب رسالتمآب حضرت امير را در روز غدير امام وهادي گردانيده وبامامت وهدايت آنجناب را پسنديده
وچون جناب رسالتمآب اين اشعار شنيد مدح حسان نمود واشعار او را پسند فرمود چنانچه در ما بعد از تذكرة خواص الامه منقول
خواهد شد وديگر ائمه سنيه نيز روايت آن كرده اند ودر خصائص نطيري على ما نقل مذكور است اخبرنا الحسن بن احمد بن الحسن المهري
قال ثنا احمد بن عبد الله بن احمد قال حدثنا محمد بن احمد بن علي قال حدثنا محمد بن عثمان بن ابي شيبة قال حدثنا

حدثنا يحيى الحماني قال حدثنا قيس بن الربيع عن ابي هارون العبدي عن ابي سعيد الخدري ان رسول الله
دعا الناس الى علي في غدير خم وامر بما تحت الشجرة من الشوك فقم وذلك يوم الخميس فدعا عليا فاخذ بضبعيه فرفعهما
حتى نظر الناس الى بياض ابطي رسول الله ثم لم يتفرقوا حتى نزلت هذه الاية اليوم اكملت لكم دينكم واتممت
عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا فقال رسول الله الله اكبر على اكمال الدين واتمام النعمة ورضا الرب
برسالتي والولاية لعلي من بعدي ثم قال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره
واخذل من خذله فقال حسان بن ثابت ائذن لي يا رسول الله فاقول في علي ابياتا تسمعها فقال قل على بركة
الله فقام حسان فقال يا معشر قريش اسمعوا قولي بشهادة من رسول الله في الولاية الثابتة ثم قال يناديهم
يوم الغدير نبيهم ❊ بخم واسمع بالرسول مناديا ❊ يقول فمن مولاكم ووليكم ❊ فقالوا ولم يبدوا هناك
التعاديا ❊ الهك مولانا وانت ولينا ❊ ولن تجدن منا لك اليوم عاصيا ❊ فقال له قم يا علي فانني
رضيتك من بعدي اماما وهاديا ❊ هذا حديث له طرق كثيرة الى ابي سعيد الخدري انتهى ازين عبارت
واضح گرديد كه ابو سعيد خدري نزول آيه اليوم اكملت لكم بروز غدير وانشاد حسان بن ثابت اين اشعار را روايت كرده واين روايت
ابي سعيد طرق كثيره است ونطيري هم اعتماد بر آن وارد وازين صريح كدام نص واضح در خيال انحضرات است كه
در باره امامت جناب امير المؤمنين عليه السلام تفحص آن كرده آيد حسان كه از جليه اصحاب اعيان وسر شعراي زمان سرور انس و
جان است بآواز بلند ندا در داده كه مراد از مولى اولى بالتصرف وامام است حاليا هم اگر حضرات اهل سنت در دلالت ونص بودن
حديث غدير بر امامت جناب امير عليه السلام شكي وريبي دارند چاره بجز سكوت وتحير متصور نيست واگر بر روايت نطيري كه حال فضل
وجلالتش فيما سيأتي منقول خواهد شد گوش نه نهند اينك بعرض مي رسانم كه ديگر ثقات محدثين واعلام متبحرين نيز روايت اين اشعار
حسان بن ثابت كرده اند ابو بكر بن مردويه على ما نقل باسناد خود از ابو سعيد خدري روايت كرده ان النبي يوم دعا الناس
الى غدير خم وامر بما كان تحت الشجرة من الشوك فقم وذلك يوم الخميس ثم دعا الناس الى علي فاخذ بضبعيه
فرفعهما حتى نظر الناس الى بياض ابطي رسول الله ولم يتفرقا حتى نزلت هذه الاية اليوم اكملت لكم دينكم
واتممت عليكم نعمتي الاية فقال الله اكبر على كمال الدين وتمام النعمة ورضا الرب برسالتي والولاية لعلي
ثم قال اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
فقال حسان بن ثابت يا رسول الله ائذن لي اقول ابياتا قال قل على بركة الله فقال حسان يا معشر قريش
اسمعوا شهادة رسول الله ثم ينا ديهم يوم الغدير نبيهم ❊ بخم واسمع بالنبي مناديا ❊ يقول فمن مولاكم ووليكم

حديث غدير خم

فقالوا ولم يبدوا هناك تعاميا ۞ الهك مولانا وانت ولينا ۞ ولن تجدن منا لك اليوم عاصيا ۞ فقال له قم
يا علي فانني ۞ رضيتك من بعدي اماما وهاديا ۞ هناك دعا اللهم وال وليه ۞ وكن للذي عادى عليا
معاديا ۞ قال فلقيه عمر بن الخطاب بعد ذلك فقال له هنيئا لك يا ابن ابي طالب اصبحت وامسيت مولاي ومولى
كل مؤمن ومؤمنة واكر روايت مثل ابن مردويه هم علاج عصبيت انحضرات نتواند ساخت جگر او را هم هدف سهام طعن و ملام سازند
کو چرا چنین اشعار متضمن نص جلی بر امامت خلیفه برحق از صحابی عادل روایت میکند پس برای تسکین وساوس خاطر انحضرات تفحص و کر
بکار میبرم و صحت این اشعار از کلام عمده محدثین متاخرین انحضرات بلکه مجددین ایشان ثابت کنم و زبان قیل و قال را مقطوع
سازم پس مخفی نماند که شیخ جلال الدین سیوطی رساله مسمی بالازهار فیما عقده الشعراء من الاثار تصنیف کرده و در آن رساله
اشعاری که متضمن مضامین احادیث و آثار است جمع نموده و بر آن استدلال بر صحت و شهرت آن احادیث فرموده چنانچه
در اول آن گفته هذا جزء جمعت فيه الاشعار التي عقد فيها شيء من الاحاديث والآثار وسميته بالازهار فيما عقده
الشعراء من الآثار وله فوائد منها الاستدلال به على شهرة الحديث في الصدر الاول وصحته وقد وقع ذلك لجماعة
من المحدثين ومنها ايراده في مجالس الاملاء ومنها الاستشهاد به في فن البديع في انواع العقد والاقتباس والانسجام
و در همین رساله میفرماید في تذكرة الشيخ تاج الدين بن مكتوم لحسان بن ثابت الانصاري رض ــ يناديهم
يوم الغدير نبيهم ۞ بخم فاسمع بالرسول مناديا ۞ وقال فمن مولاكم ووليكم ۞ فقالوا ولم يبدوا هناك تعاميا
الهك مولانا وانت ولينا ۞ ولم تلف منا في الولاية عاصيا ۞ فقال له قم يا علي فانني ۞ رضيتك من بعدي اماما
وهاديا ۞ فمن كنت مولاه فهذا وليه ۞ فكونوا له انصار صدق مواليا ۞ هناك دعا اللهم وال وليه ۞ وكن للذي عادا
عليا معاديا ۞ وايضا للسيد الحميري ــ يا بائع الدين بدنياه ۞ ليس بهذا امر الله ۞ من اين ابغضت امام الهدى
لاحمد قد كان يرعاه ۞ من الذي احمد من بينهم ۞ يوم غدير خم ثم ناداه ۞ امامه من بين اصحابه ۞ وهم حواليه وسماه ۞
هذا علي بن ابيطالب ۞ مولى لمن قد كنت مولاه ۞ فوال من والاه يا ذا العلى ۞ وعاد من قد كان عاداه ۞ وقال بعضهم
اذا انا لم احفظ وصاة محمد ۞ ولا عهده يوم الغدير مؤكدا ۞ فاني كمن يشري الضلالة بالهدى ۞ تنصر من بعد
التعمق وتهودا انتهى برای خدا انصاف و عناد را گذاشته یک لحظه تامل در اشعار حسان بن ثابت باید فرمود که شعر فقال له قم
نص صریح است بر آنکه جناب رسالت مآب در روز غدیر نص خلافت و امامت جناب امیر علیه السلام فرموده زیرا که معنایش آنست که
جناب سرور کائنات گفت بحضرت امیر علیه السلام که ای علی برخیز که من پسندیدم ترا از کمالیکه تو امام و هادی هستی بعد من پس بدانم
که در این کلام حسان بن ثابت حضرات اهلسنت کدام توجیه و تاویل بر پا خواهند فرمود آیا لفظ امام و هادی را هم بمعنی محب

٤٢

٤٣

حديث غدير خم

محب و ناصر یا محبوب خواهند گرفت یا حسان بن ثابت را از پایه اعتبار ساقط خواهند کرد و هر چه کنند از انحضرات بعید نیست چهارم
آنکه فاضل ربانی سید علی همدانی که مناقب و محامدش مجملا از نفحات جامی و اعلام الاخیار کفوی و مفصلا از خلاصة المناقب
و وثوق و عظمت و اعتمادش از ایضاح رشیدی میتوان دریافت در مودة القربی آورده عن عمر بن الخطاب قال نصب
رسول الله صلعم عليا علما فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واخذل من
خذله وانصر من نصره اللهم انت شهيدي عليهم قال وكان في جنبي شاب حسن الوجه طيب الريح فقال لي
يا عمر لقد عقد رسول الله صلعم عقدا لا يحله الا منافق فاحذر ان تحله قال عمر فقلت يا رسول الله صلعم انك
حيث قلت في علي كان في جنبي شاب حسن الوجه طيب الريح قال كذا وكذا فقال نعم يا عمر انه ليس من ولد
آدم لكنه جبرئيل اراد ان يؤكد عليكم ما قلته في علي انتهى و اینحدیث که بحمد الله علی رغم حضرات اهلسنت آورده اند
و در حقیقت مذهب ایشان را از بیخ بر میکند دلیل واضح و برهان ساطع است بر آنکه آنچه یوم الغدیر واقع گشته عقد امامت
و خلافت جناب امیر علیه السلام بوده نه آنچه اهل سنت میگویند که اظهار ناصریت یا محبوبیت آنجناب بود و صاحب وجیزه بعد ذکر
اینحدیث فرموده بعد گذارش اینحدیث فقیر از حضرات رجای آن دارد که هر چند کتمان حق را بدرجه قصوی رسانیده اند مگر کوش
باقتضای ائمه مقتدای خود یعنی جناب خلافت مآب از پراه روی وادی تاویل و توجیه پا کشیده دست بعروة الوثقای انصاف
زنند و اعتراف کنند که آن عهد عهد خلافت بود و معهذا دست تاسف و حسرت بمالند که با وجود وقوع عصا از جانب روح الامین
باز جناب فاروق باعث حل آن شد انتهی و فقیر میگویم که چون سنت الله جاری شده باینکه بر فراعنه و ضالین و رؤسای
شیاطین او تعالی شانه حجت خویش را بابلغ وجوه و اوضح تاکیدات باتمام میرسانند تا نباشد که روز باز پرس رو بروی حق سبحانه
تعالی عذری پیش نهند و سید انست که باعث ایقاد نار فتنه و فساد و انتزاع خلافت از خلیفه برحق خلیفه ثانی خواهد بود
لهذا حجت خویش را بر او بایضاح حق بانزال کتاب اولا و بر زبان رسول صلعم ثانیا و بر لسان جبرئیل علیه السلام ثالثا تمام نمود
و آنچه کمتر از کالای ملکه با احدی از امت در تبلیغ و انذار شفاها بوقوع آمده با عمر واقع کرد لیکن آن مخمور پیمانه محبت امارت
با این همه تاکیدات و ارشادات اصلا گوش ننهاد و کرد آنچه کرد و خواهد دید آنچه خواهد دید و سيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون
پنجم آنکه قصه نزول آیه سال سائل بعذاب واقع للكافرين ليس له دافع در حق آن منافقیکه از خلافت و امامت جناب
امیر سر تافته بود دلیل واضح و برهان قاطع است بر آنکه جناب رسالتمآب صلعم دین و تنصیص بر خلافت جناب امیر صلعم نموده و این قصه را
ثعلبی و کواشی و تفسیر سید نور الدین سمهودی در جواهر العقدین و مناوی در فیض القدیر و جمال الدین محدث در اربعین خود و سبط
بن الجوزي در تذکره خواص الامة و محمد بن طلحه در مطالب السئول و ابن الصباغ در فصول مهمه و علی بن برهان الدین حلبی شافعی

حديث غدير خم

در انسان العیون آورده اند و در بعینه جمال الدین محدث که از مشایخ اجازه فاضل مخاطب و از اکابر محدثین اهل سنت است در خطبه آن تصریح نموده که این جمیل حدیث در فضائل جناب امیر علیه السلام از کتب معتبره نقل ساخته مذکور است الحدیث الثالث عشر عن جعفر بن محمد عن آبائه الکرام علیهم السلام ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما کان بغدیر خم نادی الناس فاجتمعوا فاخذ بید علی و قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله وادر الحق معه حیث کان وفی روایة اللهم اعنه واعن به وارحمه وارحم به وانصره وانصر به فشاع ذلک وطار فی البلاد فبلغ ذلک الحارث بن النعمان الفهری فاتی رسول الله علی ناقة له فنزل بالابطح عن ناقته واناخها فقال یا محمد امرتنا عن الله ان نشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله فقبلناه منک وامرتنا ان نصلی خمسا فقبلناه منک وامرتنا بالزکوة فقبلناه منک وامرتنا ان نصوم فقبلناه منک وامرتنا بالحج فقبلناه منک ثم لم ترض بهذا حتی رفعت بضبعی ابن عمک تفضله علینا وقلت من کنت مولاه فعلی مولاه فهذا شیء منک ام من الله عز وجل فقال النبی صلی الله علیه وسلم والذی لا اله الا هو ان هذا من الله عز وجل فولی الحارث بن النعمان وهو یرید راحلته وهو یقول اللهم ان کان ما یقول محمد حقا فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم فما وصل الی راحلته حتی رماه الله عز وجل بحجر فسقط علی هامته وخرج من دبره فقتله وانزل الله عز وجل سال سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع و در تفسیر کواشی علی ما نقل مذکور است وقیل انها لما قال النبی من کنت مولاه فعلی مولاه و شاع ذلک و بلغ ذلک الحرث بن النعمان الفهری فاتی رسول الله وقال یا محمد امرتنا بالتوحید والصلوة والزکوة والصوم والحج فقبلنا ثم لم ترض بهذا حتی رفعت بضبعی ابن عمک ففضلته علینا وقلت من کنت مولاه فعلی مولاه فهذا شیء منک او من الله فقال والله الذی لا اله الا هو انه من الله فولی الحارث ویقول اللهم ان کان ما یقوله محمد حقا فامطر علینا حجارة فما وصل الی راحلته حتی رماه الله تعالی بحجر فسقط علی هامته وخرج من دبره فقتله فانزل الله سال سائل بعذاب واقع و ابن صباغ در فصول مهمه گفته و نقل الامام ابو اسحاق الثعلبی رحمه الله تعالی فی تفسیره ان سفیان بن عیینة رحمه الله سئل عن قول الله عز وجل سال سائل بعذاب واقع فیمن نزلت فقال للسائل لقد سالتنی عن مسئلة ما سالنی احد عنها قبلک حدثنی ابی عن جعفر بن محمد عن آبائه علیهم السلام ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما کان بغدیر خم نادی الناس فاجتمعوا فاخذ بید علی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه فشاع ذلک وطار فی البلاد وبلغ ذلک الحارث بن النعمان الفهری فاتی رسول الله علی ناقة له فاناخ ناقته ونزل عنها وقال یا محمد امرتنا عن الله عز وجل ان نشهد ان لا اله

حديث غدیر خم

لا اله الا الله وانک رسول الله فقبلنا منک وامرتنا ان نصلی خمسا فقبلنا منک وامرتنا بالزکوة فقبلنا وامرتنا ان نصوم رمضان فقبلنا وامرتنا بالحج فقبلنا ثم لم ترض بهذا حتی رفعت بضبعی ابن عمک تفضله علینا فقلت من کنت مولاه فعلی مولاه فهذا شیء منک ام من الله عز وجل فقال النبی صلی الله علیه وسلم والذی لا اله الا هو ان هذا من الله عز وجل فولی الحارث بن النعمان یرید راحلته وهو یقول اللهم ان کان ما یقول محمد حقا فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم فما وصل الی راحلته حتی رماه الله عز وجل بحجر سقط علی هامته فخرج من دبره فقتله فانزل الله عز وجل سال سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج و در کتاب انسان العیون فی سیرة الامین المامون تصنیف علی بن برهان الدین حلبی شافعی مذکور است قال بعضهم ولما شاع قوله صلی الله علیه وسلم من کنت مولاه فعلی مولاه فی جمیع الامصار وطار فی جمیع الاقطار فبلغ الحارث بن النعمان الفهری فقدم المدینة واناخ راحلته عند باب المسجد فدخل والنبی صلی الله علیه وسلم جالس وحوله اصحابه فجاء حتی جثی بین یدیه ثم قال یا محمد انک امرتنا ان نشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله فقبلنا ذلک منک وانک امرتنا ان نصلی فی الیوم واللیلة خمس صلوات ونصوم شهر رمضان ونزکی اموالنا ونحج البیت فقبلنا ذلک منک ثم لم ترض بهذا حتی رفعت بضبعی ابن عمک ففضلته وقلت من کنت مولاه فعلی مولاه فهذا شیء من الله او منک فاحمرت عینا رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال والله الذی لا اله الا هو انه من الله ولیس منی قالها ثلاثا فقام الحارث وهو یقول اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک وفی روایة اللهم ان کان ما یقول محمد حقا فارسل علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم فوالله ما بلغ باب المسجد حتی رماه الله بحجر من السماء فوقع علی راسه فخرج من دبره فمات وانزل الله تعالی سال سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع الآیة و سید نور الدین سمهودی در جواهر العقدین گفته وروی الامام الثعلبی فی تفسیره ان سفیان بن عیینة رحمه الله سئل عن قول الله عز وجل سال سائل بعذاب واقع فیمن نزلت فقال للسائل سالتنی عن مسئلة ما سالنی عنها احد قبلک حدثنی ابی عن جعفر بن محمد عن آبائه علیهم السلام ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما کان بغدیر خم نادی الناس فاجتمعوا فاخذ بید علی رضی الله عنه وقال من کنت مولاه فعلی مولاه فشاع ذلک وطار فی البلاد فبلغ ذلک الحارث بن النعمان الفهری فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ناقة له فنزل بالابطح عن ناقته واناخها وقال یا محمد امرتنا ان نشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله فقبلناه منک وامرتنا ان نصلی خمسا فقبلناه منک وامرتنا بالزکاة فقبلنا وامرتنا

حدیث غدیر خم

نالت انت العالم مصنف شرح ... جعل الامر ... الی الجامع الصغیر الذی هو الجامع الکبیر ... بعد الذی ... عبدالرؤف المناوی ... الشیخ شمس الدین محمد المدعو بعبدالرؤف ... صاحب کشف الظنون ... شرح جامع صغیر

ان نصوصه فقبلنا وامرتنا بالحج فقبلنا ثم لم ترض بهذا حتی رفعت بضبعی ابن عمک تفضله علینا وقلت من
کنت مولاه فعلی مولاه فهذا شیء منک ام من الله عز وجل فقال النبی صلی الله علیه وسلم والذی لا اله
الا هو ان هذا من الله عز وجل فولی الحارث وهو یرید راحلته وهو یقول اللهم ان کان ما یقول محمد
حقا فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم فما وصل الی راحلته حتی رماه الله بحجر فسقط علی
هامته وخرج من دبره فقتله فانزل الله تعالی سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع ومناوی
که از عمده محدثین اهلسنت است در کتاب فیض القدیر شرح جامع صغیر در شرح حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه
علی ما نقل العلامة الدهلوی فی منتخباته آورده و فی تفسیر الثعلبی عن ابن عیینة قال ان النبی لما قال ذلک
طار فی الآفاق فبلغ الحارث بن النعمان فاتی رسول الله ص فقال یا محمد امرتنا عن الله بالشهادتین فقبلناهما
وبالصلوة والزکوة والصیام والحج فقبلناها ثم لم ترض حتی رفعت بضبعی ابن عمک ففضلته علینا
فهذا شیء منک ام من الله فقال والذی لا اله هو انه من الله فولی وهو یقول اللهم ان کان ما یقوله
محمد حقا فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم فما وصل الی الراحلة حتی رماه بحجر فسقط علی هامته
فخرج من دبره فقتله انتهی وصاحب جرح و تعداو اوله و دلالت حدیث غدیر بر خلافت جناب امیر علیه السلام افاده

٧٦

فرموده اما الثانی پس آیه سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع که آن با نزاد او حجت بالغه است بر اختصاص حضرت
امیر المؤمنین بخلافت و دلیل بدیهی ولی است بر اینکه مراد پیغمبر خدا از لفظ مولی در حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه
محب و ناصر نبود بلکه متصرف فی الامور بود و علمای سنیه اگر زمین را به آسمان دوزند و بار رکاب اعتساف خاطر مشوبات
انگیزند نتیجه نمی توانند کرد ثم نقل رحمه الله تعالی تلک الروایة وقال اذا دریت هذا فظهر لک انه
لا یمکن ان یعتری لاحد شبهة فی ان ما جری فی خم غدیر کان نصب علی علی الخلافة بامر الله تعالی لا غیر
تبیانش که از غایت وضوح حاجت تبیین ندارد و بطریق تنبیه علی البدیهیات اینکه اگر از لفظ مولی همین ناصر و محب مفهوم
میشد چنانکه حضرات سنیه کار بانصاف فرموده او عاواره نضر بن حارث چرا یعنی اقرین شهادت خدا و رسول و صوم
وصلوة و زکوة و حج ارکان دین میساخت و چرا میگفت که رفعت بضبعی ابن عمک ففضلته علینا و اگر از
غلط فهمیده بود بمنصب رسالت ضروری و هم شفقت نبوی بجا است خود ایجاب آن داشت که حضرت رسالت
بو مستفر موده که درین باب کدام تفضیل برای علی بن ابیطالب هست که ترا ناگوار گذشته من علی را محب و ناصر شما
ساخته ام و منصور و محبوب فضیلتی ندارد و اگر بالفرض و التقدیر ازین جهت فضیلتی برای علی هست تا برای شما فرق

حدیث غدیر خم

ضرری ندارد بلکه نافع است تا آن سلمان از چنین عذاب محفوظ می ماند و سوگند حضرت مخبر صادق که این امر من الله بود تمامت
مبطل آن ادعای مختلق که این همه تجشم نبوت از شکایت بعض صحابه نه از جانب رسول کبریا بود ولا معاذ الله مخبر صادق را
حاشا و آن لفظ که بر زبان نیفتوانم آورد روانه و شدت نقمه ایزدی درین امر با آنکه خدای علیم حلیم و غفور و دیر گیر است
و نزول عذاب باین عجلت دلیل واضح است یکی اینکه در حضرت کبریا این امر بس جلیل و از مهمات و مکملات دین بود
که منکر چنین بعذاب باین سرعت سریعه مبتلا شد دوم آنکه کسانیکه بعد ازین هم منکر این امر و مرتکب امر منکرانه گو در دنیا
از عذاب محفوظ اند مگر سیعلم الذین ... واز یاد و ازین ادب مقتضی نیست فقیر نمیگویم ایراد اهلسنت این روایت را در
کتب خویش فی الحقیقت از تأثیرات علو حق بابید و النست که مذهب ایشان را ابتدا آشوب ایشان بود و ظاهر است که برین
تقدیر اراده معنی محب و ناصر از مولی وجهی از جواز ندارد و فساد اراده معنی محبوب قطع نظر از آنکه مخالف لغت است
کما سیجیء نیز واضح است که در ایجاب محبت کسی تفضیل او لازم نمی آید که محبت مؤمنین بر رسول خدا هم لازم است
و تفضیل مؤمنین العیاذ بالله بر آنجناب لازم نمی آید و بالفرض اگر این ایجاب محبت موجب تفضیل آنجناب بود بر آنهمه
کسانیکه محبت آنجناب واجب کرده پس باز هم مطلوب ما حاصل است که بنا برین تفضیل آنجناب بر شیوخ ثلثه
هم ثابت خواهد گردید که ایشان درین خطاب داخل بودند نه خارج و هم خطاب شیخین بمولای مؤمنین با اینکه هنیئا لک

٧٧

یا ابن ابیطالب اصبحت و امسیت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة دلیل واضح است بر اینکه ایشان
هم درین خطاب داخل اند و عجب نبود که اگر تصریح بودن شیخین در آنروز و حضورشان در آن مجمع منقول نمیگشت
حضرات اهلسنت میگفتند که محتمل است که ایشان در انجا حاضر نباشند و باین خطاب غیر مخاطب اگرچه عموم من آن را
باطل کرده باشد و جناب علامه حلی در منهاج الکرامه این خبر را ذکر فرموده و ابن تیمیه در جواب بملاحظه تاویلی و توجیهی نیافته
سراسیمه شده بر رد و ابطال آن برخاسته و قریب پنج شش ورق طولانی در صرف تکذیب آن نگاشته حالانکه ثقات
اعلام اهلسنت این روایت را اخراج کرده اند چنانچه دانستی و ابن عیینه که از اجله اعلام و اکابر ائمه عظام اهلسنت است
و اثبات توثیقش از قبیل اثبات ثابتات و ایضاح واضحات است این خبر را بسند خود از حضرت امام همام
جعفر صادق علیه السلام از آبای طاهرین آنجناب نقل کرده است پس حضرات اهل سنت نسبت وضع و اختلاق
درین سند بکدام کس خواهند فرمود مگر آنکه العیاذ بالله مثل نواصب معادات و منافات با اهلبیت طاهرین پیش گرفته
بوقوع حضرت امام جعفر صادق علیه السلام قدح و آن کنند و زبان قطع او نسبت وضع با آنجناب نمایند که در حق حضرت
امام رضا علیه السلام یاتی عن ابیه بالعجائب میگویند و اعجب آنکه فاضل مخاطب و تلمیذ رشیدش سکوت را بعد نقل

کلام مخالف دلیل تسلیم و تصدیق می انکار نزد پس نقل روایات بطرق خود و تفسیر کلام المهی و شرح احادیث نبوی بطریق اولی
بالبداهت دلیل تسلیم و تصدیق خواهد بود و این هم لطیفه ایست که ابن روزبهان ببعض روایات واهیه حاکم که از
ائمه سنیه است بجهت نسبت میل تشیع باو احتجاج بر اهل حق میکند حیرانم که هرگاه روایات حاکم بر شیعه حجت باشد حالانکه شیعه
حاکم را از مبتدعین و ملحدین می دانند و هرگز روایات و مقالات او را بجوی نمی شمارند چگونه روایتیکه ابن تیمیه امام الائمه سنیه
از جد خود از ائمه طاهرین نقل کرده بر انحضرات حجت نشود ششم آنکه ابن کثیر شامی در تاریخ خود روایت کرده قال ابن
جریر حدثنا احمد بن عثمان ابو الجوزاء ثنا محمد بن خالد بن عثمة ثنا موسی بن یعقوب الزمعي وهو
صدوق حدثني مهاجر بن مسمار عن عائشة بنت سعد سمعت اباها یقول سمعت رسول الله صلعم یوم
الجحفة واخذ بید علي فخطب ثم قال ایها الناس اني ولیکم قالوا صدقت فرفع ید علي فقال هذا ولیي
والمؤدي عني وان الله موال من والاه ومعاد من عاداه قال شیخنا الذهبي هذا حدیث حسن غریب
ثم رواه ابن جریر من حدیث یعقوب بن جعفر بن ابي کثیر عن مهاجر بن مسمار فذکر الحدیث وانه علیه السلام
وقف حتی لحقه من بعده وامر برد من کان تقدم فخطبهم الحدیث و اینحدیث را نسائی هم در کتاب خصائص
وارد کرده حیث قال انبانا زکریا بن یحیی بن عبد الرحیم قال انبانا ابراهیم قال ثنا معن قال ثني موسی
بن یعقوب عن المهاجر بن مسمار عن عائشة بنت سعد عن سعد وعامر بن سعد ان رسول الله صلعم خطب
فقال اما بعد ایها الناس فاني ولیکم قالوا صدقت ثم اخذ بید علي فرفعها ثم قال هذا ولیي والمؤدي
عني وال اللهم من والاه وعاد اللهم من عاداه ازین حدیث بقرینه لفظ والمؤدي عني ظاهر است که مراد از لفظ مولی
یا ولی هرچه باشد محب و ناصر و اشباه آن نیست بلکه مراد از آن خلیفه و امام است که ادای احکام از جانب رسالتمآب
کار اوست و صریحتر ازینحدیث دیگر است که آنرا هم ابن کثیر در تاریخ خود وارد کرده حیث قال قال الامام احمد ثنا یحیی
بن آدم وابن ابي بکر قالا ثنا اسرائیل عن ابي اسحاق عن حبشي بن جنادة قال یحیی بن آدم وکان قد شهد
حجة الوداع قال قال رسول الله صلعم علي مني وانا منه ولا یؤدي عني الا انا او علي ازینحدیث ظاهر است که
جناب رسالت مآب صلعم فرموده که ادا نمیکند از جانب من کسی مگر من یا علي و چون فقره لا یؤدي عني الا انا او علي
مطلق است و تقییدی در آن نیز واقع نه لهذا شامل جمیع امور خواهد بود و هرگاه تادیه جمیع امور از جانب رسالتمآب منحصر
در ذات شریف آنحضرت باشد لهذا نمی تواند شد که خلیفه و امام غیر آنجناب باشد چه کار خلیفه و امام همین است که تبلیغ امور
و تادیه آن از جانب جناب رسالتمآب بکند و این صفت عمده صفات واهم شعائر خلیفه است و هرگاه این صفت منحصر

صح نشان سابق

منحصر در جناب امیر علیه السلام باشد غیر آنجناب چگونه خلیفه و امام می تواند شد هفتم آنکه شک نمودن ابو الطفیل در حدیث غدیر
و استنکار و استعظام آن دلیل صریحیست بر آنکه اینحدیث دلیل امر عظیمی جلیل الشان بوده که برای هر کس حاصل نبوده و اگر
مراد از آن حرف همین معنی میبود که جناب امیر علیه السلام محب و ناصر مؤمنین یا محبوب ایشانست این امر هرگز لائق استبعاد
و استنکار نبود که اولا این معنی برای جمیع مؤمنین علی العموم ثابت و برای صحابه و سائر اهلبیت علیهم السلام بالخصوص در احادیث
کثیره متحقق و جناب رسالتمآب صلعم در حق آنجناب بمراتب بیشمار و کرات و مرات بسیار این امر را ثابت فرموده پس
ابو الطفیل نهایت سفیه و بیعقل باشد اگر مثل این امر شائع و ذائع را استبعاد و استنکار نماید و استعظام ابو
الطفیل از روایات سابقه و صحت در روایت ابو حاتم که در ریاض النضره مذکور است منقول است که ابو الطفیل گفت
که من بعد شنیدن استشهاد جناب امیر ع بر حدیث غدیر و شهادت مردم بر آن بیرون آمدم و در نفس من شک بود تا آنکه با
زید بن ارقم ذکر آن نمودم و او هم تصدیق کرد پس محل انصافست که آیا ابو الطفیل با اینهمه جلالت شان و عظمت و علم و
دانش و تشیع شک واشت [داشت] که جناب رسالتمآب ایجاب دوستی جناب امیر ع نموده و حکم بآن داده یا ناصریت و محبیت
آنجناب بیان فرموده هرگز عاقلی این را تجویز نخواهد کرد و در روایت کنز العمال از ابن جریر نیز مذکور است که ابو الطفیل
بعد شنیدن حدیث غدیر از زید بن ارقم سوال کرد که آیا تو شنیدی این را از جناب رسالتمآب زید بن ارقم گفت که احدی
در آنجا حاضر نبود مگر آنکه بچشم خود دیده و بگوش خود شنیده و نسائی هم روایت شک و ریب ابو الطفیل و استنکا[ر]
او حدیث غدیر را روایت کرده حیث قال اخبرني هارون بن عبد الله البغدادي الحمال قال ثنا مصعب
بن المقدام قال ثنا فطر بن خلیفة عن ابي الطفیل و ابو داود قال ثنا محمد بن سلیمان قال حدثنا عن ابي
الطفیل عامر بن واثلة قال جمع علي الناس في الرحبة فقال انشد بالله کل امرء سمع رسول الله صلعم
یقول في غدیر خم ما سمع فقام اناس فشهدوا ان رسول الله صلعم قال یوم غدیر خم الستم تعلمون اني
اولی بالمؤمنین من انفسهم وهو قائم ثم اخذ بید علي فقال من کنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه قال ابو الطفیل فخرجت وفي نفسي منه شيء فلقیت زید بن ارقم فاخبرته فقال وما تنکر
انا سمعته من رسول الله صلعم واللفظ لابي داود هشتم آنکه تعمد ابن عباس حدیث غدیر را از فضائل خاصه جناب امیر ع
چنانچه در مابعد مذکور خواهد شد صریحیست در آنکه احدی درین فضیلت مشارک آنجناب نبوده و ظاهر است که اگر مراد از
مولی درین حدیث محب یا ناصر یا محبوب باشد این معانی اختصاصی بجناب امیر ندارد بلکه دیگر صحابه هم درین صفات شریک
اند پس معلوم شد که مراد از آن خلافت و امامت است و آن البته نسبت سائر صحابه مخصوص بآنجناب بوده فهو المراد

[library stamps]

ذکر منزلة علی بن ابیطالب

سعد بن ابی وقاص که از اکابر صحابه است نیز حدیث غدیر را از مناقب و فضائل مختصه آنجناب شمرده و در حق آن گفته که اگر یکی هم از آن برای من می بود بهتر بودی از شتران سرخ مو چنانچه نسائی در خصائص آورده اخبرنا حرمی بن یونس بن محمد الطرطوسی قال ثنا ابو غسان قال ثنا عبد السلام عن موسی الصغیر عن عبد الرحمن بن سابط عن سعد رضی الله عنه قال کنت جالسا فتنقصوا علی بن ابیطالب فقلت لقد سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان له خصالا ثلاثا لان یکون لی واحدة منهن احب الی من حمر النعم سمعته یقول انه منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی وسمعته یقول لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله وسمعته یقول من کنت مولاه فعلی مولاه و این حدیث و ما بعد از کنز العمال هم منقول خواهد شد و ظاهر است که اگر مراد از حدیث غدیر صرف ناصریت و محبیت جناب امیر و محبوبیت آنجناب می بود این همه شغف و وله سعد بن ابی وقاص و این استعظام و استکبار وجهی نداشت چه این امور برای تمام صحابه ثابت است اختصاصی بآن جناب نداشت و خود سعد بن ابی وقاص این امور حاصل بود که او هم محب و ناصر مومنین و محبوب ایشان بوده دهم آنکه روایات استشهاد جناب امیر علیه السلام بر حدیث غدیر خم دلیل واضح صحت براینکه این حدیث دلالت بر امامت آنجناب دارد و اگر چه سابقا بعضی از روایات متضمنه این معنی منقول شده لیکن درین جا دو تا دیگر باید شنید در مسند احمد حنبل مسطور است حدثنا عبد الله قال حدثنی ابی قال حدثنا ابن نمیر قال حدثنا عبد الملک من ابی عبد الرحیم الکندی عن زاذان ابی عمر قال سمعت علیا فی الرحبة وهو ینشد الناس من شهد رسول الله یوم غدیر خم وهو یقول ما قال فقام ثلثة عشر رجلا فشهدوا انهم سمعوا رسول الله وهو یقول من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و ایضا فی المسند حدثنا عبد الله قال حدثنی ابی قال حدثنا محمد بن عبد الله قال حدثنا الربیع یعنی ابن ابی صالح الاسلمی قال حدثنی زیاد بن ابی زیاد قال سمعت علی بن ابیطالب ینشد الناس فقال انشد الله رجلا مسلما سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یوم غدیر خم ما قال فقام اثنا عشر بدریا فشهدوا و ایضا فیه حدثنا عبد الله قال حدثنی ابی قال حدثنا علی بن حکیم الاودی قال اخبرنا شریک عن ابی اسحاق عن سعید بن وهب و عن زید بن یثیع قال نشد علی الناس فی الرحبة من سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یوم غدیر خم الا قال فقام من قبل سعید ستة ومن قبل زید ستة فشهدوا انهم سمعوا رسول الله یقول لعلی یوم غدیر خم الیس الله اولی بالمؤمنین قالوا بلی قال اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و ایضا فیه حدثنا عبد الله حدثنی ابی ثنا محمد بن جعفر ثنا شعبة عن ابی اسحاق قال سمعت سعید بن وهب قال نشد علی الناس فقام خمسة او ستة

من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم فشهدوا ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کنت مولاه فعلی مولاه و ایضا فیه حدثنا عبد الله حدثنی ابی حدثنا اسود بن عامر انبا ابو اسرائیل عن الحکم عن ابی سلیمان عن زید بن ارقم قال استشهد علی الناس فقال انشد الله رجلا سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه قال فقام ستة عشر رجلا فشهدوا پر ظاهر است که استشهاد جناب امیر علیه السلام دلیل صریح است بر آنکه حدیث غدیر دلالت بر امامت و خلافت آنحضرت دارد زیرا که ناصریت و محبیت یا محبوبیت حاجت استشهاد نداشت که امری بود ظاهر و باهر کسی را در آن مجال انکار نبوده خصوصا حاضرین رحبه که جله صحابه و اصحاب حل و عقد و متولیان امر استخلاف و شوری بودند هرگز درین باره ریبی و استبعادی و انکاری نداشته باشند پس بمقابله ایشان استشهاد نمودن بر او که همه شان معترف بآن باشند واحدی انکار آن نداشته عبث است و از انجا است که ابن روزبهان اصل استشهاد جناب امیر را بر حدیث غدیر باطل و الحاصل آنست باین دلیل تکذیب استشهاد آنحضرت از انس و بد دعا نمودن بر او بجهت کتمانش نموده که استطلع و از انیکلام ابن روزبهان عند التامل نکته لطیف بر می آید و آن اینست که بقول ابن روزبهان استشهاد جناب امیر بر حدیث غدیر باطل و وقوعش از جناب امیر مستبعد بلکه ممتنع گردید حالانکه استشهاد آنحضرت بر حدیث غدیر بروایات متکثره و احادیث متعدده ثابت و متحقق پس قول ابن روزبهان وجهی از صحت نخواهد داشت مگر اینکه غرضش تکذیب استشهاد بر حدیث غدیر لا من حیثیة نفس الحدیث باشد بلکه مرادش تکذیب آن من حیثیة کون هذا الاستشهاد استشهادا علی وجوب محبته او ناصریته و محبیته باشد و در استبعاد و انکار استشهاد ازین حیثیت کلامی نیست چه استشهاد بر چنین امر شائع و ذائع بلا شبهه مستبعد بلکه ممتنع است و چون حدیث غدیر را دال بر خلافت و امامت آنجناب گوییم استبعاد ابن روزبهان هم بجای خویش می ماند و استشهاد هم صحیح میگردد زیرا که استبعاد او برین تقدیر متعلق باستشهاد بر موالات و استشهاد جناب امیر وارد و واقع بر امر خلافت و امامت بود و آن البته بجهت کثرت دواعی اخفا و کتمان و انکارش بسبب سعی متغلبین و متقمصین قمیص خلافت لائق استشهاد بود که مردم انکار و استنکاف از آن و اشتند یازدهم آنکه روایات اهلسنت دلالت وارد بر آنکه هر گاه جناب امیر علیه السلام استشهاد بر حدیث غدیر فرمود جمعی از ادای شهادت کردند و قویی باخفای آن بر خاستند پس بدعای جناب امیر سزای آن یافتند یعنی بعضی عمی و بعضی بمرض مبتلا گردیدند و بتاسیسی عذاب الهی در دار دنیا چشیدند ابن کثیر شامی در تاریخ خود که مسمی است بالبدایة والنهایة گفته و قال عبد الله بن احمد حدثنا احمد بن عمر الوکیعی ثنا زید بن الحباب ثنا الولید بن عقبة بن نزار العنسی ثنا سماک بن عبید

حديث غدير خم

بن الوليد العبسي قال دخلت على عبد الرحمن بن ابي ليلى فحدثني انه شهد عليا في الرحبة قال انشد الله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم وشهد يوم غدير خم الا قام ولا يقوم الا من قد رآه فقام اثنا عشر رجلا فقالوا قد رأيناه وسمعناه حيث اخذ بيده يقول اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله فقام الا ثلاثة لم يقوموا فدعا عليهم فاصابتهم دعوته وروي ايضا من عبد الاعلى بن عامر التغلبي وغيره عن عبد الرحمن بن ابي ليلى به وهمين عبارت مسند احمد بن حنبل نيست حدثنا عبد الله قال حدثنا احمد بن عمر الوكيعي قال حدثنا زيد بن الحباب قال حدثنا الوليد بن عقبة بن نزار العبسي قال حدثني سماك بن عبيد بن الوليد العبسي قال دخلت على عبد الرحمن بن ابي ليلى فحدثني انه شهد عليا في الرحبة قال انشد الله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم وشهده يوم غدير خم الا قام ولا يقوم الا من قد رآه فقام اثنا عشر رجلا فقالوا قد رأيناه وسمعناه حيث اخذ بيده يقول اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله فقام الا ثلاثة لم يقوموا فدعا عليهم فاصابتهم دعوته وجامي در نفحات الانس گفته روى الامام المستغفري رحمه الله باسناده ان عليا رضي الله عنه سال رجلا من حديث في الرحبة فكذب به قال انما كذبتني قال ما كذبتك قال ادعو الله عليك ان كنت كاذبا ان يعمي بصرك قال فادع الله فدعا عليه امير المؤمنين علي رضي الله عنه فعمي بصره فلم يخرج من الرحبة الا وهو اعمى وترجمه اين روايت در شواهد النبوة هم وارد نموده و در كنز العمال مسطور است عن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال خطب علي فقال انشد الله امرء نشد الاسلام سمع رسول الله يوم غدير خم اخذ بيدي يقول الست اولى بكم يا معشر المسلمين من انفسكم قالوا بلى يا رسول الله قال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله الا قام فشهد فقام بضعة عشر رجلا فشهدوا وكتم قوم فما فنوا من الدنيا حتى عموا وبرصوا قط في الافراد (الدارقطني) پس بسبب منصف مخفي نخواهد ماند كه كتمان بعضي از اصحاب كبار شهادت حديث غدير را و بد دعا نمودن جناب امير عليه السلام بر آن و مقبول شدن آن بباركاه الهي و ظهور اثرش و استجابت آن دليل واضح و برهان ساطع است بر نهايت عظمت و جلالت اين حديث مراد است و ظاهر است كه در گواهي محبت و نصرت يا محبوبيت آنحضرت چندان مقام كتمان و مضايقه نبوده مگر اينكه بكمال خبث و نفاق صحابه قائل شوند و علاوه برين ازين احاديث بعيده اساس قضيه الصحابة كلهم عدول منهدم شد چه از آن ظاهر است كه اين كسان كه كتمان شهادت كردند بلا ريب صحابه بودند چه از غير صحابي اين استشهاد متصور نيست و اين كتمان شان جوشيده كبيره است بلكه از اكبر كبائر و بجدي شنيع كه در سزاي آن بعذاب عاجل مبتلا شدند و ازين روايات اين هم ظاهر است كه از جمله صحابه آنكسان هم بودند كه عداوت با جناب امير عليه السلام داشتند و خفائي فضائل آنحضرت مي خواستند پس ادعائي مخاطب اسلاف متغلبين او موالات جميع صحابه را با جناب امير عليه السلام

حديث غدير خم

عليه السلام كمسيبي ميش نيست و نيز از ملاحظه اين روايات تقارير حضرات اهل السنة در باره عدم جواز خفائي صحابه نص خلافت جناب امير عليه السلام را و امتناع مخالفتش بر ايشان هبا منثورا گرديد زيرا كه اگر حديث غدير نص در امامت جناب امير است كما هو الواقع پس مطلوب اهل حق بلا كلفت بصراحت تمام ثابت شد كه با وصفيكه جناب رسالت پناه اين نص را بمجمع يك لكه و بست هزار اصحابي ارشاد فرموده بعد آنرا چنان پوشيده و در ابطالش كوشيدند كه جناب امير عليه السلام را بمقابل اهل شورى كه اكابر صحابه بودند حاجت استشهاد بران افتاد و باز قليلي از ايشان شهادت دادند و بنديي زبان خسارت ترامان خود را بامر حق نگشادند و آنرا بسزاي آن در عذاب عاجل افتادند و اگر بالفرض حديث غدير نص بر امامت جناب امير عليه السلام نيست بلكه مراد از آن محض ايجاب محبت جناب امير است پس نيز هم مطلوب ما بالاولويت ثابت ميشود زيرا كه هرگاه صحابه وجوب محبت جناب امير عليه السلام را كه بار ها جناب رسالت مآب ارشاد نموده و درين مجمع عظيم آنرا بيان فرموده منكر شدند و خفائي آن نمودند تا آنكه جناب امير عليه السلام را حاجت استشهاد بر آن افتاد و بعد استشهاد هم تبذي بر آن شهادت ادا ننمودند و جمعي كتمان آن كردند پس اگر آنحضرات نص امامت و خلافت جناب امير عليه السلام را اخفا نمايند و با بطال آن پردازند و عمل با آن ترك نمايند از ايشان چه عجب است و متعجب نماند كه از روايات ثقات اين حضرات ظاهر است كه كسانيكه اخفاي شهادت حديث غدير نمودند و كتمان آن كردند اكابر صحابه و جله و اعاظم شان بودند از انجمله زيد بن ارقم و انس بن مالك و براء بن عازب ابن قتيبه در كتاب المعارف كه نسخه متعارف آن نزد حقير حاضر است و ذكر كرده في العاهات من شرايد انس بن مالك كان بوجهه برص وذكر قوم ان عليا سأله عن قول النبي صلى الله عليه وسلم اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فقال كبرت سني ونسيت فقال له علي ان كنت كاذبا فضربك الله ببيضاء لا تواريها العمامة و در اربعين جمال الدين محدث در ذكر حديث غدير مذكور است وعن زر بن حبيش فقال خرج علي من القصر فاستقبله ركبان متقلدي السيف عليهم العمائم حديثي عهد بسفر فقالوا السلام عليك يا امير المؤمنين ورحمة الله وبركاته السلام عليك يا مولانا فقال علي بعد ما رد السلام من ههنا من اصحاب رسول الله فقام اثنا عشر رجلا منهم خالد بن زيد ابو ايوب الانصاري وخزيمة بن ثابت ذو الشهادتين وثابت بن قيس بن شماس وعمار بن ياسر وابو الهيثم بن التيهان وهاشم بن عتبة بن ابي وقاص وحبيب بن بديل بن ورقاء فشهدوا انهم سمعوا رسول الله يوم غدير خم يقول من كنت مولاه فعلي مولاه الحديث فقال علي لانس بن مالك والبراء بن عازب ما منعكما ان تقوما فتشهدا فقد سمعتما كما سمع القوم فقال اللهم ان كانا كتماها معاندة فابلهما فاما البراء فعمي فكان يسأل عن منزله فيقول كيف يرشد من ادركته الدعوة واما انس فقد برصت قدماه وقيل لما استشهد علي على قول النبي من كنت مولاه فعلي

۸۳

حديث غدير خم

ذكر امير المؤمنين علي

في فضل الاول من الايضاح

مولاه واغنه بالنسيان فقال اللهم ان كان كاذبا فاضربه ببياض لا تواريه العمامة فبرص وجهه و ملا جامي در كتاب شواهد النبوة

که باعتراف فاضل رشيد كتاب جليل است و در ذكر كرامات جناب امير عليه السلام مي فرمايد از انجملة آنست كه روزي بر حاضران مجلس سوگند

داد كه هر كه از رسول صلى الله عليه وسلم شنيده است كه گفته من كنت مولاه فعلي مولاه گواهي دهد دوازده تن از انصار حاضر بودند گواهي

دادند يكي ديگر كه آنرا از رسول صلى الله عليه وسلم شنيده بود حاضر بود اما گواهي نداد حضرت امير كرم الله وجهه فرمود كه اي فلان تو چرا گواهي

ندادي با آنكه تو هم شنيده گفت من پير شده ام و فراموش كرده ام امير گفت كه خداوندا اگر اين شخص دروغ ميگويد سفيدي برص

وي ظاهر گردان كه عمامه چشمان آنرا نپوشد راوي گويد كه والله من آن شخص را ديدم كه سفيدي برص ميان دو چشم وي پيدا آمده بود و

از انجمله آنست كه زيد بن ارقم رضي الله عنه گفته است كه من در همان مجلس با شمل آن حاضر بودم و من نيز از آن جمله بودم كه شنيده

بودم اما گواهي ندادم و آنرا پنهان داشتم خداتعالى روشنائي چشم مرا ببرد و گويند كه هميشه بر فوت آن شهادت اظهار ندامت ميكرد

ذكر حجة الوداع

و از خداتعالى آمرزش ميخواست و در انسان العيون في سيرة الامين المامون تصنيف علي بن برهان الدين حلبي شافعي مذكور

است و قد جاء ان عليا رضي الله عنه قام خطيبا فحمد الله تعالى و اثنى عليه ثم قال انشد الله من شهد غدير خم الا

قام ولا يقوم رجل يقول نبئت او بلغني الا رجل سمعت اذناه و وعاه قلبه فقام سبعة عشر صحابيا و في المعجم

٨٤

الكبير ستة عشر صحابيا و في رواية اثنا عشر و في رواية ثلثون صحابيا فقال هاتوا ما سمعتم فذكروا

الحديث و من جملته من كنت مولاه فعلي مولاه و في رواية فهذا مولاه و عن زيد بن ارقم و كنت ممن كتم فذهب

بصري و كان علي رضي الله تعالى عنه دعى على من كتم و يحيى بن الحسن حلي احله الله دار الكرامة از مناقب ابن

المغازلي نقل كرده اخبرنا ابو الحسين علي بن عمر بن عبد الله بن شوذب قال حدثني احمد بن يحيى بن عبد الحميد

حدثني اسرائيل الملائي عن الحكم عن ابي سليمان المؤذن عن زيد بن ارقم قال نشد علي الناس انشد

الله رجلا سمع النبي يقول من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فكنت انا

فيمن كتم فذهب بصري از ين عبارات بصراحت تمام واضح و لائح است كه زيد بن ارقم و انس بن مالك و براء بن

عازب شهادت حديث غدير را با وصف استشهاد جناب امير اخفا نمودند و طريقه كتمان پيمودند و بديهي است كه اين هر

سه صحابي با آنكه جليل الشان و عظيم المرتبه و رفيع القدر و جميل الفخر بودند و بمراتب عاليه فضل و جلالت و ورع و تقوى

و علم و شرف و اختصاص و قرب و كمال و تدين فائز پس قريب باستحاله مقاومي تعلي است كه آنحضرات تمه شهادت وجوب

ولا و دوستي جناب امير عليه السلام را كه از آفتاب روشن و اضحتر بوده پوشيده باشند و اگر حضرات اهل سنت ترك تمام

[illegible] نهايت خبث طينت و غايت بي ديني ايشان ثابت كرده باشند كه وجوب محبت جناب امير را هم انكار كردن خواستند

٢٣٧٧٨٠